

اسلام آئین برگزیده ما

تجسم اسلام از دیدگاه
بزرگانی که اسلام آورده‌اند

تألیف:

ابراهیم احمد باوانی

ترجمه:

مسعود کشاورز

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۳
مقدمه.....	۸
سخنی از مترجم.....	۱۲
پیشگوئی‌های که در کتاب‌های مقدس بعضی ادیان در مورد محمد ﷺ.....	۱۳
ترجمه پیشگوئی در کتاب مقدس هندوها به خط اصلی سانسکریت.....	۱۳
پیشگوئی در تورات و انجیل.....	۱۳
ترجمه‌ی پیشگوئی در کتاب‌های مذهبی پارسی.....	۱۴
قسمت اول: شخصیت‌های سیاسی و دیپلماتیک.....	۱۵
حاجی لرد هدلی الفاروق.....	۱۶
سیاستمدار، مؤلف و صاحب نام.....	۱۶
محمد اسد.....	۱۹
سیاستمدار و روزنامه‌نویس و مؤلف.....	۱۹
سر عبدالله آرچیبالد همیلتون.....	۲۳
سیاستمدار و بارونت (ملقب به بارون).....	۲۳
محمد الکساندر راسل وب.....	۲۶
دیپلمات، مؤلف و روزنامه‌نگار.....	۲۶
سر جلال الدین لاودر برانتون.....	۲۸
سیاستمدار و ملقب به بارون.....	۲۸
محمد امان هوبوهم.....	۳۱
دیپلمات، میسیونر و مددکار اجتماعی.....	۳۱
قسمت دوم: دانشمندان، مدرسین و نویسندگان.....	۳۳

- ۳۴.....پروفیسور ہارون مصطفیٰ لئون.....
- ۳۴.....عالم اشتقاق و زمین شناسی و نویسنده.....
- ۳۷.....علی سلمان بنوئیست.....
- ۳۷.....پزشک.....
- ۴۰.....دکتر عمر رالف کارن اہرن فیلز.....
- ۴۰.....استاد باستان شناسی.....
- ۴۴.....دکتر حمید مارکوس.....
- ۴۴.....دانشمند، مؤلف و روزنامہ نگار.....
- ۴۶.....سرہنگ دونالد راک ول.....
- ۴۶.....شاعر، منقد و مؤلف.....
- ۴۸.....آقای آر.ال. ملیما.....
- ۴۸.....باستان شناس، نویسنده و معلم.....
- ۴۸.....زیبائی اسلام در چیست؟ چه چیزی مرا بہ اسلام جلب نموده است؟.....
- ۵۲.....سیف الدین دیرک والتر موسیگ.....
- ۵۵.....قسمت سوم: زنان در آستانہ اسلام.....
- ۵۶.....مریم جمیلہ بیگم.....
- ۵۶.....چرا من یک مسلمانم؟.....
- ۵۹.....خانم اولین زینب کوبولد.....
- ۶۱.....خانم سیسیلیا محمودہ کانولی.....
- ۶۱.....چرا من مسلمان شدم؟.....
- ۶۳.....خانم فاطمہ کازو.....
- ۶۴.....گفتاری از پیامبر ﷺ در بارہ دانش.....
- ۶۵.....خانم آمنہ موسلر.....
- ۶۶.....خدیجہ اف. آر. فضوئی.....

۷۲.....	فاطمہ ہی رن.....
۷۲.....	چرا من مسلمان شدم؟.....
۷۶.....	عایشہ بریثیت ہانی.....
۷۶.....	از مسیحیت بہ اسلام.....
۸۳.....	قسمت چہارم: اصلاح طلبان کشیش ہا و مددکاران اجتماعی.....
۸۴.....	محمد جان وبستر.....
۸۴.....	مدیر تبلیغات اسلامی انگلستان.....
۸۶.....	عبداللہ بترزی.....
۸۶.....	سر گرد ارتش انگلیس.....
۸۹.....	جان اف. سی. لی.....
۸۹.....	منشی افتخاری مسلمانان انگلیسی چینی پتالپنگ جایا.....
۸۹.....	بہ ہر حال اکنون من علت مسلمان شدنم را آشکار می کنم.....
۹۲.....	توماس ایرونیگ (کانادا).....
۹۲.....	(مددکار اجتماعی).....
۹۴.....	فوزالدین احمد اورینگ.....
۹۴.....	کشیش و مددکار اجتماعی.....
۹۷.....	عمر میتا.....
۹۷.....	اقتصاددان، مددکار اجتماعی و کشیش.....
۹۹.....	علی محمد موری.....
۹۹.....	مددکار اجتماعی و کشیش.....
۱۰۱.....	ابراہیم - سی - ال - کوان.....
۱۰۱.....	مددکار اجتماعی و کشیش.....
۱۰۱.....	علت مراجعت من از آمن (Amin) بہ آمین.....
۱۰۶.....	محمد سلیمان تاکوچی.....

- ۱۰۶.....عضو جامعه قوم‌شناسی ژاپن.....
- ۱۰۹.....اس - آ - بورد.....
- ۱۱۱.....بی - دیویس.....
- ۱۱۳.....توماس محمد کلی تون.....
- ۱۱۵.....جی، دبلیو لاوگرو.....
- ۱۱۷.....تی - اچ - ملک بار کلی.....
- ۱۱۹.....دنیس وارینگتون فرای.....
- ۱۲۱.....فاروق - بی - کارائی.....
- ۱۲۲.....مؤمن عبدالرزاق سلیه.....
- ۱۲۴.....عبدالله امئورا.....
- ۱۲۶.....ابراهیم وو.....
- ۱۲۷.....محمود گنار اریکسون.....
- ۱۲۹.....محمد المهدی.....
- ۱۳۲.....موسی ای. کی. روچونگور.....
- ۱۳۵.....چند کلمه در مورد اسلام.....
- ۱۳۷.....اچمد - ام. هاین کمپ.....
- ۱۳۷.....احساس یک نوکیش.....
- ۱۴۲.....دکتر عبدالکریم ژرمنوس.....
- ۱۴۲.....چرا من اسلام را پذیرفته‌ام؟.....
- ۱۴۸.....اچ - اف - فیلون.....
- ۱۴۸.....چرا اسلام را برگزیدم.....
- ۱۵۳.....رشید الاحمد.....
- ۱۵۳.....چرا اسلام را قبول کردم.....
- ۱۵۵.....سلیمان شهید مفسر.....

۱۵۵	چرا مسلمان شدم؟
۱۵۸	میویس - بی - جالی
۱۵۸	چرا مسلمان شدم
۱۶۲	حسین روفه
۱۶۲	چرا مسلمان شدم؟
۱۶۷	محمود نوریگتون
۱۶۷	چرا مسلمان شدم
۱۷۰	ویلیام بورچل بشیر پیکارد
۱۷۰	چرا مسلمان شدم
۱۷۳	لوزینا فاطمه آتیکن
۱۷۳	چرا مسلمان شدم
۱۷۹	مسعوده اشتاین من
۱۷۹	چرا مسلمان شدم
۱۸۲	حقیقت محض

مقدمه

بدیهیست که دنیای غیر اسلامی امروزه موفقیت‌های شگرفی را به نام و به اعتبار خود به ثبت رسانده است. این بخش از جهان در مقایسه با جهان اسلام در سطح بسیار بالاتری از انرژی و کفایت است و توانسته است نیروهای عظیم طبیعی را به نحوی که در گذشته حتی غیر قابل تصور بود مهار و تا حد زیادی نکبت فقر و فاقه و امراض گوناگون و بی‌سوادی را از اجتماعات خود زدوده و در حد اعجاب‌آوری سطح زندگی را ارتقاء دهد.

تمام این موفقیت‌ها در واقع تحسین‌آمیزند، اما از طرف دیگر سئوالات زیادی را برای مردم اندیشمند برمی‌انگیزند. از جمله آن که آیا تمدن جدید واقعاً توانسته است انسان را به راهی رهنمون شود که به رشد نهائی او بیانجامد؟ آیا این موفقیت‌ها توانسته اند انسان را به هدف نهائی وجود خویش نائل کنند و عطش سعادت و رستگاری را که روح انسان همیشه در طول قرون و اعصار تشنه آن بوده است فرو نشانند؟ و آیا این پیروزی‌ها توانسته اند انسان را از سطح نیازمندی‌های حیوانی ارتقاء داده و رهائی بخشند؟ و بالاخره آیا این پیشرفت‌ها توانسته اند زندگی انسان را غنای شرف و تزکیه بخشند؟

تعداد قابل توجهی از مردم مسلمان جهان که تمدن غرب را دور نظاره کرده و یا از پشت شیشه‌های رنگارنگ تخیلات و توهمات پیش ساخته و با احساسی از عقده حقارت نگریسته اند در افسون ظاهر فریب آن محو و گرفتار گشته اند، و بعضی از آن‌ها چنان تحت تأثیر قرار گرفته اند که غرب را کمال عظمت و اوج خلاقیت انسان می‌دانند و لذا کم و بیش اعتقادات و ایمان به اصول آئین خود را از دست داده اند. آن‌ها در حقیقت هرچه را که نام غربی دارد تحسین می‌کنند و چون به این نوع طرز تلقی عادت کرده اند، لذا هر آنچه در طریق زندگی خود با روش‌ها و شیوه‌های غرب تفاوت کند بدون تفکر طرد نموده و به عنوان این که با زندگی امروزه وفق نمی‌دهد و یا کهنه است کنار می‌زنند. عجیب‌تر آن که با وجود اعتقاد به روش‌های غربی که در قاموس‌شان همه چیز بر مبنای استدلال استوار است، فکر می‌کنند که اندیشیدن و استدلال برای قبول یا طرد روش زندگی غرب توسط خودشان ضرورتی ندارد، تا مبانی تمدن غرب را که در جستجوی پیوند با آن هستند شناخته و در صحت و سقم آن تعمق کنند بعضی از این مردم تمام مذاهب را رد می‌کنند، و اسلام را نیز برای رفع نیازهای

امروزه بشری (دوره استدلال) کافی نمی‌دانند. زیرا که مذهب در اعتقاد این روشنفکران نوپرداز جز مثنی امر و نهی نامعقول و اوهام و خرافات نیست. این گروه از مردم لحظه‌ای نیز تحمل و اندیشه نکرده اند که حتی اگر این مسائل شامل بعضی از مذاهب هم باشد، با هیچ اندیشه‌ای شامل اسلام نمی‌شود. چون اسلام بر پایه‌های محکمی از استدلال و منطق استوار گشته است. و در حقیقت انقلابی که توسط رسول الله ﷺ در تاریخ مذاهب پدید آمده آن است که او نه با معجزه‌هایش بلکه بر اساس منطق و استدلال مردم جهان را مسلمان نموده، و قرآنکریم نه با فلج کردن عقل و منطق انسان بلکه با تهیج و ترغیب انسان به تعقل و استدلال و به کاربردن صحیح نیروی اندیشه در راهنمایی انسان کوشش نموده است.

زیرا اگر انسان به اسلام روی آورد بدون آن که افکار خود را با پیش‌داوری‌ها فلج کند و قلب و روح خویش را برای درک آنچه در سراسر جهان آفرینش وجود دارد - در گردش شب و روز، در خلقت زمین و آسمان و در نظام پرمعنای شعور و عقلی که در قوانین طبیعت منعکس است - مهمور نکرده باشد بدون تردید با یاری و راهنمایی خداوند سبحان به حقیقتی که آماده ظهور و استقبال است نائل می‌شود.

و همه این مظاهر نشان می‌دهند که این جهان هستی نه محصول یک اتفاق کورکورانه بلکه نتیجه مشیت مقدس باری تعالی است.

اما عقل و اندیشه بشری که قادر است حقایق را درک کند باید واقعاً خالص باشد، نه شعوری که توسط امیال حیوانی و آرزوهای مادی منحرف گردیده است. خطری که از تمدن امروزه متوجه بشر است از آن نیست که بشر امروزه را در جستجوی حقیقت آزاد کرده است، بلکه برعکس، از آن است که عقل و اندیشه بشر را تحت فشار شهوات حیوانی از کار بازداشته است. تمدن امروزه با تمام امکاناتی که در اختیار دارد کتاب‌فروشی‌های معظم و پرزرق و برقی به وجود آورده است که سراسر مملو از ادبیات کثیف غیر اخلاقی اند. همه فیلم‌های سینمایی در مورد مسائل جنسی و احساسات عاشقانه است. در مراکز تفریحات عمومی همه چیز و همه نمایشات و رقص‌ها برای تحریکات شهوات جنسی و تا حدیست که نمایشات بدن‌های عریان از پرطرفدارترین تفریحات امروزی به شمار می‌روند. و

در مجموع برای پربار کردن دست آورد و حاصل اینگونه پدیده‌ها حد اکثر کوشش را در آمیزش بی حد و حصر دو جنس مرد و زن به کار برده است.

در چنین محیطی که پر از شهوات نفسانی است مسلماً برای عده زیادی مقدور نبوده است که شعور عقلانی خود را با فراغت از نفسانیات به کار برند، و ندای درون خود را آنچنان که خداوند تعالی در نهاد آن‌ها نهفته است بشنوند. بلی، برای تعداد بسیاری از مردم که در محیطی غیر سالم چشم به جهان تمدن امروز گشوده اند ممکن نیست که آزادانه تفکر کنند، اما برای عده‌ای اینطور نبوده، زیرا حتی در این محیط منحرف هم ندای وجدان و منطق در قلب آن‌ها که دنبال حقایق می‌گردند طنین می‌افکند. اینگونه مردم از بینشی برخوردارند که می‌توانند باطن متعفن تمدن امروز را از ظاهر پرتلؤلواش دریابند. این مردم طبیعت واقعی انسانی دارند و دارای طبعی هستند که تشنهٔ حصول رضایت خاطر حقیقی و سعادت نهائی است و این غیر از شهوات نفسانی است، زیرا دریافته اند که روح انسان فقط با کشف حقیقت و در رابطه با نور حق است که آرامش و صلح و رضایت نهائی را درمی‌یابد و با آن درمی‌آمیزد.

این کتاب شرح حالی است از مردان و زنان بزرگی که نور حقیقت را کشف نموده اند، مردان و زنانی که در آرزوی سوزان حقیقت می‌سوختند و به کمتر از درک حقایق قانع نبودند. این زنان و مردان در جوامع غیر اسلامی زائیده و بزرگ شده اند و با اسلام و تعالیم آن آشنائی نداشتند. آن‌ها جزئی از همان جوامع امروزه غرب بوده اند که بر بسیاری از ما آنچنان فریبنده و آنچنان افسون‌آمیز نموده و با این وصف روح آن‌ها تا یافتن راه مستقیم اسلام اقناع نگردیده است.

ما خوشوقتیم که چاپ اول این کتاب در سطح وسیعی مورد استقبال قرار گرفت. و اکنون چاپ سوم آن را تحت عنوان «اسلام آئین برگزیده ما» به صورتی که در آن کاملاً تجدید نظر شده و وسعت بیشتری یافته است عرضه می‌کنیم. موضوعات بیشتری به قسمت‌های مختلف این کتاب افزوده شده است که ما را امیدوار می‌سازد تا این کتاب در شکل فعلی سودمندتر باشد. از آقای خورشید احمد مدیر آکادمی تحقیقاتی اسلام و آقای منور حسن

معاون تحقیقاتی آن آکادمی برای همکاری‌هایشان در تألیف و گردآوری این کتاب سپاسگزارم. امیدوارم که انتشار این کتاب بسیاری از کسانی را که جداً در جستجوی حقیقت اند یاری نماید.

ابراهیم احمد باوانی

دارل الامال - جاده شماره ۴

لاله‌زار - کراچی - ۲

سخنی از مترجم

چون بسیاری از جوانان امروزه کشور عمیقاً تحت تأثیر ترقیات شگرف صنعتی و تکنولوژیکی غرب قرار گرفته اند، و زندگی غرب را الگوی خود قرار داده اند، لذا شایسته است که بدانند، جوامع غربی اساساً پایه و ریشه تمدن امروزه خود را از اسلام گرفته اند. و باید این نکته را دریابند که گرچه به هیچوجه ابداعات و اختراعات و پیشرفت‌های اقتصادی و علمی و گسترش تکنولوژی و تولید انبوه مورد تکفیر نیست، اما هدف‌های جامعه در تمام شئون مورد انتقاد بوده است و بسیاری از متفکران و اندیشمندان جهان نیز اهداف جوامع غربی را که به هر حال هریک به نحوی از معنویات منحرف شده اند مورد نقد قرار داده اند.

ما در این کتاب نمونه‌های ارزنده‌ای از مردمی که آئین خود را برای یک زندگی معنوی و پربار کافی و کامل نیافته و در پناه اسلام خود را تزکیه نموده اند عرضه کرده ایم تا جوانان و نوجوانان به اصالت آئین خود و قدرت پر توان تعلیمات و فرهنگ درخشان اسلام پی برده و از گرفتاری در دام اسارت غرب و شرق مصونیت یابند. و امیدواریم که بدانند منظور از درج و نشر نظرات نوکیشان آن نیست که همه آنچه که گفته اند با اسلام منطبق است، بلکه منظور آن است که احساس واقعی آن‌ها را هرآنچه که بوده و پذیرش اسلام به وسیله آن‌ها به هر دلیل که بوده - مورد بررسی و تحقیق قرار داده و در نقد و تحلیل نظرهای فریفتگان غرب و شرق قرار دهیم. امیدواریم با این خدمت ناچیز طبقات مختلف مردم کشور مسلمان ما علل سیر قهقرائی مسلمانان را دریافته و از هم اکنون برای تحرک و بازیابی توان گذشته با پا خیزند تا در دام پرفریب تمدن‌های مادی و پر زرق و برق غرب و شرق اسیر نگردند.

آمین یا رب العالمین

پیشگوئی‌های در مورد محمد ﷺ در کتاب‌های مقدس بعضی ادیان

ترجمه پیشگوئی در کتاب مقدس هندوها

به خط اصلی سانسکریت

ای مردم! به این پیام گوش فرا دهید! مردی قابل ستایش (محمد ﷺ) از میان مردم برخواید خاست، ما این مهاجر را از شصت هزار و نود نفر از دشمنانش پناه خواهیم داد که غافله‌ای با بیست شتر ماده او را همراهی می‌کند و جلال و رفعتش آسمان را به زیر می‌کشد.

پیشگوئی در تورات و انجیل

سپس کشیش گفت «آن مسیح چه نامیده خواهد شد؟»

عیسی جواب داد: «نام مسیح قابل تحسین است، زیرا که خداوند خود هنگامی که روح او را خلق نمود نامی بر او نهاد و او را در شکوه و جلال الهی قرار داد. خداوند فرمود: محمد صبر کن که من به جهت تو بهشت، زمین، و مخلوقات بی‌شماری را خلق خواهم کرد و تو را بر آن‌ها خواهم فرستاد؛ آنگاه هر کس تو را تقدیس کند، محترم خواهد بود، و هر کس تو را دشنام دهد لعن خواهد شد. هنگامی که بر زمین نازل می‌کنم، تو را به عنوان رسول و پیامبر نجات بخش خواهم فرستاد، و جهان تو چنان واقعی خواهد بود که زمین و آسمان در برابرش فانی می‌شوند، اما ایمان تو هرگز. محمد نام مبارک اوست.

سپس جمعیت با صدای بلند ندا دادند: «خدایا! پیامبرت را بر ما نازل فرما، و ای محمد! هر چه زودتر برای نجات جهان فرود آی.»

از انجیل سنت بار ناباس (صفحات ۲۲۵ تا ۲۲۷) که توسط لوسندیل و لوراراگ از نسخه اصلی ایتالیائی ترجمه و به چاپ رسیده و اصل آن در کتابخانه سلطنتی وین موجود است.

سنت بار ناباس یکی از ۱۲ یاران عیسی (سلام الله علیه) بوده است، مسیحیت این انجیل را مردود می‌شمارد، زیرا که یک نسخه واقعی است و از ظهور پیغمبر اکرم محمد ﷺ خبر می‌دهد.

ترجمه‌ی پیشگوئی در کتاب‌های مذهبی پارسی

و چون (پارسیان) ایرانیان در سلوک اخلاقی خویش به قهقرا روند، مردی در عربستان متولد خواهد شد که پیروانش با وجودی که قدرتمندان و گردن‌کشان ایران به اوج قدرت خود رسیده اند تاج و تخت آن‌ها را سرنگون و ایشان مذاهب و آئین خود را رها خواهند کرد.

خانه‌ای که ساخته شده (اشاره به خانه کعبه است که توسط حضرت ابراهیم ساخته شده) و در آن بت‌های متعددی جای داده اند، از بت‌ها عاری و تطهیر خواهند گشت و مردم جهان به سوی آن نیایش خواهند نمود. پیروان او شهرهای پارسیان را تسخیر می‌کنند و طاوس! و بلخ و سایر شهرهای بزرگ را به تصرف در خواهند آورد. مردم به ستیز و نزاع با یکدیگر برخوانند خواست و مردان اندیشمند پارسی و بسیاری دیگر به پیروی او قیام خواهند کرد.

قسمت اول:
شخصیت‌های سیاسی و دیپلماتیک

حاجی لرد هدلی الفاروق^(۱)

(انگلستان)

سیاستمدار، مؤلف و صاحب نام

شاید بعضی از دوستان خیال کنند که من تحت تأثیر مسلمانان قرار گرفته‌ام، اما چنین نیست، بلکه معتقدات امروز من نتیجه سال‌ها اندیشه بوده است، مذاکرات و مباحثات مذهبی من با مسلمانان تحصیلکرده در موضوع مذهب فقط چند هفته قبل شروع شد. و لازم است بگویم از اینکه تئوری‌ها و نتیجه تفکر اتم تماماً مطابق با اسلام بوده است بسیار مشعوف و شادمان گردیده‌ام.

تغییر کیش و آئین، برحسب قرآن باید با انتخاب آزادانه و قضاوت باشد و هرگز اخبار در آن راه نیابد. حضرت عیسی نیز مقصودش از سفارش ذیل به حواریین همین بود که فرمود:
(و هر آن که شما را نپذیرد و یا به شما گوش فراندهد، آنگاه شما آنجا را ترک کنید...)
(سنت مارک - ۲)

من شاهد نمونه‌های بسیاری از اعمال پروتستان‌های متعصب بوده‌ام که خیال می‌کردند وظیفه دارند تا به خانه‌های کاتولیک‌های اصیل رفته و آن‌ها را به آئین خود بیاورند. چنین رفتار ناخوشایندی البته ملامت‌بار است، و بسیاری رنجش و ملال فراهم نموده است و باعث تحقیر و اهانت به مقدسات شده و مذهب را خوار نموده است. برای من باعث تأسف است فکر کنم که مسیونرهای مسیحی هم این روش‌ها را با برادران مسلمان خود بکار برده اند، در حالی که من در حیرتم چرا آن‌ها باید کسانی را که آئین مسیح را بهتر از خودشان قبول دارند مورد ارشاد قرار داده و سعی کنند که آن‌ها را به مسیحیت بخوانند؟ من عمداً می‌گویم مسیحیان، زیرا که گذشت و مقاومت و بینش وسیع در آئین اسلام به آنچه که مسیح خود در تعالیمش آورده است از اصول عقاید بعضی از کلیساها به مسیحیت نزدیکتر است.

برای مثال، می‌توان طرفداران آتاناسوس (شعبه‌ای از مسیحیت که عقایدی در باره تثلیث دارد) را نام برد.

در این فرقه که از فرق بسیار مهم و از شعبات کاتولیک است عقیده بر آنست که اگر کسی به تثلیث معتقد نباشد برای همیشه معدوم خواهد بود و همه افراد برای نجات از اضمحلال باید تثلیث را قبول داشته و به آن معتقد باشند. و به عبارت دیگر خداوندی را قبول داشته و به آن معتقد باشند. و به عبارت دیگر خداوندی را که ما در یک نفس، بخشنده و قادر می‌خوانیم در نفس دیگر به بی‌عدالتی و خشونت متهم می‌سازیم و صفاتی را برای او تلویحاً قائل می‌شویم که در حد ستمکاران خونخواره است، به طوری که خداوند که برتر و سابق بر همه چیز است به طریقی تحت تأثیر آنچه که یک بنده بیچاره فانی در مورد تثلیث فکر می‌کند قرار می‌گیرد.

مثال دیگر این که نامه‌ای که حاوی درخواست کمک به امور خیریه بود به دستم رسید که در ضمن از این که من متمایل به اسلام هستم اظهار آگاهی کرده و گفته بود: که اگر من به ربانیت مسیح اعتقاد نداشته باشم نمی‌توانم نجات بیابم. در حالی که مسئله الوهیت مسیح برای من به اندازه‌ای که سایر مسائل اهمیت داشت مهم نبود، بلکه مسائلی از قبیل این که آیا مسیح پیام خداوند را به بشر رسانید یا خیر برایم مهمتر بودند و اگر چنانچه راجع به این مسئله تردید داشتم شدیداً متأثر می‌شدم. اما به شکرانه خداوند من هیچ تردیدی ندارم و امیدوارم که ایمان من به عیسی مسیح و تعلیمات الهام‌بخش او به اندازه هر مسلمان و هر مسیحی دیگر باشد. همچنانکه قبلاً بارها گفته‌ام اسلام و مسیحیت همانطوری که توسط مسیح تعلیم داده شده دو مذهب خویشاوندند که فقط به واسطه بعضی مسائل فنی از هم جدا شده اند، و بسیار به جا است که این مسائل به هر طریق از میان بروند.

در این روزگار مردم اگر به داشتن عقاید مذهبی دعوت شوند وجود خداوند را انکار می‌کنند، در حالی که آرزو و شوق داشتن آئینی که با عقل و منطق و عواطف انسان منطبق باشد برای همه انکارناپذیر است، گو این که شاید نمونه‌هایی هم باشند که من تردید دارم. من بر این باورم که هزاران مرد و زن دیگر در جهان غیر اسلامی هستند که قلباً اسلام آورده اند، اما ترس از کنایه‌ها و غم و غصه دوری از آداب و سنت‌های جامعه آن‌ها را از ابراز احساس قلبی خود باز می‌دارد. من بهر تقدیر در این راه گام برداشته‌ام، اگرچه آگاهم

که بسیاری از دوستان و خانواده‌ام مرا جزو ارواح از دست رفته پنداشته و معتقدند که دیگر دعا در حق من فایده‌ای ندارد. معذک من در اعتقادتم همانند بیست سال پیش استوارم و بازگو کردن این مسئله مرا از همه آن‌ها دور کرده است.

با دلایلی که مختصراً عرض کردم من تعالیم اسلام را برگزیده‌ام و با آنچه که بیان کردم خود را از بسیاری جهات مسیحی برتری از گذشته می‌یابم و امید آن دارم که بقیه نیز مرا دنبال نمایند که من شرافتمندانه این راه را صحیح می‌دانم و فکر می‌کنم که برای هر کس که به آن با نظری مترقی بنگرد خوشبختی و سعادت در پی دارد تا این که بر عکس این عمل را تکفیر نموده و راه مرا راه عداوت یا مسیحیت قلمداد نمایند.

* لرد هدلی الفاروق (عالی جناب سر رونالد جورج آلانسون) در سال ۱۸۵۵ مسیحی متولد شد وی یکی از مؤلفین و سیاستمداران صاحب نام انگلیس و تحصیلکرده کمبریج بود که در سال ۱۸۷۷ صاحب لقب اشرافی گردید. او در ارتش انگلیس سر گرد و سپس تا درجه سر هنگ تمام در گردان چهار تفنگداران نورث مینیستر خدمت کرد. با این که حرفه او مهندسی بود تسلط گسترده‌ای در ادبیات داشت و برای مدتی سردبیر مجله (سالز بری جورنال) شد. او همچنین مؤلف کتاب‌های زیادی بود که از معروف‌ترین آن‌ها «بیداری غرب نسبت به اسلام» است. لرد هدلی در ۱۶ نوامبر ۱۹۱۸ به اسلام گروید و نام مسلمان شیخ رحمت الله الفاروق را بر خود نهاد.

او مردی جهان‌نیده و به بیشتر نقاط جهان سفر کرده بود. در سال ۱۹۲۸ نیز مدتی در هندوستان گذرانید.

سیاستمدار و روزنامه‌نویس و مؤلف

در سال ۱۹۲۲ من کشور زادگاهم را ترک کردم، تا در آفریقا و آسیا به عنوان خبرنگار بعضی از روزنامه‌های معروف بین‌المللی کار کنم و از آن تاریخ تقریباً تمام و قتم در شرق اسلامی گذشته است. علاقه من به ملت‌هایی که با آن‌ها در رابطه قرار گرفته بودم در ابتدا همانند سایر بیگانگان بود. ولی بعدها در برابر خود نظامی اجتماعی را یافتیم که به طور کلی با نظام اروپائی متفاوت بود. و از همان آغاز در من علاقه عاطفی برای صفای بیشتر، یا بهتر بگویم، نظام انسانی‌تر، بوجود آمد. نظامی از زندگی و اجتماع که در مقایسه با زندگی مکانیزه، و عاجلانۀ اروپا متفاوت بود. این علاقه عاطفی تدریجاً مرا به تحقیق در دلایل این اختلافات برانگیخت و از آنجا به تعلیمات اسلام علاقمند گردیدم. در آن زمان که هنوز مشغول بررسی بودم علاقه من در حدی نبود که مرا به اسلام جذب کند، اما همین علاقه به تجسس در چگونگی آن، چشم‌اندازی از یک جامعه متری را بر من ظاهر نمود که برپایه حد اقل برخورد درونی و حد اکثر احساسات برادری سازمان یافته است. اگرچه به نظر می‌رسید که واقعیات زندگی امروزه مسلمانان از امکاناتی که تعلیمات اسلام می‌تواند در حد ایده آل فراهم سازد بسیار دور است. ولی آنچه که در اسلام تعالی و حرکت بوده است در میان مسلمانان به نفاق و تن‌آسائی بدل گشته است. هرآنچه که از بذل و بخشش و آمادگی برای ایثار بوده است در میان مسلمانان امروزه به کوتاه فکری و عشق به راحت‌طلبی مبدل گشته است.

با کشف این واقعیات و با حیرتی که از عدم تناسب و ناهماهنگی بین آنچه که بوده و آنچه که اکنون وجود دارد، سعی کردم مسئله را از نظر یک مسلمان بررسی نمایم. یعنی سعی کردم که ابتدا خود را در میان مسلمانان و فرضاً یک مسلمان بدانم. این کوشش یک تجربه خالصانه عقلانی بود، و به زودی راه حل منطقی را بر من ظاهر نمود. سپس برای من

روشن شد که تنها دلیل فساد و تباهی فرهنگ و جامعه مسلمانان آنست که آنها تدریجاً از پیروی تعلیمات اسلام و روحیات اسلامی بازمانده اند، اسلام هنوز در آنجا بود، اما پیکری بی روح و بی جان و همان عاملی که روزگاری علت قدرت و عظمت مسلمین جهان به شمار می رفت اکنون سبب ضعف و زبونی آن شده بود.

جامعه اسلامی از ابتدا بر پایه حفظ مذهب بنا گردیده و لذا تضعیف این پایه و شالوده، لاجرم بنای فرهنگ را نیز متزلزل نموده است. تا حدی که امکان دارد بالاخره اساس آن را به اضمحلال بکشاند.

من هرچه بیشتر در مبانی اسلام مطالعه کردم و هرچه بیشتر به اصول استوار و عملی تعلیم آن آگاهی یافتم سئوالات من در مورد این که چرا مسلمانان به احکام دین خود عمل نمی کنند با ذوق و شوق بیشتری فزونی گرفت، و همچنان به کنجکاوی خود ادامه داده و مسئله را با بسیاری از مسلمانان متفکر، تقریباً در اکثر کشورها، از صحراهای لیبی گرفته تا پامیر و از سفر گرفته تا دریای عرب در میان گذاشتم. این مسئله در وجود من به یک ابهام آزردهنده ای مبدل گشته بود که نهایتاً تمام علائق فکری مرا تحت الشعاع مطالعه اسلام قرار داده بود، این ابهامات تدریجاً تأکید بیشتری می یافتند تا این که من به عنوان یک غیر مسلمان در برابر مسلمانان و رخوت و سستی و بی اعتنائی آنها به اصول معتقداتشان به دفاع از اسلام برمی خاستم. پیشرفت من در این راه برای خود من هم متصور نبود، تا این که یک روز در پائیز سال ۱۹۲۵ در کوهستان های افغانستان یک فرماندار ایالتی به من گفت: «شما مسلمانید اما خودتان نمی دانید». من با شنیدن این کلمات حیرت زده و مبهوت شدم. اما پس از بازگشت به اروپا دریافتم که تنها راه منطقی برای تفکرات و تلقیاتم آنست که خود را در آغوش اسلام در افکنم.

این چند کلمه در باره چگونگی مسلمان شدن من بود. اما چون از من بارها سؤال شده که چرا اسلام آوردم و یا آنچه مخصوصاً مرا به اسلام مجذوب نموده چه بوده است؟ باید اعتراف کنم که جواب رضایتبخشی ندارم. هیچ تعلیم خاصی نبوده بلکه اساس واضح و هماهنگ تعلیمات اخلاقی و عملی اسلام بوده است که مرا به طور کلی مجذوب نموده. من

حتی نمی‌توانم بگویم که چه موردی مرا بیش از همه مجذوب کرده است. اما اسلام در نظر من طرح بسیار کاملی است که تمام قطعه‌های آن با هماهنگی اندیشمندانه‌ای یکدیگر را تکمیل می‌کنند. هیچ چیز در آن زیاد و کم نیست، و لذا نتیجه این طرح یک ترکیب مستحکم است. احتمالاً این احساس که همه چیز در تعالیم و قضایای اسلام در جای منطقی خود قرار دارد در من قوی‌ترین اثر را داشته است. البته همراه آن شاید اثرات دیگری هم بوده است که من امروز نمی‌توانم آن را تجزیه و تحلیل کنم. و بالاخره، مسئله عشق و پرستش بوده است، و این عشق از چیزهای بسیاری ترکیب یافته، از آرزوها و آمال و از تنهایی، از ایده آل‌ها و نقطه ضعف‌ها، و از قدرت‌ها و زبونی‌ها:

از آن پس من سعی کرده‌ام تا آنجا که توانسته‌ام راجع به اسلام بیاموزم. من قرآن و سنت پیغمبر ﷺ را مطالعه کردم، زبان اسلام و تاریخ اسلام و مقدار زیادی از آنچه که بر له و بر علیه آن نوشته شده خواندم و آموختم. من مدت پنج سال در حجاز و نجد، و بیشتر در مدینه گذراندم تا بتوانم از عین محیطی که در آن پیامبر عرب این دین را تبلیغ نموده است آگاه شوم. و چون حجاز مرکز آمد و شد غالب مسلمانان جهان است من توانستم اکثر نقطه نظرهای اسلامی را که توسط مسلمانان کشورهای مختلف جهان بیان می‌شود مقایسه کنم. این مطالعات و مقایسات در من عقیده مستحکمی بوجود آورد که اسلام به عنوان یک پدیده اجتماعی و روحی هنوز با تمام مشکلاتی که توسط نقیصه‌های بعضی مسلمانان برای آن بوجود آمده است، عظیم‌ترین نیروی است که انسان تاکنون آزموده است. و از آن روزگار تمام توجه و علاقه من مصروف تحرک بخشیدن و بازسازی نیروی اولیه اسلام می‌شود.

* محمد اسد، یا لئوپولدویس در سال ۱۹۰۰ میلادی در اتریش (قسمتی که امروز به هلند تبدیل شده) متولد شد. ۲۲ ساله بود که به خاورمیانه سفر کرد. بعدها او یکی از بهترین خبرنگاران خارجی «فران تور تور» شد. و پس از این که به اسلام گرائید در سراسر جهان اسلام سفر کرد. او از آفریقای شمالی تا

افغانستان در سفر بود. پس از سال‌ها مطالعه ایثارگرانه یکی از برجسته‌ترین محققین اسلام عصر ما شد. بعد از تشکیل کشور پاکستان در سمت مدیر قسمت بازسازی اسلامی پنجاب غربی و سپس به نمایندگی علی‌البدل کشور پاکستان در سازمان ملل متحد منصوب گشت. از تألیفات مهم محمد اسد یکی «اسلام در تلافی راه‌ها» و دیگری «راه مکه» است. در حال حاضر او مشغول ترجمه قرآن‌کریم از عربی به انگلیسی است.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ
يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ
لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ [البقرة: ۷۹] «پس
وای بر آن کسانی که از پیش خود چیزی
نوشته و آن را به خدای متعال نسبت دهند تا
به بهای اندک بفروشند. وای بر آن‌ها از آن
نوشته‌ها و آنچه از آن به دست آرند».

سر عبدالله آرچیبالد همیلتون^(۱)

(انگلستان)

سیاستمدار و بارونت (ملقب به بارون)

از هنگامی که به سن تشخیص و تعقل رسیدم، زیبایی و سادگی خالص اسلام همیشه مرا
به خود مجذوب می‌ساخت.
هرگز نمی‌توانستم، با وجود این که در خانواده‌ای مسیحی متولد شده و رشد کرده بودم،
به امر و نهی کلیسا معتقد شوم و همیشه دلیل و منطق و ادراک معمول و طبیعی را بر اعتقاد
کورکورانه ترجیح می‌دادم.
همانطور که زمان پیش می‌رفت آرزو داشتم تا با خالق خود در صلح و صفا باشم، اما
دریافتم که کلیسای رم و کلیسای انگلیس هیچکدام برای من فایده‌ای ندارند.
در مسلمان شدنم فقط وجدان خود را که برای مذاهب دیگر رغبتی نداشت مسئول
دانسته‌ام و لذا از آن پس احساس کرده‌ام که انسانی برتر و حقیقی‌ترم.

مذهبی از اسلام بهتر برای مردم نادان و جاهل و بدگمان وجود ندارد، معذک ای کاش مردم می دانستند؛ اسلام آئین قوی و پرباری برای ضعفا و فقر است، انسانیت به سه طبقه تقسیم شده است: اول، آن‌ها که خداوند از رحمتش به آن‌ها مال و ثروت عطا فرموده است، دوم: آن‌ها که باید برای گذران زندگی خود کار کنند، و بالاخره سوم: آن‌ها که در فوج انبوه بیکاراند و یا در زمره افتادگانی هستند که بی‌گناه و بدون تقصیر در مانده گشته اند.

اسلام نبوغ فردی را تأیید می‌کند. سازنده است و مخرب نیست. مثلاً اگر صاحب زمینی که ثروتمند است و احتیاجی به کشت زمینی ندارد، از کشت و کار آن برای مدتی خودداری کند، زمین او به نفع جامعه ضبط می‌شود و بر حسب حقوق اسلامی متعلق به کسی می‌شود که اولین بار آن زمین را کشت کند.

اسلام قویاً پیروان خود را از قمار و یا هر نوع بازی که به شانس و اقبال بستگی دارد منع می‌کند. آئینی است که میگساری و ربا را که به تنهایی باعث گرفتاری‌ها و مصائب کافی برای بشر بوده اند تحریم می‌کند.

در اسلام هیچکس نمی‌تواند بر دیگری برتری جوید. ما همچنان به بیهودگی و فنا و یا به تقدیر و جبر اعتقاد نداریم، بلکه بر آن قائلیم که اعمال ما سرنوشت ما را تعیین می‌کند و اعمال ما مورد محک و سنجش قرار می‌گیرد. این بدان معناست که قوانین ازلی ثابتند، اما عقل باید پیرو آن باشد و آن قوانین را دریابد.

در نظر ما ایمان بدون عمل نامه باطل است، زیرا ایمان جز با عمل کفایت، خویش را ثابت نمی‌کند، ما به حساب دنیا و آخرت قائلیم. باید هر یک بار گناه خویش را گردن نهیم و هیچکس گناه دیگری را جوابگو نخواهد بود.

اسلام اصل پاکی و نزاهت انسان را تعلیم می‌دهد. تعالیم اسلام می‌گوید: مرد و زن هر دو از یک عنصر و از یک روحند و هر دو در مسیر تکامل و فضیلت اخلاقی و روحی یکسان خلق شده اند.

من فکر می‌کنم لازم نباشد تا در مورد برادری انسان‌ها در عالم که در اسلام تصریح شده است سخنی بگویم، زیرا یک مطلب واضح و روشن است، و آن این که بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر همه باهم برابرند.

من همیشه برادران مسلمان خود را که در کمال شرف و بزرگواری با من مانند یک انسان و برادر رفتار نموده‌اند و پیوسته مرا همانند میهمانی پذیرفته‌اند ارج می‌نهم و همیشه خود را با آن‌ها در آرامش و صفائی حس کرده‌ام که گوئی در منزل خود ساکن بوده‌ام. و نتیجتاً مایلم بگویم: در حالی که اسلام مردم را در تمام لحظات به سوی خداوند فرا می‌خواند، مسیحیت امروزه به طور غیر مستقیم در تئوری و بی‌تردید در عمل پیروان خود را طوری تعلیم می‌دهد که گوئی باید در روزهای یکشنبه در حمد و ثنای خداوند و بقیهٔ روزهای هفته را در مدح و ثنای مخلوقات او باشند.

* سر عبدالله آرچیبالد همیلتون که قبلاً نام ایشان سرچارلز ادوارد آرچیبالد واتکنیز همیلتون بوده در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۳ به اسلام گروید. او یکی از سیاستمداران معروف انگلیس است. او در ۱۰ دسامبر ۱۸۷۶ متولد شد و سروان گارد سلطنتی انگلیس و همچنین مدیر جامعهٔ محافظه‌سلیزی بوده است.

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا
 وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا
 طَائِعِينَ ﴿١١﴾﴾ [فصلت: ١١] «سپس به آسمان
 پرداخت که همانند دود بود؛ پس به آسمان و
 زمین گفت: خواسته یا ناخواسته (به فرمان من)
 درآید؛ گفتند: به دلخواه (به فرمانت)
 درآمدیم.»

محمد الکساندر راسل وب^(۱)

(ایالات متحده)

دیپلمات، مؤلف و روزنامه‌نگار

از من به عنوان یک آمریکائی - متولد کشوری که به هر حال اسماً مسیحی است، و
 بزرگ شده تحت منبر یاوه‌سرائی‌های ارتودوکس پرسبتری است - خواسته شده تا بگویم
 چطور شد که ایمان به اسلام را برای رهنمود زندگی خود برگزیدم، ممکن است بلادرنگ و
 واقع‌گرایانه بگویم: که من این دین را پس از تحقیق پی‌گیر و پذیرفتن این که تنها و بهترین
 دین و سیستمی است که نیازهای روحی را جواب‌گو است انتخاب نمودم. در اینجا اجازه
 بدهید بگویم که من مانند سایر پسر بچه‌ها که به نظر می‌رسند با یک تحمیل پرالتهاب مذهبی
 در نهادشان متولد می‌شوند نبوده‌ام. موقعی که بیست‌ساله شده و عملاً سرنوشت زندگی خود
 را به دست گرفتم، چنان از بی‌روحی کلیسا خسته و بی‌زار گشتم که از آن دم و هرگز دیگر
 به آن برنگشتم. خوشبختانه من دارای اندیشه‌ای جستجوگر بودم و برای هر چیزی دلیلی
 می‌خواستم، و دریافتم که روحانیون مسیحیت و یا کلاهیات وابسته به کلیسا نمی‌تواند به من
 یک شناخت صحیحی از ذات خداوندی ارائه دهند، و مع الوصف هیچیک از آن‌ها هم

نمی‌توانند به من بگویند که ما فوق شعور و ادراک من هستیم. بالاخره در حدود یازده سال پیش به مطالعه ادیان شرقی علاقمند شدم و سپس به مطالعه آثار میل، لاک، کنت، هگل و فیخته و هوکسلی و سایر نویسندگان تحصیلکرده‌ئی که عقل و معرفت سرشاری در مورد پروتوپلاسم و ذات خداوندی به نمایش گذارده اند پرداختم. لیکن هیچیک جوابی به این سؤال من که روح چیست و پس از مرگ چه می‌شود ندادند. زیاده از خود صحبت کردم تا بگویم: که قبول اسلام از طرف من نتیجه راهنمایی گمراه عواطف و یا باور کورکورانه و حرکتی ناگهانی ناشی از احساسات نبوده، بلکه نتیجه مطالعاتی است که در نهایت شوق و اصرار در تحقیقات و بررسی‌ها در آرزوی دست یافتن به حقیقت انجام داده‌ام.

لزوم ایمان واقعی به اسلام خود سپاری به خواست خداوند است که پایه‌های آن را دعا و نماز و نیایش تشکیل می‌دهد. اسلام، برادری جهانی، علاقه ملکوتی خیرخواهی برای عموم جهان و جهانیان را تعلیم می‌دهد که لازمه‌اش خلوص نیت، اخلاق عمل و گفتار، و پاکی جسم است. اسلام بدون تردید ساده‌ترین و والاترین مذهبی است که بشر تاکنون توانسته بدان آگاهی یابد.

* محمد الکساندر راسل وب - در سال ۱۸۴۶ در هودسن، در بخش کلمبیای حومه نیویورک متولد شد. و در هودسن و نیویورک تحصیل کرد و سپس داستان پرداز و مقاله‌نویس شد.

بعدها روزنامه‌نگار و سردبیر مجله (سنت جوزف گازت) و (مزوری ریپابلیکن) شد. در سال ۱۸۸۷ به عنوان کنسول ایالات متحده در مانیل پایتخت فیلیپین منصوب گردید. در آن موقع بود که اسلام را مطالعه نموده و بالاخره اسلام آورد. پس از این که مسلمان شد بقیه عمرش را به مسافرت در جهان اسلام و تبلیغ اسلام پرداخت. و همچنین در ایالات متحده رئیس هیئت تبلیغات اسلامی بود. او در اول اکتبر ۱۹۱۶ حیات جهان را بدرود گفت.

سر جلال الدین لاودر برانتون^(۱)

(انگلیس)

سیاستمدار و ملقب به بارون

من عمیقاً برای این فرصت که برای توضیح علت گرایش خود به اسلام پیدا کرده‌ام سپاسگزارم. من تحت تأثیر پدر و مادری مسیحی بزرگ شدم. در طفولیت به الهیات علاقه پیدا کردم و سپس خود را به کلیسای انگلیس آشنا نمودم و بعد برحسب علاقه وارد کارهای تبلیغاتی شدم، اما به صورت فعال در آن شرکت نکردم.

چند سال قبل دکترین (عذاب ابدی) توجه مرا جلب کرد که برحسب آن همه به جز عده خیلی برگزیده، محکوم به عذاب ابدی هستند. این مسئله چنان مورد تنفر من قرار گرفت که موجب بدگمانی‌ام شد. چنین استدلال کردم که خداوندی که قدرت خود را برای خلق انسان به کار برده، در حالی که از پیش می‌دانسته که این انسان باید در عذاب دائمی بسر برد نمی‌تواند عاقل و عادل باشد و پرستش و علاقه به چنان خدائی از پرستش بعضی انسان‌ها هم پست‌تر و بدتر است. لیکن من همچنان به وجود او اعتقاد داشتم، اما حاضر نبودم تعلیمات ناشی از وحی او به انسان را قبول کنم. به همین دلیل به مطالعه مذاهب دیگر پرداختم، اما هر لحظه خود را بیش از پیش گیج و سر در گم و حیرت‌زده می‌افتم.

یک شوق قلبی برای خدمت به خداوند واقعی در من نضج می‌گرفت. شعبات مسیحیت را که ادعا می‌کنند بر تورات استوار است ضد و نقیض یافتم. سپس از خود پرسیدم آیا ممکن است که تعلیمات مسیح تحریف شده باشد؟ و لذا اندیشه خود را مجدداً به تورات بازگردانیدم و مصمم شدم که مطالعه دقیق‌تری انجام دهم و دریافتم که چیزی بیشتر مورد نیاز است.

من تصمیم گرفتم که بدون توجه به مذاهب، برای خود تحقیق کنم و آئینی برای خود بسازم. آنگاه شروع به آموختن نمودم که انسان دارای یک «روح» است و یک «نیروی غیر قابل رؤیت» که فناپذیر است و آموختم که گناهان، هم در این جهان و هم در جهان دیگر

مکافات دارند و دریافتم که خداوند صاحب رحمت و بخشش همواره حاضر است گناهان ما را ببخشد، در صورتی که واقعاً به او بازگشته و توبه کنیم.

با پی بردن به این که باید واقعیات را دریافت و باید عمیقانه برای به دست آوردن مروارید اصیل جستجو کرد بار دیگر به تحقیق پرداختم تا این بار اسلام را مطالعه کنم. در اسلام چیزی بود که نظر مرا به خود جلب کرد. در گوشه‌ای در یک دهکده‌ای به نام «ایشارا» واقع در لاهور من وقت خود را صرف خدمت به عظمت خداوند در پائین‌ترین طبقات اجتماع می‌کردم و آرزوی شرافتمندانه و قلبی من آن بود که آن محرومان را به معرفت خداوند لا شریک واقعی آگاه سازم و در آن‌ها روح برادری و پاکی را تجلی دهم.

قصد آن ندارم تا از خود تعریف کنم، اما چگونه در میان آن مردم زحمت می‌کشیدم و چگونه ایثار را بر خود هموار می‌کردم و چگونه مشقات بی‌پایانی را متحمل می‌شدم خود لازم به گفتن نیست. اما آنچه که در سر داشتم جز خدمت به این محرومان جسمی و روحی نبود.

بالاخره به مطالعه زندگی محمد رسول الله ﷺ پرداختم. از آنچه که او کرده بود چیزی نمی‌دانستم. اما می‌دانستم که در عالم مسیحیت همه یک صدا پیامبر عظیم‌الشان عرب را محکوم می‌کنند. اکنون من مصمم بودم تا مسئله را بدون عینک تعصب و کینه‌توزی نگاه و بررسی کنم. بعد از مدتی دریافتم که تردید در جستجوی مشتاقانه او در راه حق و خداوند غیر ممکن است.

دریافتم که در نهایت، محکوم کردن آن مرد مقدس پس از مطالعه آنچه که او برای انسانیت انجام داده کار اشتباهی است. مردمی که بت پرست و وحشی بودند و در جنایت و کثافت و برهنگی زندگی می‌کردند توسط او آموختند تا خود را بپوشانند و چگونه لباس بپوشند. کثافت جای خود را به نظافت داد و آموختند تا خود را محترم شمرده و برای خود ارزشی قائل شوند، میهمان‌نوازی یک وظیفه مذهبی شد، بت‌ها شکسته شدند و به جای آن‌ها خدای واقعی را پرستش و نیایش نمودند. اسلام بزرگترین نیروی پرهیزکاری در جهان

شناخته شد و بالاخره بسیاری کارهای دیگر توسط او انجام شد که ذکر آنها در اینجا نمی‌گنجد.

و در برابر این کارها و اندیشه‌های خالصانه‌اش چه غمناک است که مسیحیان، رسول مکرم خداوند را آنچنان خوار می‌کنند. من بعدها نیز همچنان عمیقاً در همین اندیشه بودم، تا روزی که در خلوت خلسه مردی هندی به نام (میان امیرالدین) به ملاقات من آمد و شگفت است که او کسی بود که آتش سوزان زندگی مرا با دم خود شعله‌ور ساخت. من در این باره بسیار اندیشیدم؛ و دلایل بسیاری یکی پس از دیگری **برله** مذهب مسیحیت در روزگار معاصر آوردم، ولی نتیجتاً اسلام را بر آن مقدم شمردم. و این حقیقت، سادگی، مقاومت، صمیمیت و برادری در اسلام بود که مرا در آغوش اسلام انداخت.

اکنون من چیزی از عمرم نمانده است اما بر آنم تا هرچه دارم در راه اسلام ایثار کنم.

* سر جلال الدین لاودر برانتون در دانشگاه آکسفورد
تحصیل کرد. او یک اشرافزاده انگلیسی و یک مرد
معروف در جامعه انگلیس بود.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ
شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [الأنبياء: ۳۰] «آیا
کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بود؟ ما
آن‌ها را بشکافتیم و از آب هر چیزی را زنده
گردانیدیم، چرا باز به خدا ایمان نمی‌آورند؟»

محمد امان هوبوهم^(۱)

(آلمان)

دیپلمات، میسیونر و مددکار اجتماعی

چرا غریبان اسلام می‌آورند؟ دلائلی برای آن وجود دارد. اولاً حقیقت همیشه نیروئی دارد و احکام اصلی اسلام چنان منطقی، و چنان طبیعی و جالبند که یک جستجوگر واقعی حقیقت نمی‌تواند تحت تأثیرش واقع نشود. مثلاً اعتقاد به توحید یکی از اصول آن است که چگونه عزت و شرف انسان را تعالی می‌بخشد و چگونه ما را از چنگال خرافات آزاد می‌کند، و چگونه ما را به طور طبیعی به برابری انسان‌ها هدایت می‌نماید، چون همه انسان‌ها توسط یک خدا و همه در راه خدمت به یک خدا خلق گردیده‌اند.

برای آلمانی‌ها، مخصوصاً اعتقاد به خداوند منبع الهام است، منبعی برای شهامت و بی‌باکی و منبعی برای احساس امنیت، و بعد اعتقاد به زندگی دیگر پس از مرگ (معاد) است. لذا زندگی این جهان مقصود و منظور نهائی نیست و بیشتر انرژی انسان صرف بهبود رستاخیز می‌شود. ایمان به روز قضاوت، به طور اتوماتیک انسان را از رفتار ناپسند، به نیت خوب وامی‌دارد و این خود نجات ابدی را تضمین می‌کند، اگرچه نیات نادرست ممکن

است برای مدت محدودی ادامه یابد، اعتقاد به این که هیچکس از نتیجه قضاوت یک خداوند عادل و بی طرف و آگاه بر همه چیز به دور نخواهد ماند، باعث می شود تا هر کسی قبل از انجام هر کار فکر کند و لذا چنین بازنگری و تفکر در عاقبت آنچه انجام خواهد شد از هر روشی در جهان مؤثرتر است.

نکته دیگری که در اسلام باعث جلب نظر خارجیان می شود تأکید آن بر آزاد منشی است. و دیگر آن که نماز روزانه، دقت و نظم، و روزه یکماهه، اعتکاف و تقوی را در وجود انسان بیدار می کند که بی شک دقت و تزکیه نفس دو صفت بزرگ از مردان خوب و بزرگ است.

و بالاخره بزرگترین چیزی که در اسلام وجود دارد آنست که تنها ایدئولوژی است که در آن رعایت اخلاق و نزاکت به عهده خود شخص - بدون هر نوع جبر و زور - نهاده شده است، زیرا یک مسلمان می داند که در هر کجا باشد تحت توجه باری تعالی است، و لذا این احساس او را از آلودگی به گناهان بازمی دارد. و چون انسان طبیعتاً به خوبی ها متمایل است، اسلام صلح درونی و صفای باطنی را تجلی می دهد و آن چیز است که در جوامع غرب کمتر یافت می شود و یا به طور کلی محو گردیده است.

من تحت سیستم های مختلف اجتماعی زندگی کرده ام و توفیق آن را داشته ام، که ایدئولوژی های مختلف را بررسی کنم، اما نتیجه گرفته ام که هیچیک همانند اسلام کامل نیستند.

کمونیسم هم جاذبه هائی دارد، همینطور دمکراسی غیر روحانی و نازیسم. اما هیچیک، **کد** و سیستم کاملی برای یک زندگانی شرافتمندانه ندارند. تنها اسلام راه کمال است و لذا دلیل آن اینست که مردم خوب به آغوش اسلام پناه می برند.

اسلام آئین ثنوری نیست، بلکه عمل است. اسلام آئینی نیست که مظاهرش جدا از هم باشد بلکه آئینی است که در آن اطاعت کامل از خواست خداوند مورد نظر است.

قسمت دوم:

دانشمندان، مدرسین و نویسندگان

﴿وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحًا فَلَنِعَمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾﴾
 وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾
 وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا ﴿٧٧﴾ عَلَيْهِ فِي
 الْأَخْرِينَ سَلَامًا ﴿٧٨﴾ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا ﴿٧٩﴾
 كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾﴾ (الصفات: ٧٥- ٨١). «و نوح ما
 را ندا کردو ما او راچه نیکو اجابت کردیم.و او
 را با اهل بیتش همه را از بلای بزرگ نجات
 دادیم.و نژاد و اولاد او را روی زمین باقی
 داشتیم.و در میان آیندگان نام نیکویش
 بگذاشتیم.سلام بر نوح باد.
 ما چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم که او به
 حقیقت از بندگان با ایمان ما بود.»

پروفسور هارون مصطفی لئون^(۱)

(انگلیس)

عالم اشتقاق و زمین شناسی و نویسنده

یکی از افتخارات اسلام آنست که برپایه دلیل و برهان بنا شده است، و هرگز از پیروانش
 نمی خواهد تا دلائل عقلانی را انکار نمایند. برخلاف بعضی از ادیان که اصرار می ورزند
 پیروان شان بعضی احکام را بدون تحقیق و بررسی قبول کنند، و تنها دلیل قبول احکام،
 اختیارات کلیسا است. لیکن پیروان اسلام همواره ارشاد می شوند تا خود بررسی و تحقیق
 نمایند و پس از تفکر و اعتقاد آنچه را که گفته شده است بپذیرند.

مثالی که حضرت عیسیٰ مسیح (سلام الله علیه) در مورد «استعدادها» گفته است کاملاً با دکترین اسلامی مطابقت دارد و یک قاعده کلی است. حضرت عیسیٰ می‌فرماید: «همه چیز را مدلل کنید، و به آنچه نیک است بچسبید» شباهت آنان که کورکورانه و بدون اندیشه و تعقلی که خداوند به آنها عطا فرموده زندگی می‌کنند درست همانست که در قرآن کریم در آیه ۵ سورة الجمعة فرموده که مانند خرانی هستند که بارشان کتاب است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾
 (الجمعة: ۵). «کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند مانند الاغی هستند که کتابهایی حمل می‌کنند».

خلیفه شریف و دانا حضرت علی علیه السلام فرمود:

«دنیا محل تاریکی است، دانش نور است، اما دانش بدون حقیقت به منزلهٔ یک سایه است»

مسلمانان عقیده دارند که اسلام لغتی است مترادف با حقیقتی که تحت الشعاع پرفروغ خورشید تابان اسلام و در لوای برهان و دلیل آشکار می‌شود. اما برای به دست آوردن این دانش و حقیقت، انسان باید شعور و استدلال خود را به کار گیرد.

* مرحوم پروفیسور «هارون مصطفی لئون» فوق لیسانس علوم اجتماعی، و دکتر در علوم و در حقوق و عضو انجمن لغت‌شناسی، اسلام را در سال ۱۸۸۲ پذیرفت. او عضو چندین انجمن تحقیقی و حرفه‌ای در اروپا و آمریکا بود. او یک زبان‌شناس بود و در آن زمان مقالاتی در صرف و نحو زبان‌های «دنیا» برای مجله «آیل - او - من اگر امر» می‌نوشت. خدمات او در زمینه صرف و نحو زبان بارها توسط متخصصین فن ستوده شده. او فقوق لیسانس خود را از دانشگاه پوتوماگ دریافت نمود و زمین‌شناسی هم محسوب می‌شد.

دکتر لئون سخنرانی‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی در محافل اجتماعی داشته است او مدیر مؤسسه مهمی ماند (جامعه بین المللی لغت‌شناسی و علوم هنری) بود که در سال ۱۸۷۵ تأسیس شده بود. همچنین نامبرده سردبیر مجله «فیلولومات» (یک مجله علمی) بود که در لندن منتشر می‌شد. دکتر لئون نشان‌های مختلفی از سلطان عبدالحمید خان آخرین سلطان عثمانی و امپراطور اطریش گرفته است.

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وَلَوْ ﴿٢٩﴾ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (الأنعام: ٢٩ - ٣٠).

«و کافران گفتند جز همین زندگی دنیا زندگی دیگر نخواهد بود و ما هرگز پس از مرگ زنده نخواهیم شد. اگر سختی حال آن‌ها را آنگاه که در پیشگاه خداوند بازداشته شوند مشاهده کنی که خدا خطاب کند، آیا عذاب قیامت حق نبود؟ جواب دهند پروردگارا! آری همه حق بود. پس خدا عتاب کند که اینک عذاب را به کیفر کفر بچشید.»

علی سلمان بنوئیست^(۱)

(فرانسه)

پزشک

به عنوان یک پزشک و از اعقاب یک خانواده فرانسوی کاتولیک، حرفه‌ام به من یک فرهنگ علمی بخشیده و به همین جهت مرا در حد بسیار قلیلی برای زندگی پر اسرار آماده نموده است. من به وجود خدا معتقد نبودم، و امر و نهی مسیحیت به طور کلی، و کاتولیک به خصوص، اجازه نمی‌داد که من وجود خدا را احساس کنم. همینطور توجه مخصوص من به یگانگی خداوند مرا از قبول حکم تثلیث بازمی‌داشت. و نتیجتاً الوهیت عیسی مسیح را نیز نمی‌توانستم قبول کنم. قبل از این که هنوز اسلام را بشناسم، به قسمت اول تشهد یعنی «لا اله الا الله» ایمان داشتم و به این آیه قرآن که می‌گوید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ ۝ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ (الإخلاص: ۱-۴). «بگو که خداوند یکیست و بی‌همتا، زائیده نشده و نمیزاید، و هیچکس را با آن برابری نیست» هم ایمان آورده بودم. بنابراین، در ابتدا بعقل متافیزیکی به اسلام روی آوردم. اما علل دیگری هم مرا به قبول اسلام واداشتند. یکی از این علل - به طور مثال - عدم قبول کشیش‌های کاتولیک بود که کم و بیش خود را در آمرزش گناهان نماینده خدا می‌دانند.

به علاوه هرگز نمی‌توانستم آئین عشایر ربانی کاتولیک را که در آن نانی به منزله جسم عیسی مسیح بین شرکت‌کنندگان در مراسم توزیع می‌شود قبول کنم، زیرا این مراسم در نظر من مانند این بود که این نوع افکار و عقاید همانند مراسم مردمان بدوی در قبول خرافاتی از قبیل ارواح محافظ است که در ضمن آن جسم محافظ و منجی اجدادی که مورد تقدیس نسل‌های زنده است باید پس از مرگش، به مصرف برسد تا شخصیت منجی اجدادی را بهتر بتوان در نسل‌ها پایدار نمود. مسئله دیگری که مرا از مسیحیت راند سکوت این مذهب در مورد نظافت و تطهیر جسم به خصوص قبل از دعا بود که در نظر من یک نوع گستاخی و بی‌حرمتی در برابر خداوند است. زیرا اگر او به ما روحی عطا فرموده، جسمی هم داده است و ما هرگز حق نداریم که جسم را نادیده انگاریم. سکوت دیگری که در این مذهب در نظر من جلوه می‌کرد در مورد جنبه‌های فیزیولوژیکی زندگی انسان بود که مرا عمیقاً ناراحت می‌کرد. در حالی که در آئین اسلام به نظرم می‌رسید که در این باره احکامش مطابق با طبیعت انسان است و تنها آئینی است که چنین است.

تنها عامل ضروری و مشخص تغییر مذهب و قبول اسلام در مورد من قرآن بود. من مطالعه قرآن را قبل از تغییر مذهبم شروع کردم و مطالعه‌ام را با نظر انتقادگرانه یک روشنفکر غربی آغاز نمودم و در این مورد به اثر مالک ابن نبی بنام «لؤفنون من کورآنیک» - یا تحت عنوان «پدیده قرآنی»* بسیار مدیونم که مرا به تجلی الوهیت متقاعد نمود، در قرآن آیه‌هایی هستند که سیزده قرن پیش نازل شده‌اند و مسائلی را که تحقیقات علمی امروز تعلیم می‌دهند عیناً آموخته‌اند. و این مسئله مرا وادار به قبول اسلام نمود و در اینجا بود که قسمت دوم

تشهد یعنی «و محمداً رسول الله» را هم پذیرفته و محمد ﷺ را به عنوان پیامبر خداوند قبول کردم.

با این دلایل بود که در ۲۰ / فوریه / ۱۹۵۳ در مسجد پاریس و نزد مفتی پاریس اسلام را قبول نمودم و نام اسلامی علی سلمان را بر خود نهادم.

من از آئین جدیدم بسیار خوشوقتم و مجدداً اعتراف می‌کنم:

«اشهد أن لا إله إلا الله، محمداً رسول الله»

* ترجمه‌های زیادی از قرآنکریم توسط شرق‌شناسان غربی انجام شده است. اما متأسفانه هیچیک بدون نقص و یا پیش قضاوت نبوده ترجمه‌ای بسیار عالی از قرآنکریم توسط مؤلف مشهور مسلمان آقای عبدالله یوسف علی منتشر شده است که می‌توان با مراجعه به آدرس‌های ذیل دریافت نمود.

۱- کتابخانه اسلامی ۱۴۸-جاده لیورپول لندن-شمال-۱

1- Islamic book shop Liverpool road
London N.1

۲- مرکز اطلاعات بین‌المللی اسلام

2- muslim news Agency

طبقه دوم - تالار مروارید

2nd Rior Gem chawhers

خیابان زیبون نسیا، صددار

Zaibun nisa st. sadder

کراچی - پاکستان

Karachi (Pakistan)

دکتر عمر رالف کارن اهرن فیلز^(۱)

(اطریش)

استاد باستان‌شناسی

وجوهی که از اسلام به طور مشخص مرا به قبول آن وادار کردند و نظر مرا جلب نمودند به قرار ذیلند:

۱- تعلیمات اسلام به صورت وحی تدریجی به عقیده من به آن منظور است که منبع تمام مذاهب بزرگ یکی است. مؤسسين این مذاهب و این راه‌های پرشکوه، مردم جهان را برای قبول صلح میان ابنای بشر آماده نمودند و مشترکاً به یک منبع وحی الهی شهادت دادند. قبول یکی از این راه‌ها - در معنا - قبول آنست که همه مردم باید با عشقی سرشار به دنبال تحقیق حقیقت باشند.

۲- اسلام یعنی یافتن صلح در اطاعت از قوانین ازلی و ابدی.

۳- اسلام از نظر تاریخی آخرین مذهب بزرگی است که در روی زمین به وجود آمده است.

۴- محمد رسول الله، پیامبر اسلام و بنابراین آخرین پیامبر مذاهب بزرگیست که به تدریج ظهور کرده اند.

۵- قبول اسلام و راه مسلمانان توسط پیروان ادیان قبلی به معنی رد مذهب قبلی نیست و مانند آن نیست که مثلاً قبول تعلیمات بودا، رد تعلیمات هندویسم در نظر هموطنان هندی و بودائی است. بعدها مکاتب عقیدتی هندویسم تعلیمات بودا را به عنوان تعلیماتی ارتدادآمیز و فاسدالعقیده دانسته و آن را رد کردند. بنابراین، اینگونه اختلافات بر سر مذاهب به دست بشر به وجود آمده اند. اما توحید، الهی است و تعلیمات قرآنکریم این یگانگی و وحدت را تأکید می‌کند و قبول این عقیده در معنا قبول یک مطلب روحی است که در همه مردان و زنان عالم (نوع بشر) مشترک است.

۶- روح برادری تحت اطاعت یک خدای واحد مورد تأکید اسلام است و در آن، هیچ مانعی چون نژاد و طبقه از نظر زبان یا تاریخ سنن و یا امر و نهی وجود ندارد.

۷- این استنباط برادری الهی و عشق پدران خداوند به تمام مخلوقاتش در حقیقت جنبه عشق مقدس مادری را نیز متبلور می‌سازد. بدین معنا که دو لقب عمده خداوند (الرحمن و الرحیم) نمایانگر آنست که هر دو از ریشه (رحم) در زبان عرب گرفته شده‌اند. و معنای تشبیهی این ریشه عربی با لغتی که «گوته» آورده است (Ewing Weibliche Ziehung hiran) مشابه است. در حالی که معنی اصلی آن (محل نشو و نما و پرورش) یا به عبارت دیگر (رحم) می‌باشد.

و در این حال و هوا است که کلیسای ایاصوفیه در استانبول منبع الهامات معماران بزرگ مسلمان قرار گرفته و از آن الهامات است که مساجد بزرگی چون مسجد سلطان احمد یا محمد فاتح در ترکیه بنا شد و سپس تمام مساجد خاور نزدیک با این سبک معماری بنا گردیدند.

و با این روح، پیامبر این کلمات فراموش نشدنی را به پیروان خود سفارش نمود که بهشت زیرپای مادران است.

* بارون عمر تنها پسر مرحوم بارون کریستیان اهرنفلز مؤسس روانشناسی ساختمانی در اطریش بود. رالف از طفولیت به شرق علاقمند بود و مخصوصاً علاقه او به جهان اسلام بسیار زیاد بود. خواهر او شاعره معروف اطریشی به نام «اماوان بودمیر شوف» این علاقه او را در کتابی که به ادبیات اسلام هدیه کرده توضیح داده است (لاهور ۱۹۵۳) رالف در جوانی در کشورهای بالکان و ترکیه به مسافرت پرداخت و در ترکیه با مسلمانان به مسجد می‌رفت و با وجود این که هنوز مسیحی بود با آن‌ها نماز می‌خواند. مسلمانان ترکیه و آلبانی و یونان و یوگسلاوی در مسجد و در نماز جماعت و در خانه

نسبت به او بسیار مهمان‌نوازی کردند. ضمن مسافرت و جوشش با مردم، علاقه او به اسلام روز بروز بیشتر شد تا این که در سال ۱۹۲۷ میلادی مسلمان شد و نام عمر را برگزید. سپس در سال ۱۸۳۲ به شبه قاره هند و پاکستان سفر نمود و مخصوصاً در مسائل فرهنگی و تاریخی آن در رابطه با زنان، بسیار علاقمند گردید. پس از بازگشت به اطریش بارون عمر به مطالعه باستان‌شناسی و کسب تخصص در آن رشته پرداخت که بالاخص مطالعات و تحقیقات خود را در مسائل تمدن ماتیلینیال Mariliniel در هندوستان ادامه داد. دانشگاه آکسفورد اولین کتاب باستان‌شناسی او را در سال ۱۹۴۱ در این زمینه (سری دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد، دسامبر ۱۹۴۱) انتشار داد.

وقتی که اطریش توسط نازی‌ها در سال ۱۹۳۸ اشغال شد، بارون عمر دوباره به هندوستان بازگشت و به دعوت شادروان (سر اکبر حیدری) تحقیقات علمی در باستان‌شناسی هند جنوبی را ادامه داد و با حمایت «مؤسسه ونر گیرن» نیویورک مدت‌ها در آسام مشغول این کار بود. و از سال ۱۹۴۹ رئیس قسمت باستان‌شناسی دانشگاه مدرس است. و مدال طلای (اس - سی روی) جهت مطالعات عمیق و کمک‌های عظیم به باستان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی توسط جامعه سلطنتی آسیائی بنگال در سال ۱۹۴۹ به او اهدا گردیده است. تألیفات او در مسائل علمی و اسلامی شامل یک کتاب دو جلدی در باستان‌شناسی عمومی و هندوستان است. همچنین علم الاقوام (طاراق اردو، دهلی ۱۹۴۱) و رساله قبیله‌ای (کادار کوچین) (مدرس ۱۹۵۲) می‌باشد.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى
الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ
وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ۗ وَالصَّابِرِينَ
فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (البقرة:

۱۷۷). «نیکوکاری به آن نیست که شما روی به
جانب شرق و غرب کنید. بلکه نیکوکار کسی
است که به وجود خداوند تعالی و روز رستاخیز
و همچنین به ملائکه و کتاب آسمانی پیامبران
ایمان آورد. و از دارائی خود در راه دوستی
خداوند به خویشان و یتیمان و رهگذران و
محتاجان بخشش کند و در راه آزادی بردگان
انفاق کند. نماز به پا دارد و زکات به مستحق
برساند و بر عهد خویش استوار باشد. در مصائب
و گرفتاری‌ها شکیبائی کند و به وقت رنج و
تعب، صبر پیشه کند. کسانی که بدین اوصاف
آراسته اند آنان به حقیقت راستگویان عالم و
آن‌ها پرهیزکارانند.»

دکتر حمید مارکوس^(۱)

(آلمان)

دانشمند، مؤلف و روزنامه‌نگار

من از طفولیت همیشه احساس می‌کردم که در وجودم عشق و علاقه عمیقی به آموختن هرچه بیشتر اسلام موج می‌زد، و در همان سنین نوجوانی یک ترجمه قدیمی قرآن را که مربوط به سال ۱۷۵۰ بود در کتابخانه شهر موطن خود پیدا کرده و به دقت مطالعه نمودم. این ترجمه همان چاپی بود که «گوته» هم اطلاعات و دانش خود را در مورد اسلام از آن به دست آورده بود. در آن زمان من عمیقاً در حیطه تأثیرات منطقی و ترکیب نافذ تعلیمات اسلامی قرار گرفتم. من همچنین به میزان بسیار زیاد تحت تأثیر انقلاب‌های معنوی و روحی عظیمی که در کشورهای اسلامی به وجود آمدند واقع شدم. سپس در برلین، فرصتی داشتم تا با مسلمانان همکاری کنم و به تفاسیر قرآن‌کریم که مؤسس اولین دارالتبلیغ اسلامی آلمان در برلن و کسی که مسجد برلن را ساخت ارائه می‌نمود گوش فرا دهم. من پس از سال‌ها همکاری با این شخصیت متشخص و فعال با تبلیغات روح‌انگیز او اسلام آوردم. آئین اسلام عقاید شخصی مرا با والاترین اندیشه‌های انسانی خود تکمیل نمود. اعتقاد به خداوند در آئین اسلام بسیار مقدس است. اما در این راه به هیچ وجه اصولی را که با علم امروزه مغایر باشد ادعا نمی‌کند. و لذا هیچ اختلاف و مغایرتی بین علم و عقیده بوجود نمی‌آید. این مطلب برای کسی که در حد توانائی در تحقیقات علمی بوده است طبیعتاً وجه تمایزی با ارزش به شمار می‌رود. نکته دوم و وجه تمایز دیگر این است که آئین اسلام یک تعلیمات نظری و ذهنی نیست که کورکورانه در راه زندگی قرار گرفته باشد بلکه سیستمی است که عملاً زندگی انسان را تحت الشعاع این تعلیمات قرار می‌دهد... مقررات اسلام چنان اجباری نیستند که آزادی شخصی را به نحوی مختل نمایند، بلکه به صورت دستورالعمل‌هایی هستند که یک آزادی تنظیم شده را برای انسان فراهم می‌سازند.

طی سالیان متوالی بارها در کمال خوشوقتی ملاحظه کرده‌ام که اسلام آئینی است که در بینابین سوسیالیسم و ایندیویجوالیزم قرار دارد. (یعنی سیستمی از جامعه را تأیید می‌کند که در آن حقوق در برابر حقوق جامعه و متقابلاً حقوق جامعه در برابر فرد محفوظ است) نه مانند جوامع دموکراسی امروز که گاهی حقوق افراد در برابر جامعه بیش از حدی که سزاوار است، و گاهی حقوق جامعه در مقابل حقوق فرد از حد خود - بسته به شرایط مکان و زمان - تجاوز می‌کند. و نه مانند جوامع سوسیالیسم است که در آن افراد به طور کلی و قاطعاً در جایی در برابر جامعه قرار گیرند که از حقوق خود ساقط می‌شوند.

اسلام آئینی است که بین سوسیالیسم و ایندیویجوالیزم یک حلقهٔ اتصال بوجود می‌آورد. و چون آئینی است که آزادگی داشته و عاری از تعصبات و تمایلات است، لذا هر جا که چیز خوبی بیابد قدر آن را می‌داند.

* دکتر حمید مارکوس سردبیر مجله (موسلمیچ رمویو)

در برلن بوده است.

سرهنگ دونالد راک ول^(۱)

(ایالت متحده)

شاعر، منقد و مؤلف

سادگی اسلام، کشش و جذبه بسیار قوی و محیط با شکوه مسجدها که لاجرم انسان را به یاد خداوند میاندازد و صمیمیت پیروان با ایمانش، و اعتمادی که تشخیص واقعیات پنج مرتبه نیایش و نماز میلیون ها مسلمان در سراسر جهان در انسان بوجود می آورد، همه عواملی هستند که مرا در آغاز به خود جلب نمودند. اما پس از این که تصمیم گرفتم به دین اسلام مشرف شوم دلائل عمیق تر دیگری یافتم تا تصمیم خود را به اجرا گذارم. تصویری دلپذیر از زندگی که حاصل عمل و اندیشه پیامبر است، پندهای با تدبیر، ارشاد به ایشار و بخشش با بشردوستی با شکوه، و پیشتازی در حقوق و اموال زن، و همه عواملی مانند آنها که از تعالیم پیامبر مکه است شواهدی بودند از یک مذهب و آئین عملی که با چنان محتوایی و چنان استعدادی با کلام اسرار آمیز محمد از قبیل «با توکل زانوی اشتر ببند» جهان را فرا گرفت. او به ما سیستمی از مذهب ارائه داد که دارای عمل است نه ایمان کورکورانه به این که ما در تحت محافظت نیروئی غیر قابل رؤیت بوده و حتی اگر در وظیفه خود قصور ورزیم مصون خواهیم بود. بلکه اعتماد به آن که اگر ما تمام وظایف خود را تا حد توانائی درست و صحیح انجام دهیم، می توانیم به آنچه که خداوند مقدر می فرماید تن در دهیم و راضی باشیم.

شکیبائی اسلام در برابر سایر مذاهب، این مذهب را برای تمام کسانی که به آزادی و آرادمنشی عشق می ورزند ایده آل می سازد. محمد، پیروانش را امر فرمود تا معتقدان به تورات و انجیل را گرامی دارند و به آنها آزار نرسانند. همچنین ابراهیم و موسی و عیسی، همه در آئین اسلام پیامبران خدا شمرده می شوند. مطمئناً همین عقیده اسلامی به مراتب پیشرفته تر از برخورد سایر مذاهب با این مسائل است.

رهایی از قید بت پرستی هم یکی دیگر از نشانه های عظمت سازگار و خالصانه ایمان اسلامی است. تعلیمات اصلی پیامبر خدا در تغییرات و تحولات غرق نشده و یا دستخوش

دکترین‌های مختلف قرار نگرفته. قرآنی که برای مردم مشرک زمان محمد نازل شده با همان اصول اولیه بی‌تغییر و ثابت باقیمانده است.

میانه‌روی و ملایمت در تمام چیزها که یکی از وجوه تمایز اسلام است، تحسین بی‌چون و چرای مرا برانگیخت. برای پیامبر سلامتی پیروانش بسیار مهم بود و لذا همیشه سفارش می‌کرد که اصول نظافت و پاکیزگی را شدیداً مراعات نمایند و روزه‌های معینی بگیرند و تمایلات نفسانی را مهار کنند. هنگامی که من در مسجد با شکوه استانبول، دمشق، اورشلیم، قاهره، الجزیره، تانجیر، وفاس و سایر شهرها می‌ایستادم، از یک انعکاس بسیار قوی آگاه می‌شدم و آن گرایش پرتوان اسلام در توجه به معنویات است، در حالی که در این راه نه یراق و تجملات و پیرایه‌ها و نه عکس و تمثال و موزیک، و نه تشریفات و تجملات دیگر است، بلکه مسجد مکانیست آرام برای اندیشه و تفکر و تطهیر جسم و روح در یک نظام توحیدی در برابر خداوندی لا شریک و عادل.

دموکراسی اسلامی همیشه مرا تحت تاثیر قرار داده است. صاحب قارت و فرد ناتوان، در محراب و در محدوده مسجد یکسانند و در مقام ستایش و ثنای خداوند به زانو نشسته و دعا می‌کنند. در آنجا محل مشخصی برای هیچکس وجود ندارد.

یک مسلمان هیچ فردی را رابط بین خود و خداوند نمی‌شناسد. او مستقیماً به درگاه لایزال خداوند خالق زندگی می‌رود. بدون این که در این راه کسی را مسئول قبول توبه و یا رابط بین خود و خداوند بداند که همچون یک دلال برای نجاتش با خداوند مشورت کند و برایش شفاعت بخواهد.

برادری جهانی در اسلام بدون توجه به نژاد یا سیاست و یا رنگ و ملیت، با احساسات درونی من در هم آمیخته و این یکی دیگر از چیزهایی بوده است که مرا به این آئین جذب نمود.

آقای آر.ال. ملیما^(۱)

(هلند)

باستان‌شناس، نویسنده و معلم

زیبائی اسلام در چیست؟

چه چیزی مرا به اسلام جلب نموده است؟

من مطالعات زبان‌های شرقی را در دانشگاه لیدن در سال ۱۹۱۹ شروع کرده و در کلاس‌های درس پروفسور «اسنوک هور گرونج» که یکی از معروف‌ترین اساتید زبان عرب بود شرکت نمودم. زبان عرب را فرا گرفته و تفسیر البیضاوی را از قرآن و انعکاسات قانون الغزالی را خواندم و ترجمه کردم و بالاخره تاریخ و مؤسسات اسلام را در کتاب‌های دست‌نویس اورپائی که در آن زمان مرسوم بود مطالعه کردم. در سال ۱۹۲۱ یکسال در قاهره و در دانشگاه الازهر بسر بردم و علاوه بر زبان عرب زبان‌های سانسکریت، مالائی و جاوه‌ای را نیز مطالعه کردم. در سال ۱۹۲۷ به اندونزی رفتم، تا در مدارس عالی جا کارتا، تاریخ فرهنگ هند و زبان جاوه‌ای تدریس کنم. برای مدت ۱۵ سال من اختصاصاً زبان و فرهنگ جاوه (در فرهنگ قدید و جدید) را بررسی نمودم و جز مختصر تماسی با اسلام و یا زبان عربی نداشتم. پس از یک دوران بسیار دشوار که به عنوان یک زندانی جنگی در زندان‌های ژاپن بسر بردم مجدداً فرصتی یافتم تا مطالعات خود را در مورد اسلام دنبال کنم. من دستور داشتم که راهنمای کوتاهی در مورد اسلام در جاوه بنویسم.

مطالعات خود را با بررسی و تحقیق در مورد کشور جدید اسلامی پاکستان شروع کردم که با یک سفر به پاکستان در زمستان سال ۵۵ - ۱۹۵۴ آغاز گردید. شناخت اسلام برای من فقط از روی نوشته‌های اروپائی‌ها بود. ولی در لاهور با جوانب دیگر اسلام آشنا شدم. از دوستان مسلمانم خواهش کردم تا به من اجازه بدهند که در روزهای جمعه در نماز و نیایش با آنها در مسجد مشارکت کنم. و از آن پس بود که ارزش‌های والای اسلام را دریافتم.

از زمانی که در یکی از مساجد لاهور سخنرانی داشتم خود را مسلمان می‌دانم، زیرا از آن موقع احساس کردم که یک مسلمانم و در آن روز با تعداد بیشماری از برادران و دوستان جدید دست دادم. من در باره این مسئله مقاله‌ای در (پاکستان کوآترلی جلد چهارم، شماره ۱۹۵۵ / ۴) نوشتم که بشرح زیر است:

(ما اکنون میبایستی مجسد بسیار کوچکتری را سرکشی می‌کردیم که موعظه توسط یکی از مدرسینی که به انگلیسی فصیح صحبت می‌کرد و مقام برجسته‌ای در دانشگاه پنجاب داشت انجام می‌شد... او به اطلاع حضار در مجلس وعظ رساند که مخصوصاً در سخنرانش لغات بسیاری از انگلیسی به کار برده است تا برادری که از راه دور و از هلند آمده است بتواند از آنچه که به زبان اردو گفته می‌شود آگاه شود.

موعظه پس از دو رکعت نماز توسط امام جمعه ادامه یافت و سپس چند رکعت نماز توسط کسانی که احتیاج داشتند، در آرامش و سکوت به جای آورده شد.

من که آماده شده بودم مجلس را ترک کنم، «علامه صاحب» به من گفت که جمعیت انتظار دارند تا چند کلمه‌ای از من بشنوند و خود ایشان حاضرند که گفته‌های مرا به اردو ترجمه کنند. سپس من پشت میکروفون رفته و صحبت‌م را آغاز کردم. گفتم که چگونه من از راهی دور و از کشوری که فقط چند نفر مسلمان دارد به آنجا آمده‌ام و سلام مردم هلند را به کسانی که اکنون هفت سال است کشور اسلامی دارند برسانم. در این چند سال این کشور جدید التأسیس موفق شده است تا وضع خود را ثبات بخشد. پس از شروع بسیار سختی که این کشور داشته بدون تردید می‌تواند به آینده‌ای مترقی امیدوار باشد. من به آن‌ها قول دادم که پس از بازگشت به کشورم مهربانی‌ها و میهمان‌نوازی آن‌ها را به هموطنانم ابلاغ کنم، این جملات پس از ترجمه به اردو تأثیر به‌سزائی داشتند، زیرا با تعجب دیدم صدها نفر از آن‌ها که در مسجد بودند برای تبریک گفتن به سوی من آمدند. دست‌های مردان جوان و پیر برای تبریک و تهنیت به سوی من دراز بود و گرمی و صداقت آن‌ها و صمیمیتی که از دیدگاه آن‌ها مشهود بود مرا شدیداً تحت تأثیر قرار می‌داد. در آن لحظات من احساس کردم که در

احساس برادری اسلامی که در سراسر دنیا گسترده است مستغرق شده‌ام و از آن خوشحال و مشغوفم).

و بدین ترتیب مردم پاکستان به من نشان دادند که اسلام بیش از یک آشنائی با مقررات است. و نشان دادند که اسلام ابتدا از اعتقاد به ارزش‌های اخلاقی شروع شده و آنگاه با آگاهی و ایمان کامل میسر می‌گردد.

اکنون باید آنچه را که در نظر من زیبایی اسلام به آن است و آنچه که مرا به اسلام جلب نموده است تشریح نمایم. در این مقام سعی می‌کنم که اختصاراً این سؤال را درشش نکته به اطلاع برسانم.

۱- اعتراف به یک وجود متعال که شناخت آن برای هر مخلوق متفکری بسیار آسان است. الله کیست که همه به او نیاز دارند. او زائیده نشده و نمی‌زاید و هیچ چیز مانند او نیست. او عقل بی‌حد و قدرت لایزال و زیبایی نامحدود است، بخشش و رحمت او بی‌حد است.

۲- در رابطه بین خالق و مخلوقاتش، انسان به عنوان نماینده او در این عالم معرفی شده و این یک باور بسیار محکم است. داشتن عقیده و ایمان، میانجی و واسطه لازم ندارد. در اسلام بین خالق و بنده، واسطه‌ای همانند کشیش در مسیحیت وجود ندارد. در اسلام ایجاد رابطه بین بنده و خالف بستگی به خود بنده دارد، بندگان خدا باید در این جهان خود را برای ملاقات او آماده کنند. هر کسی مسئول اعمال خود است و نمی‌تواند شخص دیگری را در پاسخ به درگاه خداوند قربانی کند. و هیچ روحی پیش از ظرفیتش جوابگو نخواهد بود.

۳- دکترین معروف و مشهور اسلام به خوبی از این چند کلمه برمی‌آید که در عقیده و مذهب اجبار نیست (لا اکراه فی الدین) هر مسلمانی باید حقیقت را کشف کند و با تجسس و تحقیق به ایمان کامل نائل آید. همچنین به یک مسلمان سفارش شده است تا تعالیم ادیان آسمانی دیگر را نیز بپذیرد.

- ۴- دکتترین برادری در اسلام تمام انسان‌ها را در بر می‌گیرد. در اسلام، نژاد و رنگ و طبقه وجود ندارد و تنها مذهبی است که این مسئله را در طول تاریخ عملاً ثابت کرده است. مسلمانان در هر جای جهان یکدیگر را برادر می‌دانند. این کیفیت برادری و برابری در موقع زیارت کعبه از مراسم و طرز پوشش مسلمانان به خوبی مشهود است.
- ۵- در اسلام ماده و روح هر دو دارای ارزش وجودی هستند و تعالی و عروج روحی انسان با نیازهای جسمی او در ارتباط است، پس انسان باید طوری رفتار کند که روح او بر جسمش غلبه داشته و تحت کنترل قوای روحی او باشد.
- ۶- ممنوعیت مشروبات الکلی و مخدرات. در این قسمت مخصوصاً باید گفت که اسلام از زمان خود سبقت گرفته است.

* دکتر آر، ام ملیما رئیس قسمت اسلامی موزه مناطق

حاره آمستردام و مؤلف

Wayang puppets grondet van Pakistan)

(ein interpretative van de islam, etc.

می‌باشد.

آن که خانه را برای جستجوی دانش ترک
می کند در راه خداوند قدم نهاده است. خداوند
مهربان است و مهربانی را دوست می دارد.
گفتاری از محمد ﷺ

سیف الدین دیرک والتر موسیگ^(۱)

(ایالات متحده)

من در یک خانواده مسیحی آلمانی در خلال خصمانه ترین دوران جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۳ متولد شدم. در آن سال خانواده من اول به اسپانیا و سپس در سال ۱۹۴۸ به آرژانتین نقل مکان کرد. در آرژانتین حدود ۱۵ سال زندگی کردم و دوره ابتدائی و متوسطه را در یک مدرسه «کاتولیک رم» به نام «لاسال» در «کوردوبا» گذراندم. همانطوری که قابل انتظار بود به زودی یک کاتولیک متعصب از آب درآمدم. هر روز یک ساعت در مورد مذهب کاتولیک تعلیم می یافتم و اغلب در مراسم مذهبی شرکت می جستم. در ۱۲ سالگی آرزو می کردم روزی یک کشیش کاتولیک بشوم و تمام وجودم وقف زندگی مسیحی شده بود.

الله حماقت مرا در نظر گرفت و در یک روز فراموش نشدنی تقریباً ۷ سال پیش توفیق یافتم که یک نسخه از ترجمه اسپانیائی قرآن کریم را به دست آورم. پدرم برای مطالعه آن به من اعتراضی نکرد و برداشتش این بود که مطالعه قرآن در توسعه افکار من مؤثر خواهد بود. اما از عمق تأثیر قرآن و کلام خداوند بر من بی خبر بود. زمانی که قرآن کریم را باز کردم یک کاتولیک خرافاتی بودم، اما وقتی که آن را بستم کاملاً خود را وقف اسلام نموده بودم. واضح است که عقیده من در مورد اسلام قبل از مطالعه قرآن کریم زیاد موافق با آن نبود. خواندن قرآن را با کنجکاوی آغاز کردم و هنگامی که آن را باز نمودم با شک و تردید منتظر بودم که در آن اشتباهات وحشتناک و دشنام و خرافات و ضد و نقیض زیادی ببینم. اما همه این ها به خاطر این بود که من در این مورد فردی متعصب و ضمناً هنوز جوان بودم، ولی

قبلاً و به طور کامل نسبت به اين مسائل آشنائی حاصل نکرده بودم، به مطالعات خود ادامه دادم و در اول با ترديد سوره‌ها را می‌خواندم و رفته رفته به آن علاقمند شدم تا بالاخره به جائي رسيدم که آن را با عطش دنبال کردم تا حقيقت را دريابم. نهايتاً در يک لحظه شکوهمندی از زندگی، خداوند مرا راهنمائی نمود و از خرافات رهايد و با حقيقت پيوند داد و از تاریکی به روشنائی جواب تمام مسائل خود را دريافتم، و تمام نیازهايم پاسخ يافتند و تمام ترديدهايم مبدل به يقين شدند. الله مرا با نور متعال و قدرت لایزالش راهنمائی نمود و با خوشوقتی اسلام را پذيرفتم. اکنون همه چیز براي روشن شده بود و می‌توانستم خود و عالم وجود الله را در اطراف خود درک کنم.

من تلخ کامانه دريافته بودم که توسط معلمين خود فريب خورده‌ام و کلمات آن‌ها فقط دروغ‌های خشنی بوده اند. اگرچه می‌توانست آگاه یا ناآگاه باشد، جهان من در يک لحظه فرو ريخته بود و تمام افکار من بايد تغيير می‌يافتند.

اما تلخکامی من با توجه به اين که حقيقت را دريافته بودم از میان می‌رفت و تبديل به عشق و تقدير از الله می‌گرديد.

من هنوز برای رحمت و نجاتی که بر من ارزانی داشت شکرگذارم، زیرا بدون کمک او برای همیشه به طور احمقانه‌ای در گمراهی و تاریکی باقی می‌ماندم.

شيرين کام از شعف و شادمانی برای ابلاغ آنچه که درک کرده بودم، در عجله بودم و می‌خواستم به پدر و مادرم و همکلاس‌ها و معلمين خود آنچه را که يافته بودم بگويم. می‌خواستم همه بدانند که حقيقت چیست تا از پيش داوری‌ها و نادانی و جهل رها شوند و سعادتى را که من احساس می‌کردم دريابند. به زودی دريافتم که آن‌ها را قلعه‌ای با ديوارهای ضخيم محصور نموده است، طوری که بين آن‌ها و حقيقت حائلی عظيم وجود دارد. قادر نبودم که اين حائل را از میان بردارم، زیرا اين حائل در قلب آن‌ها بود و از سنگ هم سخت‌تر. من با هر که اين حقيقت را در میان می‌گذاشتم با طعنه و ملامتش روبرو می‌شدم و مظلومانه در برابر ستم آن‌ها قرار می‌گرفتم و دليل ستم کورکورانه آن‌ها را در نمی‌يافتم، سپس آموختم که فقط خداوند است که می‌تواند نور رحمت را در مسير آن‌ها بتاباند. هرچه

بیشتر آموختم بیشتر خود را مسئول دانستم تا در برابر رهنمود خداوندی که مرا به اسلام و مذهب ایده آل هدایت نموده سپاس‌گزاری نمایم.

من تمام کلام مقدس مذاهب را خوانده‌ام؛ اما در هیچ‌یک آنچه را که در اسلام یافتیم ندیدم. قرآن‌کریم در مقایسه با سایر کتب مقدس همانند خورشید تابانی است که در برابر شعله کبریت ظاهر شود. من شدیداً عقیده‌مندم که هر کس کلام خداوند را با افکار باز بخواند و اگر خواست خداوند باشد مسلمان خواهد شد و از تاریکی و ظلمت به روشنائی خواهد رسید.

امیدوارم خداوند تمام آن‌هایی را که صمیمانه در جستجوی حقیقت اند هدایت فرماید. بازوان اسلام برای در آغوش گرفتن تمام آن‌ها که به سوی او روی می‌آورند گشوده است تا همه را در جامعه‌ای که توسط الله به آن اشاره شده بپذیرد، جامعه‌ای که افراد آن بهترین مردمی خواهند بود که تاکنون برای سعادت نوع بشر قیام نموده‌اند.

الحمد لله رب العالمین.

«ستایش خداوندی را که پروردگار جهانیان است».

قسمت سوم:
زنان در آستانه اسلام

مریم جمیله بیگم^(۱)

(ایالات متحده)

چرا من یک مسلمانم؟

نامهٔ سرگشاده به معلمین پیشین خودم

از زمان کودکی همیشه در حیرت بودم که یهودی بودن واقعاً چه معنی دارد. گمان می‌کنم اولین بار که با چنین فکری برخورد کردم در مراسم عید پاک مسیحیان هم کلاس بود که مرا «قاتل مسیح» نامیدند. آن روز مرتباً اخبار جنگ از رادیو و در روزنامه‌ها پخش می‌شد. با این که در زمان شروع جنگ دوم جهانی پنج‌ساله و در پایان آن یازده ساله بودم، معذک آگاهی از این که چگونه هیتلر و رژیم نازی در آلمان میلیون‌ها یهودی را در مراکز جمع‌آوری یهودیان قلع و قمع کردند تأثیری عمیق و محو‌نشدنی در روحیه‌ام گذاشت. پس از آن بین من و سایر یهودیان فرق مختصری حتی در ظاهر بود. من با همسایگان یهودی و مسیحی خود تفاوتی احساس می‌کردم. تمام این مسائل مرا متقاعد کرده بود که یهودی بودن به هر حال یعنی متفاوت بودن از سایرین و یعنی این که در واقع یهودیان به نحوی در جامعه مورد قبول نبوده و به آن جامعه تعلق ندارند. اکنون سؤال این بود که اگر من به این جامعه تعلق ندارم پس به کجا باید بروم و کدام جامعه است که مرا خواهد پذیرفت.

درست قبل از مسافرت از آمریکا به پاکستان، یک دختر مسیحی که او را می‌شناختم با یک مرد یهودی جوان نامزد شده بود دختر خانم مزبور هر روز عصر به طور مرتب به کنیسه محلی می‌رفت تا احکام دین یهود را بیاموزد. او به من گفت: که برای ازدواج با نامزد یهودیش مجبور است که به دین او درآید و علاوه بر آن، حاخام حق دارد که بنابر تشخیص خود از ورود او به دین یهود ممانعت نموده و او را برای قبول این دین ناشایسته بداند و اگر چنین شود او از ازدواج با جوان یهودی محروم خواهد شد.

این نمونه یک شاهد گویا از نقیصه‌ای غیر قابل انکار دین یهود است که با ملیت چنان درهم آمیخته است که هر کسی از تمیز دین و ملیت عاجز می‌ماند. با وجود این که یهودیان ملیتی را در قاموس فرهنگی شامل نمی‌شوند معذکک از رفتارشان چنان برمی‌آید که آن‌ها ملیتی دارند و آن ملیت با مذهب‌شان درهم آمیخته است. یکی از اصول استوار و ثابت دین یهود آنست که خداوند با بندگان منتخبش عهدی بست که آن‌ها جماعتی از مریدان جهان را به آگاهی رهنمون خواهند شد. و با وجود این که جهان از رهنمود آن‌ها بهره‌مند خواهد شد یهودیان یک اقلیت صاحب امتیازی باقی خواهند ماند و همیشه امتیازاتی بر سایرین خواهند داشت با وجود این برای یک غیر یهودی امکان این که یهودی شود وجود ندارد و حتی یهودی شدن توسط یهودیان ترغیب و یا تشویق هم نمی‌شود. اگر از یک یهودی سؤال شود که دلیل عدم توجه و یا ترغیب به تبلیغ دین خودش چیست؟ بی‌کم و کاست خواهد گفت که «مسئولیت قانون» و ستم برای یک خارجی بسیار شاق است که بتواند تحمل کند و معذکک همین جدائی و استثناء بیش از هر عامل دیگری در ستم و تحمیلات به قوم یهود در طول تاریخ مسئول بوده است.

از زمان پیدایش این دین، ملیت از وجود خاصه آن بوده است. نام یهود اساساً از قبیله یهودا گرفته شده است، و بنابراین یک یهودی عضوی از یک قبیله‌ای به نام یهودا است و حتی نام این مذهب هم هیچ پیام جهانی و عمومی ندارد. یک یهودی در اعتقاد به توحید خداوندی و یا در پیروی از رهنمودهای خداوند تعالی که برای راهنمایی بشر نازل شده است یهودی شمرده نمی‌شود، بلکه صرفاً یهودی است به خاطر این که از پدر و مادر یهودی به وجود آمده است. طوری که حتی اگر یک یهودی کلامنکر وجود حق تعالی هم باشد بازهم از دیدگاه یهودیان دیگر، یک یهودی است!

چنین فساد کامل تحت ملیت‌گرایی، این مذهب را از موقعیت روحانی‌اش به هر لحاظ جدا کرده است، در نظر پیروان این مذهب، خداوند، خداوند بشریت نیست، بلکه خداوند بنی اسرائیل است. و در نظر آن‌ها حضرت داود و حضرت سلیمان (سلام الله علیهما) پیامبران خدا نبوده بلکه پادشاهان یهود هستند. نجات و رهائی برای یهودیان در روز واپسین نیست،

بلکه در پس گرفتن فلسطین است. کتاب‌های مقدس و شأن نزول آن‌ها طبق برداشت آن‌ها نه برای تمام ابناء بشر بلکه به منزله کتاب‌های تاریخ برای قوم یهود است. تمام اعیاد و جشن‌های ملی یهودیان به استثنای «یوم کیپور» یا روزه کفاره، همه دارای مشخصات ملیت‌گرایی بوده و هیچیک از آن‌ها مانند «هانوکه» و یا «گوریم» و یا عید قربان با مذهب یهود ارتباطی را منعکس نمی‌کند.

این فقر روحانی در سایر موارد به اندازه‌ای که در اعتقاد یهود به «کیدویش هاشم» منعکس است در موارد دیگر انعکاس ندارد. طبق این عقیده در عین بیچارگی تنها راه شرافتمندانه برای «تقدیس نام خداوند» خودکشی است. نتیجتاً عیسی مسیح و یحیی سلام الله علیهما به علت این که پیام‌هایشان و تعالیم‌شان جهانی و با احساسات ملیت‌گرای قوم یهود مغایر بود توسط قوم یهود طرد شدند. لهذا خداوند پیامبری را از قوم آنان بازپس گرفته و آن را به خویشاوند قومی آن‌ها یعنی عرب مرحمت فرمود.

من اسلام را از روی نفرت از گذشتگان و اجداد خود برگزیدم. بلکه مقصود من از گزینش اسلام نه طرد کردن دین خود بلکه تکامل آن بود. قبول دین اسلام، رد و انکار دین دیگری نبوده بلکه در حقیقت از رشد و تکامل و انتقال از یک مذهب محدود و متمایز به یک ایمان جهانی و عالم‌تاب الهام می‌گیرد. و اینست دلیلی که مرا از یهودیت به اسلام سوق داده است.

خانم اولین زینب کوبولد^(۱)

(انگلستان)

از من غالباً سؤال می‌کنند که چه وقت و چرا مسلمان شدم؟ من فقط می‌توانم جواب بدهم که دقیقاً آن لحظه‌ئی را که بر من اسلام نازل شد نمی‌دانم. اما به نظرم می‌رسد که همیشه مسلمان بوده‌ام. این مسئله شاید عجیب نباشد که اسلام یک دین فطری است و اگر یک بچه را هم به حال خود واگذاریم شاید به مرور زمان برای خود آن را انتخاب کند. حقیقتاً همانطوری که یک منتقد غربی می‌گوید:

«اسلام یک مذهب عمومی است» یعنی مذهبیست که هر کس با شعور معمول و عادی اگر خود را آزاد کند آن را انتخاب می‌کند.

من هر چه بیشتر مطالعه می‌کنم، بیشتر متقاعد می‌شوم که اسلام عملی‌ترین آئین است و دینی است که بیش از همه ادیان در حل مسائل پیچیده بشری مؤثر بوده است. اسلام آئینی است که برای بشر صلح و سعادت به ارمغان می‌آورد. از آن زمان من هرگز این عقیده را از دست نداده‌ام که خدائی به جز خداوند واحد وجود ندارد، و موسی و عیسی و محمد و همه پیامبران دیگر (سلام الله علیهم) از سوی خداوند نازل شده‌اند و خداوند برای هر ملتی رسول نازل فرموده است. و معتقدم که ما در گناه متولد نشده و به رهایی و نجات و یا واسطه‌ای بین خود و خداوند نیازی نداریم. هر گاه بخواهیم می‌توانیم به خداوند متوسل شویم و نیازی به شفاعت کسی نداریم و حتی حضرت محمد و حضرت عیسی علیهما السلام هم نمی‌توانند ما را شفاعت کنند. بلکه نجات و رستگاری ما کاملاً به ما و به اعمال ما بستگی دارد.

کلمه اسلام در لغت به معنی تسلیم کامل به خداوند است، و معنی دیگرش صلح است. یک مسلمان کسیست که با احکام خالق این جهان موافق است و کسی که با خداوند خالق خود در صلح است.

اسلام بر پایه دو حقیقت استوار است: الف- یگانگی خداوند ب- برادری انسان‌ها و به طور کلی از هر نوع قیود و امر و نهی آزاد است و بالاتر از همه آن که آن یک ایمان مثبت است.

در تأثیر حج بدون شک نمی‌توان غلو کرد. اما بودن در میان آن انبوه عظیم انسان‌ها که از چهار گوشه جهان گرد هم می‌آیند و در یک مراسم مقدس در یک مکان جمع می‌شوند تا از مسائل و مشکلات بشریت آگاه شوند و همه با یک هدف مقدس برای عظمت پروردگار مراسم مشابهی را انجام می‌دهند و جدان انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ایده‌آل‌های اسلامی را درمی‌یابد و انسان آرزو می‌کند که در یکی از چنین مراسم روح پرور شرکت جوید تا تجربه‌ای را که می‌تواند نصیب یک انسان شود دریابد. مشاهده مهبط اسلام و ملاحظه محل تلاش‌های رسول خداوند برای فراخواندن بشریت به خدا و بازنگریستن به خاطره‌های زحمات طاقت‌فرسای محمد ﷺ در روزهای تابناک شهادت و ایشار، روح هر انسانی را به آتش روحانی که کره زمین را روشن نموده است نزدیک می‌کند. اما این همه نیست بلکه حج تمام مسلمانان را به وحدت و یگانگی دعوت می‌کند.

حج، مسلمانان را با یک هدف مشترک از چهار گوشه جهان در یک نقطه جمع می‌کند. و برای آن‌ها یک فرصت سالیانه فراهم می‌سازد تا یکدیگر را ملاقات و از حال یکدیگر آگاه شوند. و باهم عقاید و افکار و اندیشه‌های خود را در میان گذارند و شناخت و تجربه خود را برای اهداف مشترک و انسانی به کار گیرند تا مسافت‌ها محو شوند و اختلافات گروهی و اختلافات نژادی و رنگ از بین رفته و برادری و ایمان بیش از پیش در میان آن‌ها گسترش یابد.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ

غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا ۝ كَثِيرًا﴾

[النساء: ۸۲]

آیا در قرآن از روی تفکر و تأمل نمی‌نگرند و
اگر از جانب غیر خدا بود حتماً در آن ضد و
نقیض بسیار می‌یافتید.

خانم سیسیلیا محموده کانولی^(۱)

(استرالیا)

چرا من مسلمان شدم؟

قبل از همه باید بگویم که من همواره مسلمان بوده‌ام، اما خودم نمی‌دانستم. من در اوائل زندگی، ایمان خود را به مسیحیت بعقل گوناگونی از دست داده بودم. علت اصلی آن این بود که از هر مسیحی که پرسیدم آیا او به سلسله مراتب مقدس تعلق دارد یا جزو مسیحیان عام است، جواب مشخصی درنیافتم و سر در گم شدم. جواب اکثر آن‌ها در برابر این سؤال بی‌کم و کاست این بود که شما نباید تعلیمات کلیسا را مورد سؤال قرار دهید، شما باید ایمان داشته باشید. آن روزها جرأت نداشتم بگویم: من به چیزهایی که نمی‌توانم بفهمم ایمان نمی‌آورم، و به تجربه بر من ثابت شده که بیشتر آن‌ها هم که خود را مسیحی می‌نامند همینطورند. سپس کاری که کردم آن بود که کلیسای رم و تعالیمش را ترک نموده و به تنها خدائی که باورش برایم خیلی آسان‌تر بود روی آوردم، زیرا از سه خدائی که کلیسا به آن‌ها تعلیم می‌داد والاتر بود. برخلاف اسرار و اعجازهای تعالیم مسیحیت، زندگی من ابعاد وسیع‌تری یافتند و دیگر اسیر امر و نهی‌ها و مراسم دست و پاگیر آنچنانی نبودم. به هر جا که نظاره می‌کردم می‌توانستم آثار خداوند را دریابم. و با وجود این که برای اندیشه‌های متعالی‌تر از خودم هم چنین است، معجزه الهی را که در برابر دیدگانم

بودند نمی فهمیدم. من در برابر این همه اعجاب متحیر بودم. درختان، گل‌ها، پرندگان، حیوانات و حتی یک نوزاد برایم از معجزات زیبایی بودند که با آنچه که در کلیسا آموخته بودم متفاوت بود. به خاطر می آورم که قبلاً در طفولیت موقعی که به یک نوزاد خیره می‌شدم، خیال می‌کردم که این موجود تازه تولد یافته غرق در گناه است. اما اکنون دیگر زشتی نبود بلکه تمام آثار خداوند را مملو از زیبایی و جلال و شکوه می‌دیدم.

بعدها روزی دخترم کتابی در باره اسلام به خانه آورد. ما به آن کتاب به قدری علاقمند شدیم که پس از آن تعداد زیادی دیگر از کتاب‌های اسلامی را مطالعه کردیم، و به زودی برای ما محقق شد که این چیز است که ما به آن باور داریم. در حالی که قبلاً که به مسیحیت معتقد بودم خیال می‌کردم اسلام چیز است که فقط برای مزاح و شوخی است. و لذا تمام چیزهایی که بعداً خواندم برایم وحی مقدس شدند. تدریجاً من به عده‌ئی از مسلمانان رجوع کرده و آن‌ها را مورد سؤال قرار دادم و از آن‌ها بعضی نکات را که برایم روشن نبود سؤال نمودم. مجدداً آنچه دریافتیم برایم الهام‌بخش بودند. تمام سئوالات من فوراً و دقیقاً جواب داده شدند، در حالی که جواب این سئوال‌ها از کلیسا برای من بیهوده و غیر قابل قبول بودند. پس از مطالعات زیاد در اسلام من و دخترم هر دو تصمیم گرفتیم که مسلمان شویم و نام‌های رشیده و محموده را برگزیدیم.

اگر از من پرسند که چه چیزی مرا شیفته و مجذوب آئین اسلام نمود، احتمالاً خواهم گفت که نماز و نیایش در اسلام، زیرا که نیایش در مسیحیت اغلب، گدائی از درگاه خداوند (با واسطه مسیح) برای رحمت او و گشایش در امور دنیوی است. در حالی که در اسلام نماز و نیایش خداوند برای سپاس به درگاهش و عبودیت است. زیرا او می‌داند که برای بندگانش چه لازم است و لذا بدون تقاضا و خواهش به آن‌ها اعطا می‌کند.

خانم فاطمه کازو^(۱)

(ژاپن)

از زمان جنگ بین الملل دوم من متوجه شدم که ایمان و مذهب ما به سرعت رو به ضعف می‌رود. از زمانی که ما راه و رسم زندگی آمریکائی را آموختیم عمیقاً احساس کردم که چیزی را از دست داده‌ایم. ابتدا نمی‌توانستم دریابم آنچه که از دست داده‌ایم چیست، تا آن که فریاد روح من به این بی‌قراری‌ام پاسخ داد.

خوشبختانه من با یک مسلمان که برای مدتی در توکیو اقامت داشت آشنا شدم. رفتار و راه و رسم و نیایش او مرا کنجکاو نمود و لذا سئوالات زیادی مطرح کردم، جواب‌های او ارزشمند بود و آرامشی روح‌بخش در من فراهم نمود. او به من آموخت که چگونه هرکسی باید زندگیش را آنطور که خداوند مقدر فرموده و خواست اوست، در مسیر خداوند و راه حق تعالی قرار دهد. هرگز تصور نمی‌کردم که بینش انسان می‌تواند به طور ناگهانی آن چنان تغییر یابد و مانند من یک مرتبه در راه اسلام خود را با خداوند تعالی در ارتباط ببیند. اگر به اسلام مسلمان توجه کنید می‌بینید که آن‌ها در ملاقات یکدیگر می‌گویند: (السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته) یعنی سلامتی و رحمت خداوند بر تو باد. این با صبح بخیر و یا عصر بخیر فرق می‌کند، زیرا در این قبیل الفاظ توجه به مادیات است و در آن‌ها از آرزویی ابدی و یا اندیشه‌ای از رحمت خداوندی نشانی نیست.

من از آن دوست مسلمانم خیلی از چیزهایی را که یک مسلمان به آن معتقد است و عمل می‌کند آموخته‌ام. من راه و روش زندگی در اسلام را که بسیار خالص و پاکیزه و ساده و صلح‌آمیز است دوست دارم. به من ثابت شده است که فقط اسلام می‌تواند یک زندگی صلح‌آمیز را برای فرد و جامعه فراهم سازد. اسلام به تنهایی می‌تواند به بشر صلح و آرامش بدهد، صلحی که بشریت در آرزوی آنست. من خوشوقتم که این صلح را در زندگی یافته‌ام و علاقمندم که اسلام را تا آنجا که ممکن است در میان مردم خود توسعه دهم.

گفتاری از پیامبر ﷺ در باره دانش

یک لحظه اندیشیدن از عبادت چند روزه بهتر است. پرهیز و تقوی پشیمان مذهب است، یک ساعت تعلیم دانش در شب از نیايش در طول شب بهتر است.

یک فرد صاحب دانش از هزار فرد جاهل در برابر شیطان قوی تر است.

دانش اندوزید، زیرا که دانش صاحب خود را در تمیز خوب و بد توانا می کند، راه بهشت را روشنائی می بخشد، در صحراها دوست است و در تنهائی مصاحب است، و در بی یآوری، یاور است. دانش راهنمای سعادت است، در مصیبت توان می بخشد و زیور انسان در بین دوستان است و سلاحی است در برابر دشمن.

دانش اندوزید حتی اگر در چین باشد.

دانش پژوهان و دانشمندان وارثین پیامبرانند. آن ها دانش را به عنوان ارث می گذارند و آن ها که آن را به ارث می برند گنجینه ای بزرگ نصیب می یابند. دانش پژوهید تا خود را بشناسید، هر آن که یک دانشمند و عالم را محترم شمارد مرا محترم شمرده است.

خانم آمنه موسلر^(۱)

(آلمان)

یک روز در سال ۱۹۲۸ پسر من با چشمانی اشکبار به من گفتم: «من دیگر نمی‌خواهم مسیحی باشم، من می‌خواهم مسلمان باشم، و تو مادر، تو هم باید با من مسلمان شوی». این اولین باری بود که من احساس کردم باید خود را با اسلام پیوند دهم. سال‌ها گذشت تا من با امام مسجد برلن آشنا شدم و او مرا به اسلام راهنمایی کرد. من سپس دریافتم که اسلام یک آئین حقیقی است. اعتقاد به مسیحیت و تثلیث برای من حتی در سنین جوانی و در بیست سالگی هم غیر ممکن بود. من پس از مطالعه اسلام اعترافات و قبول اختیارات الهی پاپ و غسل تعمید را هم رد کرده و مسلمان شدم.

اقارب و خانواده من همه از معتقدان و اهل ایمان بودند. من در صومعه بزرگ شدم و لذا با اعتقادات مذهبی رشد نمودم. به این ترتیب می‌بایستی خود را با یک سیستم مذهبی مرتبط می‌نمودم. من واقعاً احساس راحتی و خوشبختی کردم که خود را در آغوش اسلام انداختم. امروز من مادر بزرگ با سعادت و خوشحالی هستم. زیرا که حتی نوۀ من مسلمان است که مسلمان به دنیا آمده است.

خداوند همه کسانی را که صلاح می‌دانند به راه راست هدایت فرماید.

* گوته می‌گوید:

اگر این اسلام است، آیا ما همه مسلمان نیستیم. (نقل
توسط توماس کارلایل در کتاب: قهرمانان و نیایش
قهرمانان و قهرمانی تاریخ. کتابخانه عمومی لندن ۱۹۱۸
صفحه ۲۹۱).

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنْهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ (البقرة: ۹۶). «اینها را حریص‌ترین مردم بر زندگی دنیا خواهی یافت و حتی حریص‌تر از مشرکان؛ تا آنجا که هر یک از آنان، دوست دارد هزار سال عمر کند؛ حال آنکه اگر این عمر طولانی به او داده شود، باز هم او را از عذاب (الهی) دور نخواهد کرد. و الله، به اعمالشان بیناست.»

خدیجه اف. آر. فضوئی^(۱)

(انگلیس)

چون از کلیسای انگلیس – که در آن رشد کرده بودم – راضی نبودم و از بی روحی و عدم اختیارات آن رنج می‌بردم، در سن بیست سالگی عضو کلیسای رم شدم. تغییر اعتقادات من با مخالفت اقوام و خویشان، سال‌ها مرا معذب نمود. از این که خویشان و دوستان خود را ناراحت کرده بودم رنج می‌بردم، اما صمیمانه عقیده داشتم که فقط کلیسای رم ایمان واقعی را می‌آموزد و لذا من باید خواست خداوند را به هر قیمت قبول کنم و به آن تن در دهم اگرچه دوستان و خویشان من از آن ناراضی باشند.

سپس دریافتم که عضویت من در کلیسای رم به ارزش از دست دادن قضاوت فردی‌ام تمام شده است. من می‌بایستی به لغزش ناپذیری کلیسا و به آنچه که تعلیم می‌داد اعتقاد

می‌داشتم بدون این که بتوانم دلیل آورم و بدون این که علت ناقض آن‌ها را با دلیل و برهان مورد سؤال قرار دهم. اگر دلایل من برای قبول یک مسئله مرا در تردید قرار می‌داد - همچنان که اغلب چنین بود - می‌بایستی برحسب تعالیم کلیسا دلائل خود را مورد تردید قرار می‌دادم نه احکام کلیسا را؛ زیرا که تعلیمات کلیسا بالاتر از دلیل و منطق بودند. برای مثال: هر ذره از بیسکویتی که در مراسم نیایش در کلیسا توسط کشیش به شرکت‌کنندگان داده می‌شود به منزله جسم حضرت مسیح است یعنی کسی که هم خداست و هم انسان، در حالی که هیچ تغییری در ادراک و احساس ظاهر نمی‌شد. من همیشه تعجب می‌کردم که این مراسم چه معنی دارد و چطور یک انسان می‌تواند در یک بیسکویت جای گیرد و چگونه می‌تواند در آن واحد در بیسکویت‌های مختلف جای داشته باشد، زیرا که در تمام کلیساهای دنیا تقریباً در یک زمان این مراسم برپا می‌شود. به نظر می‌آمد که در این ایده خوردن بیسکویت به منزله خون و گوشت ایشان (حضرت مسیح) در مراسم نیایش تناقضاتی وجود دارد. با تمام این احوال من مجبور بودم خود را متقاعد نمایم که تعلیمات کلیسا قطعاً درست است، و لذا خود را در یک حالت خلسه قرار می‌دادم و با دعا و نیایش به خود تلقین می‌کردم که من نباید در آنچه تعلیم داده می‌شود شک و تردید به خود راه دهم. بیسکویتی را که در مراسم مزبور می‌خورم باید برایم مقدس باشد بدون این که با خود در این باره بیاندیشم و یا احساس تناقض کنم. اما مسئله دیگری که همیشه در اندیشه آن بودم این بود که قربانی شدن حضرت عیسی در صلیب چگونه می‌توانست مکرراً انجام شود بدون این که او هیچگاه نمرده باشد، و بسیاری دیگر از سئوالات و مسائل که موجبات تردید مرا فراهم نمودند و دریافتم که کاتولیک خوبی نیستم.

همچنین دریافتم که دعای مریم مقدس (باکره) و فرشته گان را نمی‌توانم بپذیرم. کاتولیک‌ها به این که مادر حضرت عیسی فردی الهی و آسمانی است معتقد نیستند. بلکه از او به عنوان ملکه بهشت و زنی که رابطه بین خداوند و انسان است نام می‌برند و شفاعت او را لازم می‌دانند. من یک مرتبه شنیدم که یک کشیش برای بچه‌های مدرسه می‌گفت: مردی که بسیار پلید بود، چون هرگز نیایش (بانوی ما) را فراموش نمی‌کرد از جهنم نجات یافت.

من هرگز این مسئله را نتوانستم با تعبیر تورات و انجیل در مسیحیت وفق دهم که در آن عیسی مسیح نجات‌دهنده جهان است.

با وصف تمام این احوال و علی‌رغم تمام این مشکلات، در کلیسای کاتولیک رفتار تسلی‌بخشی هم وجود داشت و چیزهای روح‌افزایی هم موجود بودند. مدت یک سال در تردید به سر بردم و نتیجتاً با خیلی از پروتستانها هم که در صداقت‌شان به مسیحیت چیزی از کاتولیک‌ها کم نداشتند تماس گرفتم. آن‌ها راهی به من نشان دادند تا خود را از شک و تردید برهانم و آن درک بر مبنای تورات بود که از مسائل نامفهوم کلیسای انگلیس بدور بود. پروتستان‌ها عیسی (صلوات الله علیه) را به عنوان نجات‌دهنده جهان قبول دارند. با وجود این که من سادگی اعتقادات آن‌ها را تحسین می‌نمودم بر این عقیده بودم که هیچکس تنها با ایمان نجات نمی‌یابد و نمی‌توانستم قبول کنم که کسی با قبول حضرت عیسی به عنوان نجات‌دهنده جهان، قادر باشد که هرگز ایمان خود را از دست ندهد.

پس از مدت‌ها تفکر مجدداً به دامن کلیسای کاتولیک پناه بردم و حتی بیش از گذشته سعی کردم تا شک و تردید نسبت به اصول کاتولیک و اعتقاداتش را از میان بردارم. در مورد اسلام چیزی نمی‌دانستم، در واقع تحت تأثیر بعضی از روزنامه‌ها و مقالاتی که در مورد تجارت برده در کشورهای عربی، و تعدد زوجات، و تجارت مواد مخدر و شقاوت در مورد حیوانات و غیره خوانده بودم پیش داوری‌هایی داشتم. همچنین از دوران مدرسه خاطراتی از تاریخ جنگ‌های صلیبی در ذهنم باقی مانده بود و مسلمانان را مردمانی وحشی و غیر قابل تحمل می‌دانستم.

من به خاطر دارم که احساساً من در میان رد یا قبول اصول کاتولیک و پروتستان مرا به ناامیدی سوق داده بود و روانم را تحت فشار گذاشته بود. به طوری که به طور جدی دچار یک عدم تعادل روانی شده بودم. از خود سؤال می‌کردم که آیا این جستجوی حقیقت مرا به وضع ناهنجارتری نخواهد برد؟ معذک، احساس کردم که نمی‌توانم قرآن را نادیده گرفته و آن را نخوانده باقی بگذارم و دعا کردم که خداوند مرا به سوی حقیقت رهنمون شود. برای این که یک قضاوت عادلانه داشته باشم فرض کردم شخصی هستم در گوشه‌ای

ناشناخته که هرگز از مسیحیت اطلاعی ندارد و بدین طریق تمام پیش داوری‌ها را تا آنجا که می‌توانسم از خود دور کردم.

سپس راه دیگری را که به نظرم رسید انتخاب کردم و آن مراجعه به قرآن بود. می‌خواستم بدانم که آیات قرآن کتاب مقدسی از ناحیه خدا است، یا محمد ﷺ این اطلاعات را از تورات به دست آورده و یا از افراد دیگر کسب نموده بود؟ یا شاید هم وانمود کرده بود که توسط خداوند به او الهام شده یا به این دلیل که اصولاً «استغفر الله» فرد گمراهی بوده یا انسان خوبی بوده که فریب شیطان را خورده است.

آنگاه اطلاعاتی در مورد زندگی محمد ﷺ به دست آوردم و راجع به خصوصیات اخلاق و رفتار او از کتاب‌ها و از مسلمانان و غیر مسلمانان آگاهی‌هایی به دست آوردم. نتیجتاً دریافتم که او این اطلاعات تاریخی را از یهودی‌ها و نصارا و یا از منابع انسانی به دست نیاورده، زیرا که او تورات را نمی‌توانست بخواند، و اگر باهم صحبتی و معاشرت با یهودیان و نصارا این اطلاعات را به دست آورده بود هرگز نمی‌توانست جزئیات آن را به خاطر بسپارد. و اگر تعالیم گسترده‌ای از مسیحیان و یا یهودیان داشت مردم دیگر آن را می‌دانستند و او را به عنوان یک شیاد معرفی می‌کردند. گرچه حتی بعضی، چنین نسبت‌هایی را هم به او داده اند، ولی از ثبوت آن عاجز مانده اند.

مطالعه خصوصیات او مرا واداشت تا بپذیرم که چنان کاری از او بر نمی‌آمده است. او فداکار، مهربان، عادل و بخشنده بود و از هرگونه گناهی که از خودپسندی برمی‌آید پرهیز می‌کرد. و لذا مردی که حاضر بود به خاطر خود به دروغ‌پردازی و بدگوئی دست بزند ۱۳ سال عذاب و ستم را مانند محمد ﷺ بر خود هموار نمی‌کرد و پیروان او هم اگر به صدات و راستی او ایمان نداشتند سال‌ها مشقت را متحمل نمی‌شدند. او زمانی هم که موفق شد، مانند آن‌ها که خود را می‌پرستند، در غرور و استبداد غرق نشد. او به زندگی ساده و فقیرانه خود همچنان ادامه داد و پس از فتح مکه مردم مکه را که برای او و پیروانش مشقات بسیاری را فراهم کرده بودند عفو نمود در حالی که به خوبی می‌توانست در صدد انتقام‌جویی برآید. بنابراین، فقط مردی که در رضای خداوند قدم برمی‌داشت می‌توانست در چنان زمانی و با

چنان محیط آکنده از ضد و نقیض‌ها به پیروزی برسد. همانطور که حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «از ثمرات اعمال‌شان آن‌ها را خواهید شناخت» هر سالوس و ریاکاری بالاخره روزی می‌رسد که خود را نشان می‌دهد. اما در طول زندگی محمد صلی الله علیه و آله هیچ چیز که صداقت او را تحت سؤال قرار دهد وجود نداشت.

بازهم می‌توان گفت: که ممکن است شیطان گاهی عنان زندگی یک انسان خوب را هم در دست بگیرد و او را در تصورات این که افکار و اندیشه‌های او وحی خداوندی است فریب دهد.

اسلام یک مذهبی است که شرک و چندخدائی و بت‌پرستی را از میان برداشته و عدالت و ستایش خداوند و کمک به مستمندان و درماندگان را ترغیب نمود، مذهبی که وضع زنان را بهبود بخشید و دانش و علوم را توسعه داد. مذهبی که برادری جهانی را ترویج نمود و لطف و مرحمت نسبت به سایر مذاهب را ترغیب کرد. مذهبی که آزادسازی بردگان را رواج داد و دزدی و جنایت و بت‌پرستی را که در بین اعراب مشرک در آن زمان رواج داشت و نوزادان دختر را زنده به گور می‌کردند محو نمود. مذهبی که مقدار زنان را بر هر مرد به چهار نفر محدود کرد و مردان را به عدالت و برابری بین آنان اندرز نمود.

در مقابله با چنین فرضیاتی هیچ تفسیری از مسیحیت واقعاً به طور رضایتبخشی جواب‌گو نیست. مسیحیان اعتقاد دارند که به خاطر رانده شدن آدم و حوا، تمام انسان‌ها با گناه پا به عرصه حیات می‌گذارند و با اعمال خودشان قادر بر دستیابی به بهشت نیستند. اما مسلمانان به این اصل که تمام انسان‌ها به خطار گناهی که آدم و حوا مرتکب شده اند عقوبت خواهند دید قائل نیستند. آن‌ها عقیده دارند که تمام انسان‌ها بی‌گناه زائیده می‌شوند و تنها اعمال خودشان می‌تواند آن‌ها را از بهشت محروم کند و آن در صورتیست که پس از رسیدن به سن بلوغ عمداً مرتکب گناه شوند.

من با این کلام قرآن واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتم (هیچکس سنگینی بار دیگری را بر دوش نخواهد کشید).

بنابراین، جزای به بهشت و یا عقوبت جهنم نتیجه ایمان و یا عدم ایمان و اعمال است نه ایثار و فداکاری یک میانجی و رابط و محققاً این یک دلیل عادلانه تری به نظر می آید. با تحقیقاتی که دنبال کردم ماه‌ها طول کشید تا بتوانم از اظهار ایمان و اعتقاد به اسلام مطمئن شوم. با یک مسلمان ازدواج کردم، اما نه برای ازدواج بلکه برای اعتقاد مسلمان شدم. با مطالعه قرآن به اسلام مشرف شدم و تا حدودی هم در این تصمیم نمونه‌هائی از مسلمانان مرا ترغیب و تشویق نمودند.

هنگامی که اسلام را در زمان شکوه و جلالش و آنچه که اکنون در زندگی بهترین مسلمان‌ها است مقایسه می‌کنم احساس می‌کنم که برای من رهنمونی است که می‌توانم بر آن متکی باشم.

اسلام می‌تواند تأثیر شگرفی در بهبود جهان داشته باشد، در صورتی که مسلمانان به این نکته توجه کنند که اصول مذهب با ترقی در مادیات غیر قابل تلفیق است و لذا تمدن با ارزشی را براساس گذشته با شکوه خود بنا کنند و مادیات را معیار قرار نداده و اخلاقیات خود را از سایر ملل تقلید نمایند. علاوه بر آن اگر انگلستان و اروپا مسلمان شود مسلمانان دوباره به عظمت و شکوه خواهند رسید اکثر مردم در انگلستان مذهب خود را از دست داده اند. آن‌ها نیاز دارند تا مفهوم جدیدی از مذهب به آن‌ها ارائه شود... امیدوارم که مسلمانان سایر کشورها که با آن‌ها در ارتباط قرار می‌گیرند نمونه‌های خوبی باشند تا بتوانند علاقه آن‌ها را به اسلام برانگیزند.

زنان نیمه‌ای از وجود مردانند. خداوند امر می‌کند که با زنان با ملاحظت رفتار کنید، زیرا که آنان مادران و دختران و عمه‌های شمایند حقوق زنان مقدس است. بنابراین، در حفظ حقوق آنان کوشا باشید. و بهترین شما کسانی هستند که به زن‌های خود از همه مهربانترند. هیچ زن بی‌شوهری مگر با مشورت خود به زنی کسی در نمی‌آید و هیچ دختری مگر با رضایت خود او نمی‌تواند زن کسی باشد.

سخنانی از محمد ﷺ

فاطمه هی‌رن^(۱)

(آلمان غربی)

چرا من مسلمان شدم؟

مدت کوتاهی پس از تولد در سال ۱۹۳۴ من هم به پیروی مد روز در آلمان عضویت کلیسا را چه کاتولیک و چه پروتستان ترک گفتم و در سلک «گات گلویک» در آمدم که در ظاهر اعتقاد به خداوند ولی در حقیقت برعکس آن بود. در واقع هنگامی که هفت ساله بودم دختر بزرگتری، به من گفت: خدائی وجود ندارد. او در نظر من یک دختر استثنائی و قابل اعتماد بود. در آن موقع تازه متوجه شدم که بابائونل هم یک چیز ساختگی است و در عالم خود یک مرتبه خود را عاقل و بالغ یافتم و لذا تمام علائق خود را در این جهان متمرکز نمودم، اما اوضاع زمانی آن روز طوری نبود که یک دختر جوان از آن آگاه باشد. بمب‌ها هر روز فرو می‌ریختند. پدر فقط گاهی به خانه می‌آمد و مادر مشغول بافتن دستکش و جوراب برای سربازان بیچاره بود. در نزدیکی خانه ما خانه بزرگی بود که به بیمارستان معجروحین جنگ تبدیل شده بود. پس از پایان جنگ بیگانگان منزل ما را اشغال کردند. آن‌ها شروع به نمایش فیلم‌های جنگ می‌نمودند و قلب مرا داغ‌دار می‌کردند. در آنوقت قادر به تشخیص

آن که کدام حق و کدام ناحق است نبودم و همه چیز در نظرم خشن و بی معنی می نمود. هزاران فکر و اندیشه و سؤال بود که هیچکس نمی توانست به طور رضایت بخشی آن‌ها را پاسخ گوید. در چنین بحرانی در جستجوی خداوند بودم اما هرچه بیشتر او را در کلیسای کاتولیک و یا پروتستان و یا از مردم جستجو می کردم چیزی دستگیرم نمی شد، زیرا نزدیکترین راه‌ها به خداوند در این مذاهب توسط یک سلسله مسائلی که اعتقاد و ایمان به آن‌ها دشوار بود و پیروی از آن‌ها و احکام آن‌ها غیر عملی به نظر می رسید بسته شده بودند. فکر می کردم که چگونه می توانم به مذهبی که از اول می دانم خود را برای قبول آن به نقص و عدم تکامل متهم خواهم کرد، اعتقاد و ایمان بیاورم.

برای من هنوز یک معجزه است که چطور در میان تمام دخترها من تنها دختری بودم که یک اروپائی را که ۷ سال قبل مسلمان شده بود ملاقات کردم. اولین باری که ما باهم ملاقات کردیم از او در باره مذهبش سؤال کردم و هنگامی که متوجه شدم مسلمان است از او خواهش کردم تا در باره آن برایم توضیح بیشتری بدهد. در ابتدا خیلی مشکوک و متردد بودم، زیرا که از سایر مذاهب نومید شده بودم. معذک هنگامی که او گفت: معنی این لغت (اسلام) یعنی تسلیم آزادانه به خواست و احکام خداوند. احساس در من بیدار شد. او سپس ادامه داد که تمام انسان‌ها و جانوران و گیاهان و هرچه در هستی است همه مسلمان هستند، زیرا که اگر خواست خداوند را برنیاورند و در تمام مسائل از قبیل خوردن و آشامیدن و تولید مثل قوانین او را رعایت نکنند محو خواهند گردید. اما در میان تمام موجودات فقط انسان است که باید از نظر روحی نیز به احکام اسلام عمل کند، زیرا انسان علاوه بر آنچه که در زندگی مادی خواه ناخواه باید همانند سایر موجودات از نظر فیزیولوژیکی مطیع باشد. باید در سیر تکامل معنوی نیز خواست خداوند را منظور نماید.

این منطق استوار که در عین حال یک برداشت کاملاً طبیعی از نظام حیات است و در تمام تعالیم اسلام به سادگی قابل تفاهم است مرا بیش از هر چیزی به آن مجذوب نمود. همین اصول ساده و قابل فهم به اندازه تمام کتاب‌های که بعدها در فرهنگ اسلامی به زبان آلمانی مطالعه کردم در من اثر گذاشت. علاوه بر اصول ساده‌ای که آن جوان مسلمان که اکنون

شوهر من است و هرگز از سئوالات من خسته نشد و هر روز مرا در فراگرفتن مسائل اسلامی یاری نموده است به من آموخت کتاب محمد اسد تحت عنوان (راه مکه) را نیز به من داد و مرا در درک معانی عمیق احکام اسلامی یاری کرد تا در راه قبول اسلام خود را آماده کنم. در حالی که قلباً مسلمان بودم، مصمم شدم تا نخست آزمایش کنم و بینم که آیا می‌توانم احکام اسلام را تعقیب کنم یا خیر؟ بنابراین، در رمضان سال ۱۹۵۹ تصمیم گرفتم روزه بگیرم. روزه‌داشتن در آن زمان برایم بسیار دشوار می‌نمود. این عمل مرا متقاعد نمود که اگر ما کاری برای رضای خداوند انجام دهیم هرگز آنچنان سخت و دشوار که به نظر می‌آید نخواهد بود.

پس از این که من و شوهرم کاملاً فکر کردیم به این نتیجه رسیدیم که عمل کردن به اسلام در کشورهای اروپائی و غربی با عدم استقلال مادی امکان‌پذیر نیست و لذا تصمیم گرفتیم که برای مدتی پولی پس‌انداز کنیم که بتوانیم به یک کشور اسلامی مهاجرت کنیم. زیرا به طور مثال اگر شوهر من می‌خواست به مدت پانزده دقیقه برای نماز ظهر محل کارش را ترک کند، شغل خود را از دست می‌داد. و یا مثلاً اگر ما می‌خواستیم حجاب را رعایت کنیم اشکال آن بود که شوهر من در دفترش سه نفر منشی زن داشت و من هم در اجتماعی بودم که در آن فقط راهبه‌ها هستند که تمام بدن خود را می‌پوشانند.

پس از یک سری فعالیت‌های ناموفق بالاخره شوهر من شغلی در پاکستان به دست آورد و بدین ترتیب ما خانه جدیدی در میان برادران و خواهران همکیش پیدا کردیم.

من مادر، پدر، خواهر و برادران خود را که با آنها پیوندی ناگسستنی دارم ترک کرده‌ام. و اکنون لزوماً حجاب اسلامی را هم دقیقاً رعایت می‌کنم. و غالباً روزها می‌گذرد که هرگز پای از خانه فراتر نمی‌گذارم، و با مردها بدون روبند هم صحبت نمی‌شوم و همیشه مواظب هستم تا وقت نماز از دست نرود. با وصف این صلح و صفائی که در روح خود به واسطه سعی در اسلام پیدا کرده‌ام، نه تنها لفظاً بلکه قلباً مرا در برابر هر آنچه که از آن محروم مانده‌ام راضی و خشنود نموده است. این صلح و صفا چیز است که من تا زمانی که غربی بودم و به دنبال زندگی مادی بودم درنیافتم.

علت آن که من این حرف‌ها را می‌گویم آنست که می‌خواهم مخصوصاً برادران و خواهران جوان بفهمند که تمام تمایلات و سوسه آمیز غرب در مقایسه با نعمت و رحمت‌گران بهائی که خداوند بر بنده مسلمانش ارزانی می‌دارد هیچ‌اند. امیدوارم آن توانائی را داشته باشند که «تلما»^(۱) را دفع و اسلام را به عنوان جواهر اصل انتخاب کنند.

۱- در فرهنگ‌های لغت، تلما نام یک نمایشنامه نویس فرانسوی است که نمایشنامه معروف ولتر را به نام محمد به اجرا درآورده است و در آن اشاراتی به بعضی از تحریفاتی نموده است که به عقیده آنها بر آئین اسلام وارد شده است.

عایشه بریثیت هانی^(۱)

(انگلیس)

از مسیحیت به اسلام

(مصاحبه‌ای با خانم دانشمند، عایشه بریثیت هانی)

س- چه موقعی مسلمان شدید و در آن موقع چند ساله بودید؟

ج- سه سال و نیم قبل خداوند نور اسلام را بر قلب من تابانید، و در آن موقع ۲۱ ساله بودم.

س- لطفاً چگونگی قبول اسلام را توسط خود بیان فرمائید.

ج- خانواده‌ای که من در آن متولد شده و بزرگ شدم، از نظر مذهبی با سایر خانواده‌های انگلیسی هیچ تفاوتی نداشت. مادر من مسیحی است، اما مراسم مذهبی و احکام آن را عمل نمی‌کند و پدرم به طور کلی اعتقادی به مذهب ندارد. من در کودکی تعلیمات مذهبی را که در مدارس وابسته به کلیسا در انگلیس تدریس می‌کنند فرا گرفتم. گفتگوهای مادر خانواده هیچگاه در مورد مذهب نبود. و من هرگز به یاد ندارم که در خانواده‌ام نام خدا بر زبان آورده شده باشد.

زمانی که در مدرسه وابسته به کلیسا درس می‌خواندم از اعتقادات اصولی مسیحیت راضی نبودم و مخصوصاً با تثلیث و کفار و این که خداوند و یا حضرت عیسی قربانی شده است تا کفاره گناهان سایرین را بپردازد برایم قابل قبول نبود تمام حرف‌ها و دلایلی که شنیدم فقط یک طرف قضیه بودند در حالی که من مشتاق درک تمام واقعیات بودم. مدرسه‌ئی که من در آن درس می‌خواندم یک مدرسه مسیحی بود، اما من آن را با عدم ایمان و اعتقاد ترک کردم.

من فریفته فلسفه بودم و آرزوی من برای درک حقایق بسیار عمیق بود. هنگامی که من در سن ۱۵ سالگی کتاب «تائوته چینگ» را که جمع‌آوری آثار فلسفه «چینی تائو» است خواندم تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های آن قرار گرفتم. و پس از آن که اطلاعات مقدماتی در

مورد بودائیسیم یافتم مصمم شدم تا عمیقاً در افکار این دو فلسفه تحقیق کنم. سپس بر آن شدم که زبان چینی را فرا گرفته و خودم به چین بروم. گو این که اجرای چنین هدفی برای یک دختر ۱۵ ساله بی پول کار آسانی نبود. لذا موقعی که ۱۷ ساله بودم، به کانادا رفتم و برای مدت دو سال کار کرده و پولی به دست آوردم تا بتوانم به تحصیلات خود ادامه دهم. برنامه من این بود که پس از اخذ دیپلم دبیرستان بتوانم در دانشکده‌ای قبول شده و زبان چینی را دنبال کنم.

در کانادا با فلسفه هندو آشنا شدم و کتاب‌های مقدس هندوها را مطالعه کردم. سه عقیده (تائوته)، «بودائیسیم» و «هندوئیسیم» که من در آن موقع آن‌ها را می‌دانستم دارای زیبایی و استحکام و شکوه بودند، اما هیچیک از آن‌ها اندیشه‌ها و احساسات مرا اقناع نمی‌کردند. در این جهان بی کران و در زندگی روزمره مردم که همه باهم زندگی می‌کنند این اعتقادات به یک تعادل و ثبات عملی نمی‌انجامیدند، زیرا کاملاً بعضی از وجوه را نادیده می‌گرفتند. مؤسس فلسفه تائو در گوشه‌ای از جهان در تنهایی بسر می‌برد و مانند یک شبح زندگی می‌نمود، بودا به دنبال تحقیق و واقعیت، فامیل و زن و فرزند را رها کرد. کتاب‌های هندو حاوی اخلاقیات و اساساً عقایدی در مورد زندگی بشر در جوامع است که بر مبنای توهمات بی پایه و اساس بنا نهاده شده‌اند. و این مسائل مرا در حیرت فرو برده بودند و لذا به هیچیک نمی‌توانستم اعتقاد پیدا کنم. سپس در این اندیشه بودم که پس چه را باور کنم؟ منظور از زندگی چیست؟ آیا فقط یک اتفاق است؟ این ناراحتی و سر در گمی مرا چنان در اندیشه غوطه‌ور نموده بود که حتی شب‌ها خواب نداشتم.

با این افکار، توفیق در امتحانات و قبول شدن در دانشگاه لندن برای آموختن زبان چینی برایم نامفهوم شد. البته من آرزوی خود را برای آموختن زبان چینی برآوردم اما حقیقتی را که من به دنبال آن بودم هنوز از من خیلی دور بود.

پس از این که وارد دانشگاه شدم فرصتی پیش آمد تا به مسلمانان معرفی شوم. قبل از آن من نه چیزی خوانده و نه چیزی در مورد اسلام شنیده بودم. و در حقیقت همانند سایر مردم غربی پیش داوری‌ها و سوء تفاهات بسیاری در باره آن داشتم. اما در دانشگاه، دانشجویان

مسلمان اعتقادات اصولی خود را در یک روش بسیار ستوده و ملایم برای من توضیح دادند. آن‌ها تمام انتقادات و اعتراضات مرا پاسخ گفتند و کتاب‌هائی فراهم کردند تا بخوانم. در آغاز آن‌ها را به طور سطحی مرور کردم و این در مواقعی بود که کار دیگری نداشتم. در واقع آن کتاب‌ها را فقط یک نوع سرگرمی و استهزا و تمسخر می‌دانستم. اما هنگامی که قسمت‌هائی از این کتاب‌ها را خواندم تدریجاً بدگمانی‌ام در مورد اسلام کمتر شد.

آنگاه با دقت آن کتاب‌ها را خواندم. سبک‌نگارش و تازگی تعاریف و تفاسیر آن‌ها مرا در شگفت آورد. بی‌نهایت از منطق و استدلال مباحثات آن کتاب‌ها که در زمینه خالق و مخلوق و زندگی دنیوی و روز واپسین بود تحت تأثیر قرار گرفتم. و بعدها این دانشجویان مسلمان ترجمه انگلیسی قرآن را به من دادند. هرچه سعی کنم نمی‌توانم بگویم: که قرآن چه تأثیری در قلب من گذاشت. اما می‌توانم اعتراف کنم که قبل از این که سوره سوم را بخوانم در برابر خالق عالم به سجده رفتم، و این اولین نماز من بود و از آن تاریخ به لطف خداوند مسلمان شدم. اسلام را پس از سه ماه که با آن آشنا شده بودم پذیرفتم، اما به جز اصول، چیزی دیگری در مورد آن نمی‌دانستم.

پس از آن سئوالات زیادی از برادران مسلمان کردم و مباحثات زیادی با آن‌ها در مورد سئوال‌های مختلف داشتم. از من غالباً سئوال می‌شود که دلیل اصلی من برای قبول اسلام چیست. برایم مشکل است جواب کاملی به این سئوال بدهم. زیرا اسلام همانطوری که یک مسلمان اروپائی گفته است: مانند یک شکل هندسی است که تمام اجزاء آن یکدیگر را تکامل می‌بخشند و زیبایی آن در اینست که تمام اجزاء این شکل با یکدیگر در تجانس و هماهنگی اند و این خصوصیتی است از اسلام که در انسان اثرات بسیار متعالی و مستحکم می‌گذارد. با نگرشی از دور، توجیه عمیق اسلام از عمومیت چیزها، انگیزه‌ها، رفتارها، و توضیح حکومت اسلامی انسان را متحیر می‌کند، ولی اگر به جزئیات آن توجه کنید درخواهید یافت که آن یک راهنمای غیر قابل مقایسه در زندگی اجتماعیست که پایه‌هایش بر مبنای ارزش اخلاقیات واقعی استوار گشته است. یک مسلمان هر کاری را با نام خداوند شروع می‌کند، و هرگاه که او نام خدا را بر زبان می‌آورد، خود را در رابطه با خدا قرار

می‌دهد تا به یک مقیاس متعالی برسد. به این طریق خلیج موجود بین زندگی روزمره جهان و نیاز به مذهب و آئین باپلی مستحکم و استوار باهم مرتبط می‌شوند، و لذا هر دو طرف، به نسبت مساوی در یک تعادل لازم و ملزوم قرار می‌گیرند.

س- پس از این که به اسلام مشرف شدید عکس العمل دوستان و خانواده شما چگونه بود؟

ج- پدر و مادر من توجهی به تغییر مذهبم نداشتند. اول فکر می‌کردند که این نیز مانند یک اسب تفریحی و مانند علاقه من به آموختن زبان چینی است که به زودی شعله‌هایش فرو نشسته و فراموش خواهند شد. اما پس از گذشت زمان به آن‌ها ثابت شد که در اشتباه بوده‌اند و ایمان من چنان بارور شده که نه تنها افکارم بلکه عادات و طرز زندگی با آن تحول یافته است؛ و بعد آن‌ها تأسف خود را اظهار نمودند. من با منع خود از خوردن گوشت خوک و آشامیدن شراب باعث ناراحتی آن‌ها می‌شدم. آن‌ها از دیدن من در حجاب اسلامی و روسری که همیشه بر سر داشتم عصبانی می‌شدند. ولی در واقع من بر آن عقیده‌ام که آن‌ها بیشتر روی حرف‌هایی که سایرین می‌زدند حساب می‌کردند و با اعتقادات و ایمان من کاری نداشتند. اما دوستان انگلیسی من متفاوت بودند. آن‌ها می‌توانستند بحث و مناظره کنند و حاضر بودند که اگر چیزی صحت و اصالت داشته باشد بپذیرند. هنگامی که با آن‌ها در مباحثات و مناظرات در جهت تائید عقاید اسلامی ام شرکت می‌کردم آن‌ها عقلانی بودن آن را در نظام اجتماعی تائید می‌کردند.

در این مورد به خاطر می‌آورم که یک بار با دوستان مناظره و بحثی در اطراف مسئله تعدد زوجات در اسلام و حدودی که در اسلام برای تعدد زوجات قائل شده است داشتیم. من آن را با اصولی که در غرب بر آن مترتب است مقایسه کردم و در نتیجه همه متقاعد شدند که راه حلی که اسلام پیشنهاد می‌کند بهترین راه حل مسئله برای زندگی خانوادگی است.

س- آیا پس از تشرف به دین اسلام با مشکلاتی روبرو شدید و آیا هیچگونه شرم و خجالتی از موضوعی داشتید؟

ج- مردمانی که در آن‌ها قدرت تفکر و اندیشه نیست، معمولاً نوعی بدبینی نسبت به اسلام دارند و معمولاً مسلمانان را استهزاء می‌کنند. حتی اگر مسلمانان را در ظاهر استهزاء نکنند پشت سرشان آن‌ها را مورد مضحکه قرار می‌دهند. در حالی که آن‌ها با افراد بی‌مذهب و آئین هیچگاه درگیر نمی‌شوند. و حتی آن‌ها را به خاطر افکار آزادشان مورد احترام قرار می‌دهند در حالی که اسلام و مسلمانان آن‌ها را عصبانی می‌کند. اما با تمام این احوال من با هیچیک از این مشکلات برخورد نکرده‌ام. علتش این بوده است که من دانشجوی اینستیتیوی شرق‌شناسی و مطالعات آفریقائی بودم و تمام کسانی که در آنجا گرد آمده بودند کسانی بودند که چیزهایی در مورد اعتقادات و مذهب می‌دانستند. معذک من از چیزهایی که مسلمانان باید تحمل کنند اطلاع دارم و از آن متأثر می‌گردم.

س- بعد از تشرف به اسلام تا چه حد در ادامه تحقیق خود پیشرفت نمودید؟

ج- مطالعات من در مورد اسلام محدود به کتاب‌های بوده است که در دسترس من قرار داشته‌اند. همچنین من مقدار زیادی از اطلاعاتم را از سؤال‌هایی که از دانشمندان مسلمان کردم آموخته‌ام. باید بگویم که مباحثات من با مسلمانان نقاط مختلف جهان هم به مقدار قابل توجهی به معلومات من در این زمینه افزوده است. سال گذشته من توسط یک دانشجوی سودانی از فلسفه عربی و اندیشه‌های اسلامی چیزهای زیادی آموختم. این دانشجو هفته‌ای یک بار جلسه‌ای داشت که در آن ده نفر شرکت می‌کردند. روش ما آن بود که در این جلسات ترجمه‌های مهم قرآن را می‌خواندیم و نزدیک‌ترین معنی آن را با اصل قرآن عربی مقایسه و پیدا می‌کردیم و سپس تحت تفاسیر مختلف، مخصوصاً تفسیر طبری آنچه را که از آن برمی‌آمد به مباحثه می‌گذاشتیم. اما متأسفانه پس از این که آن برادر سودانی این دانشگاه را ترک کرد ما دیگر کسی را نداشتیم که با چنان شور و شوق و علاقه‌ای دنبال این برنامه را بگیرد.

س- آیا شما فکر می‌کنید که اسلام می‌تواند تأثیری بر جوامع مدرن غرب داشته باشد؟

لطفاً بگوئید چگونه؟

ج- امروزه جهان غرب در تاریکی به سر می‌برد. حتی کوچکترین روزنه امید و وجود ندارد که مردم غرب روح خود را از اسارت خودستایی رهایی بخشند. هر کسی که از وضع موجود در جوامع غرب مطلع است می‌تواند این عدم آسایش عالمگیر و غم و غصه‌ای را که در پشت این ظاهر متری و تعالی مادی پنهان است ببیند. اما حالا مردم به دنبال راهی هستند تا خود را از این مشکلات برهانند و لیکن راهی برای نجات خود نمی‌یابند. جستجوی آن‌ها بی‌فایده است. فقط یک راه باقی مانده است و آن راه پیشروی در جهتی است که به جهنم، تخریب و مصیبت منتهی می‌گردد. هماهنگی زیبایی که بین نیازهای جسمی و روحی در اسلام وجود دارد دارای کشش و جاذبه‌ایست که می‌تواند جهان غرب را به خود متوجه نماید. اسلام می‌تواند تمدن‌های جدید را به نجات و موفقیت واقعی رهنمون شود، و می‌تواند بشر غربی را در راه ادراک هدف زندگی راهنمایی کند و او را وادار نماید تا در راه خداوند جهاد کند تا این راه او را در آخرت هم موفق کند. امیدوارم که خداوند ما را در این جهان و دنیای واپسین موفق بدارد.

س- به عقیده شما روش اشاعه و نشر اسلام چگونه است؟

ج- قبل از اشاعه و نشر اسلام بهتر است که ما خودمان را با مقیاسی که در این آئین وجود دارد بسنجیم و خود را در مقایسه با آن اصلاح کنیم.

غالباً اندیشه چنین است که اگر ما مبلغ اسلام بشویم دیگر نباید راجع به سایر چیزها بیندیشیم. در صورتی که لازم است ما اول اسلام را خوب بشناسیم و بعد مبلغ اسلام شویم، تا آن که بتوانیم تمام سئوالات و اعتراضات را پاسخ بدهیم. شکی نیست که وجود بعضی کتب در مورد اسلام برای اشاعه اسلام مفید اند. زیرا که اگر ما کتابی به یک غیر مسلمان بدهیم توجه او را بیشتر از یک جلسه مباحثه جلب خواهیم نمود. اما متأسفانه کتاب‌های اسلامی خوب به زبان انگلیسی بسیار کم است. مجدداً مجبورم بگویم که اول بسیار ضروری است که ما خود را انسان نمونه‌ای بسازیم که قرآن از ما انتظار دارد و طوری زندگی کنیم که راه ما و روش زندگی ما نمونه‌های زنده از اسلام باشد.

س- مشکلات عمده مسلمانان انگلیسی چه هستند؟

ج- در جایی که یک خانواده انگلیسی همه مسلمان می‌شوند، یک زندگی خانوادگی و جمعی اسلامی را به دست می‌آورند و در آرامش مطلوب به سر می‌برند. ولی موقعی که یک دختر یا پسر که ازدواج کرده به تنهایی اسلام را می‌پذیرد با مشکلاتی روبرو می‌شود، زیرا آن‌ها دائماً احساس می‌کنند که با جامعه خود بیگانه شده‌اند و محیط آن جامعه محیط دلخواه آن‌ها نیست. و چون در یک جامعه اسلامی زندگی نمی‌کنند، برای خواندن نماز و یا روزه گرفتن با مشکلاتی مواجه می‌شوند. در صورتی که اگر یک خانواده همه مسلمان باشند همه می‌توانند به موقع مراسم نماز و یا روزه و هر چه که مربوط به احکام دین اسلام باشد انجام دهند. همچنین ما به معلمین آگاهی نیاز داریم که نمونه‌هایی از فرهنگ اسلامی باشند و بتوانند تازه مسلمانان را در درک معانی قرآن راهنمایی کنند. تازه مسلمانان زیادی مایلند که بتوانند قرآن را بفهمند، اما آن‌ها هیچ راهی و یا وسیله‌ای برای آن ندارند. من متأسفم بگویم که مرکز فرهنگ اسلامی در لندن هیچ اقدامی برای این مسئله نکرده است و این کار فقط به دانشجویانی محول شده است که به علت اشتغال به مطالعه و تحصیل وقت زیادی ندارند و نمی‌توانند این وظیفه خطیر را انجام دهند.

من لازم می‌دانم اشاره کنم به این که جوانان، علاقه قابل توجهی به تالو فریبنده غرب دارند. آن‌ها در برابر درخشندگی خیره‌کننده تمدن غرب محو گردیده و از تصنع آن غافلند. و لذا در اینجا میل دارم بگویم: که من علائق مستحکم خانوادگی و زندگی اجتماعی پاکیزه و بی‌غل و غش را بیشتر ارزش می‌نهم که اگر آن را با زندگی اجتماعی در غرب مقایسه کنم به مراتب در درجه رفیع‌تری قرار دارد. اگر واقعاً زندگی اجتماعی اسلامی به معنای واقعی وجود داشت چقدر عالی بود.

انشاء الله که خداوند همه ما را واقعاً آن چنان مسلمان کند که شایسته اسلام باشد.

قسمت چهارم:
اصلاح طلبان

کشیش‌ها و مددکاران اجتماعی

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَّكُمْ ۗ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۲). «خدائی که برای
شما زمین را گسترد و آسمان‌ها را برافراشت و از
آسمان آبی که به سبب آن بیرون آورد
میوه‌های گوناگون برای روزی شما فرو بارید
پس کسی را مثل و مانند او قرار ندهید در
صورتی که می‌دانید خدا بی‌مانند است.»

محمد جان وبستر^(۱)

(انگلستان)

مدیر تبلیغات اسلامی انگلستان

چون در انگلستان متولد شدم در یک خانواده مسیحی پروتستان رشد کردم. در سال ۱۹۳۰ هنگامی که در سنین نوجوانی بودم، مانند هر نوجوان عاقل و جستجوگر، مسائلی مشابه آنچه که همه در این سن و سال با آن روبرو می‌شوند روبرو شدم. این مسائل بیشتر به مشکلات روزمره مربوط می‌شوند که در واقع به نحوی با مذهب سر و کار دارند و در همان موقع با نقاط ضعف مسیحیت برخورد کردم. مسیحیت نوعی شرک است که جهان را گناه آلود فرض می‌کند و به دنبال آن است که به حقایق زندگی پشت کند و امیدهای خود را به جهان آینده معطوف دارد. و نتیجتاً یک طرز تلقی یک روز در هفته (یکشنبه‌ها) برای مذهب را اشاعه می‌دهد. گوئی که روزهای دیگر ستایش خداوند چنان ضرورتی ندارد. در آن زمان انگلستان با فقر عمومی روبرو بود و جامعه با نارضایتی مردم درگیر بود، در حالی که

مسیحیت هیچگونه کوششی برای مقابله با آن نداشت. چون احساساتم بر عقلم و دانشم غلبه داشت به دامن کمونیسم پناه بردم.

کمونیسم در نوجوانی و دوران بلوغ نوعی رضایت خاطر برای احساسات فراهم می‌آورد، اما پس از مدت کوتاهی دریافتم که تنازع طبقاتی در کمونیسم تنفرانگیز است و لذا در من احساس نفرت ابدی نسبت به آن بوجود آمد. پس از این که ماده پرستی کمونیسم را هم رد کردم به مطالعه فلسفه و مذهب پرداختم. یگانگی که در اطراف خود مشاهده کردم مرا واداشت تا به پانته ایسم ملحق شوم که مذهب قوانین طبیعی است.

برای ما غربی‌ها آشنائی با اسلام مشکل به نظر می‌آید. زیرا که از زمان جنگ‌های صلیبی یک توطئه آرام و یا یک نوع روگردانی دانسته از اسلام پدید آورده اند. به هر حال زمانی که در استرالیا بودم از کتابخانه عمومی سیدنی یک نسخه از قرآن را تقاضا کردم. پس از این که کتاب را گرفتم و مقدمه آن را که مترجم نگاشته بود خواندم بدخواهی و بداندیشی در مورد اسلام چنان آشکار بود که من آن را بستم. در آنجا قرآنی که توسط یک مسلمان ترجمه شده باشد وجود نداشت. بعد از چند هفته مجدداً در «پرت» در استرالیای غربی تقاضای یک نسخه از قرآن را کردم به شرط این که مترجمش مسلمان باشد. برای من توضیح آن مشکل است که بلافاصله پس از خواندن هفت آیه سوره اول چه عکس العملی داشتم. سپس در باره زندگی پیامبر ﷺ مطالعه کردم. در آن روز من ساعت‌ها در کتابخانه وقت صرف نمودم. چون چیزی را که می‌خواستم به لطف خداوند یافته بودم یعنی مسلمان شده بودم. تا آن زمان من هنوز با هیچ مسلمانی آشنا نشده بودم. آن روز از کتابخانه بیرون آمدم در حالی که از تجربه عقلانی و احساسی که دریافته بودم تقریباً خسته بودم. تجربه بعدی برای من شگرف بود چون هنوز هم نمی‌توانم آن را باور کنم. پس از این که از کتابخانه بیرون آمدم در جستجوی یک فنجان قهوه بودم که دیوارهای آجری ساختمانی نظرم را جلب کرد که در بالای آن نوشته شده بود مسجد مسلمانان. سپس با خود گفتم حالا که حقیقت را دریافتی قبول کن و با خود گفتم: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و به لطف خداوند مسلمان شدم.

عبدالله بقرزی^(۱)

(انگلستان)

سرگرد ارتش انگلیس

سال‌ها قبل، تقریباً یک ربع قرن پیش، هر روزه با قایق (سامپان) در مسیر آب‌های برمه در مسافرت بودم. قایق ران من مسلمانی بود به نام شیخ علی که از اهالی چیتا کنگ در پاکستان شرقی بود. او قایق رانی بسیار ماهر و شدیداً به اصول دین خود معتقد بود. ثبات عمل و دقت و کوششی که او برای انجام نماز و نیایش در موقع خود و عبادت روزمره‌اش داشت احترام مرا نسبت به او شدیداً برانگیخته بود. عبودیت و اخلاص و کوششی که در ایمان و عبادت داشت مرا نسبت به چنان ایمان و اخلاصی سخت علاقمند نمود. در اطراف آنجا نیز همه بودائینی بودند که از خود عبودیت و اعتکاف بی‌نظیری بروز می‌دادند و تا آنجا که من اطلاع دارم از معتکف‌ترین مردمان روی زمین هستند. اما به نظر من یک چیز در آئین آن‌ها کم بود. من می‌دانستم که آن‌ها برای انجام مراسم مذهبی به (پاگوداس) بتکده می‌روند. زیرا هر روز می‌دیدم که آن‌ها در آنجا چهار زانو نشسته و نیایش به جامی آورند و در نیایش زمزمه می‌کنند که آن‌ها رهنمودهای بودا و قوانین و فرامین او را برای زندگی خویش پذیرفته و ایمان آورده‌اند. نیایش آن‌ها بسیار متین و آرام بود، اما آن نیرو و جذبه‌ای را که نیایش شیخ علی داشت منعکس نمی‌کرد. من گاهی با شیخ علی هنگام رفت و آمد در رودخانه‌های باریک برمه صحبت می‌کردم. او در صحبت کردن راجع به آنچه که او را به چنان عبودیت و اعتکافی وامی‌داشت چندان ماهر نبود، اما اعمال او و رفتارش بهترین نمونه‌های ایمان و اعتکاف و قدرت اسلام بود.

بعدها من کتاب‌هایی در مورد تاریخ و تعلیمات اسلام خریدم و با زندگی محمد ﷺ پیامبر اسلام آشنا شدم و از موفقیت‌های او در این زمینه آگاه گردیدم و در بعضی موارد راجع به آن‌ها با دوستان مسلمانم مباحثه کردم. آنگاه جنگ اول جهانی شروع شد و منم مانند بسیاری دیگر خود را با ارتش هند در جبهه بین‌النهرین یافتم اکنون از سرزمین بودائی‌ها دور

بودم و در میان اعراب زندگی می کردم. اعرابی که پیامبر از میان آنها برخواسته و زبانشان زبان قرآن است. همین که من در میان آنها بودم علاقه مرا برای درک اسلام برانگیخت و بیشتر از پیش در صدد درک اعتقادات آنها برآمدم. سپس به آموختن زبان عربی پرداختم و با اعراب تماس نزدیکی برقرار نمودم. ثبات عمل در به جای آوردن نماز مرا شدیداً به آئین آنها علاقمند کرده بود. نتیجه گرفتم که واقعاً خداوند یکی است در حالی که من از طفولیت به قبول تثلیث مجبور بوده‌ام. اکنون برایم روشن شده بود که خداوند سه تا نیست، بلکه یکی است و لذا کلمه لا اله الا الله^(۱) را قبول کرده بودم و مایل بودم که خود را به عنوان یک مسلمان معرفی کنم. با وجود این که من از آن زمان هرگز به کلیسا نرفته و از آن

۱- ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقره: ۲۵۵] «الله که جز او خدائی نیست - خداوند زنده و پاینده. خدائی که خستگی و خواب ندارد. خداوندی که هرچه در زمین و آسمان‌هاست به او تعلق دارد. خداوندی که تمام اسرار جهان جز او در دست کسی نیست و او بر هرچه در زمین و آسمان و در آب است و بر هر شکوفه‌ای که شکوفا شده و بر هر حبیبی که در دریا است بصیر است.»

ناپلئون بناپارت می گوید: موسی وجود خداوند را بر قوم خود، عیسی به رمی‌ها و محمد (ﷺ) او را به قاره قدیم الهام نموده است. عربستان پس از شش قرن که از ظهور عیسی گذشته بود هنوز بت پرست بود، محمد (ﷺ) نیایش خداوندی ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی را به آنها آموخت. آریائی‌ها و بعضی اقوام دیگر، آرامش مشرق را با طرح مسائلی چون تثلیث برهم زدند. محمد (ﷺ) اظهار کرد که خدائی مگر یک خدا وجود ندارد و او پدر و فرزندی ندارد و تثلیث ایده بت پرستی را اشاعه می دهد.

من امیدوارم مدت زیادی طول نکشد که من قادر شوم تا تمام مردان دانش پژوه همه کشورهای را متحد کنم و یک رژیم هماهنگ بر مبنای قرآن را که حقیقی و واقعی است و به تنهایی می تواند بشر را به خوشبختی برساند بر جهان حاکم کنم.

(شرفیلز، بناپارت ات اسلام، پاریس، فرانسه، صفحات ۱۰۵ تا ۱۲۵).

خودداری نمودم و مرتباً برای انجام وظیفه‌ام به عنوان یک افسیر پلیس به مسجد می‌رفتم، تا قبل از این که در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۲ به فلسطین بروم جرأت ابراز اعتقادم را نیافتم. اما در آن سال‌ها در فلسطین رسماً ایمان خود را به اسلام اظهار نمودم و از آن تاریخ اسلام آئین برگزیده من بوده است.

جان اف. سی. لی^(۱)

(مالزی)

منشی افتخاری مسلمانان انگلیسی چینی پتالینگ جایا

من شخصاً معتقدم که مذهب نباید به مباحثه گذارده شود، زیرا در این بحث‌ها به طور حتم مناقشاتی برمی‌خیزند که گاه و بیگاه نه تنها مفید نیستند بلکه مضرند. بنابراین عقیده، من تاکنون راجع به هیچ مذهب بخصوصی با کسی صحبتی نکرده‌ام. صادقانه باید بگویم که در عرض این دو سال اخیر من خیلی چیزها راجع به خیلی از مذاهب آموخته‌ام. من مطمئنم که شما این را در (مالایا - میل) در تاریخ ۱۸ / می / ۱۹۶۴ خوانده‌اید. خیلی از اشخاص، مخصوصاً معاصرین، موقعی که تصمیم ناگهانی من و چهارده نفر از چینی‌ها را بر این که مسلمان شویم شنیدند خیلی چیزها به زبان راندند. دوستان من معترضانة گفتند:

«تو به ما هیچ اظهاری نکردی!»

یکی دیگر پرسید:

«چه شد که تو یک مرتبه مسلمان شدی؟»

این قبیل سؤال‌ها خیلی زیاد بودند. با تمام این اوصاف یک سؤال بود که از همه بیشتر تکرار می‌شد. و آن این بود که می‌پرسیدند:

«چرا از تمام مذاهب اسلام را برگزیدی؟»

سؤال‌های آن چنانی خواه ناخواه قبال پیش‌بینی است و لاجرم این سؤال‌ها در این مواقع پیش می‌آید. مخصوصاً سئوالاتی مانند این که:

«تو حتی ما را در جریان نگذاشتی و به ما هیچ چیز نگفتی»

به هر حال اکنون من علت مسلمان شدنم را آشکار می‌کنم.

پذیرش اسلام برای من یک انتخاب آزادانه و دمکراتیک بود. قبول این دین توسط من کاملاً آزادانه و بر مبنای خواست خودم بوده است. هیچ نوع خواسته و یا مقصود و هدف

بخصوصی از هیچ نوع نبود، بلکه صرفاً یک عمل اخلاقی بود. کلمه اسلام در لغت به معنی صلح است. بنابراین، چه چیز بهتر از آنست که در راه صلح کوشش کنیم؟ اسلام یگانه و بی همتاست. دکترین اسلام بی رقیب و اصول آن وصف ناپذیر است. در نظر مسلمانان تعلیمات اسلام منطقی و روشن اند.

بعضی از اصول مقدماتی آن مانند نماز در پنج وعده در روز، بخشش و جود و انفاق به مستمندان، و روزه‌داری در ماه رمضان راه‌هایی هستند که سلامتی و رحمت و مقاومت در برابر مصائب را بهبود می‌بخشند. موقعی که یک مسلمان نیایش کرده و نماز می‌خواند، در حقیقت به درگاه خداوند شکر می‌گذارد، به خدائی که به او شهادت زندگی در این جهان را اعطا فرموده است. جهانی که اگر از اخبار و حوادث آن در گذشته و حال آگاه باشید، می‌بینید که سراسر مملو از فساد و تباهی است. روزه‌داری در رمضان اعتراضی بر عدم برابری در جهان است. اعتراض به این که چرا حتی غذای سگ‌های ثروتمندان از بسیاری از انسان‌ها بهتر است. اعتراض به این که چرا بعضی مردم روزی هفت یا هشت وعده غذا می‌خورند و بعضی دیگر حتی یک وعده را هم نمی‌یابند. دادن خیرات و صدقه هم راه دیگریست تا مستمندان و درماندگان بتوانند خود را بپوشانند و خود را سیر کنند و فرزندان خود را از نعمت سواد برخوردار نمایند.

مسلمانان همه را برابر می‌دانند. شاه و گدا در اسلام یکسانند یک مسلمان به دیگران زور نمی‌گوید و هرگز تن به تحمل زور نمی‌دهد. اگر ضربه‌ای به گونه راستش زدند گونه چپش را نیز آماده کند آیا این عادلانه نیست؟ در قلمرو اسلام انتقاد از خود لازم است. مسلمانان، ضد فساد و ضد کلاهبرداری و سازش و ضد تمام اعمال خلاف قانون اند، زیرا این پدیده‌ها خصمانه و مضر و غیر انسانی هستند.

آنچه اشاره کردم دلیل من برای قبول اسلام بوده است. ضمناً من یک دلیل ساده ولی ضروری را هم باید خاطر نشان کنم، و آن اینست که یک انسان باید بتواند خوب و بد را از هم تشخیص دهد تا بتواند مسلمان شود. بالاتر از همه باید به خاطر داشت که اصول عمده

تمام مذاهب شایستگی است. و اینجاست که اسلام یک سر و گردن از تمام مذاهب بلندتر و برتر می‌نماید.

برگزیده‌ای از کتاب آنی بزانت «زندگی و تعالیم محمد ﷺ»، مدرس، ژوئن ۱۹۳۲
صفحه ۳:

«من غالباً فکر می‌کنم که زن در اسلام از مسیحیت آزادتر است. زن در اسلام خیلی بیشتر تحت محافظت است تا در مسیحیت که کسی نمی‌تواند بیش از یک زن داشته باشد. مقررات در مورد زن در قرآن عادلانه‌تر و آزادانه‌تر است. در انگلستان مسیحی فقط در عرض بیست سال اخیر بوده است که حقوق زن را در اموالش شناخته‌اند، در حالی که در اسلام همیشه این حق برای زن محفوظ بوده است. این یک اتهام است که می‌گویند: در اسلام زن‌ها روح ندارند.»

* سی. لی فرد جوانی است که پس از فوت پدرش اسلام را قبول کرد. اولیسانس حسابداری از کمبریج است و اکنون منشی مرکز تعلیمات اسلامی پتالینگک جایا در کوالالامپور می‌باشد.

توماس ایروینگ^(۱) (کانادا)

(مددکار اجتماعی)

برای توضیح علل ایمان من به اسلام بهتر است که تجربیات قبلی و بعدی خود را توضیح دهم، اما منظور از آن توضیح یک داستان نیست، بلکه منظور آنست که همه بدانند که تعداد بسیاری از جوانان آمریکائی و کانادایی هستند که در انتظار یک فرصت برای یافتن حقیقت اند و لذا می‌توانند در معرض الهامات و تبلیغات اسلام قرار گیرند. اما تبلیغات اسلامی به آن‌ها نمی‌رسد.

من به خاطر دارم که آشنائی با زندگی حضرت عیسی به طوری که مسیحیان تعبیر می‌کنند در جوانی من اثرات عمیقی داشت، اما باید اذعان کنم که من هرگز با اراده خود مسیحی نبوده‌ام. من همیشه به جای جذب داستان‌های زیبای انجیل و تورات در این فکر بودم که چرا این همه از مردم مشرک اند. چرا مسیحیان و یهودیان بر سر تورات و انجیل باهم اختلاف دارند. چرا آن‌ها که به این‌ها اعتقاد ندارند باید لعن و نفرین شوند در حالی که بیگناهند و علیرغم آن که خود را قوم برتر می‌پندارند چه کار مثبتی برای دنیا کرده و می‌توانند بکنند.

به خاطر دارم که با یک مبلغ مسیحی که از هندوستان برگشته بود صحبت می‌کردم و او توضیح می‌داد که چگونه مسلمانان در انجام فرایض دینی خود کوشا بودند و چگونه به دین خود ایمان داشتند. این مذاکره اولین برخورد من با اسلام بود و در قلبم یک تحسین ناخودآگاهی به ایمان مسلمانان به وجود آمده بود و می‌خواستم که در باره «این مردم گمراه» چیزهایی بدانم.

در سال اول تحصیلات دانشگاهی درسی تحت عنوان ادبیات شرق گرفتم و از آن آموختم که چگونه افکار بشر در مسیر تعالی توجیه ذات خداوند ترقی کرده است. عیسی در انتشار تعلیمات خود اعتقاد به خداوند مهربان را اشاعه داد، اما این عقیده در میان هجویاتی که توسط خود جامعه روحانیت مسیحی ساخته و پرداخته شد و در میان شرک و الحاد

اجدادی محو گشت؛ و خدای بخشنده و مهربان توسط یک خداوند و صاحب اختیار ساختگی که دسترسی به آن فقط از طریق واسطه‌ها امکان‌پذیر است از بین رفت. پس کسی مورد نیاز بود که بشر را به سرچشمه حقیقت زلال توحید و خداوند یکتا راهنمایی کند. کلاسیک آن توسط فرهنگ یک بعدی کلیسایی در حال اضمحلال بود. شرق مرکز منطقی الهام و وحی است و اینجا بود که محمد ﷺ پس از هفت قرن که از ظهور عیسی می‌گذشت ظهور کرد و در آن هنگام شرک مسیحی (Christopaganism) به طور گسترده‌ای در اروپا انتشار یافته و هنوز ۹ قرن دیگر با مطالعات منطقی فاصله داشت تا چه رسد به این که وحی و الهامی باشد.

بالاخره من توانستم محمد را به عنوان رسول خدا قبول کنم: اول برای این که ظهور او در آن شرایط لازم بود. دوم به خاطر این که نتایجی که من خود به آن رسیده بودم با اعتقادات اسلام مطابقت داشت. و سوم این که علاوه بر دو دلیل قبلی کیفیت الهی قرآنکریم و تعلیمات پیامبر برای من خیلی روشن و واضح بود.

در همان اوقات کتاب‌های بسیار خریده و یا دریافت کردم که همه در مورد اسلام بود. یک مرد خیراندیش هندی از اهالی بمبئی «مرحوم آقای کیو. آ. جیر آزبفری» کتابی برای من فرستاد تحت عنوان «اسلام چیست» که توسط «اچ. دبلیو. لاوگرو» نوشته شده بود. (این شاید عملی‌ترین توجیهی بود که من خوانده‌ام و لذا شایسته است که در تیراژ قابل توجیهی پخش و انتشار یابد). و بعداً نیز ترجمه قرآنکریم توسط «مولوی محمد علی» را که یک اثر شیوا است همراه با کتاب‌های دیگری برای من فرستادند. در مونترال من توانستم به مقدار قابل توجیهی از معارف اسلامی به زبان فرانسه دست یابم که هم برله و هم برعلیه آن نوشته شده بودند و این خود باعث شد که بصیرت خود را در این زمینه فزونی بیشتری بخشم.

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^(۱۷)

أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾^(۱۸)

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾^(۱۹)

وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾^(۲۰) [الفجر: ۲۷ - ۳۰]

«ای نفس (قدسی) مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از تو است. باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و به بهشت من وارد شو.»

فوزالدین احمد اورینگ^(۱)

(هلند)

کشیش و مددکار اجتماعی

برای من مشکل است تا چگونگی ایجاد علاقه اولیه‌ام را به مشرق زمین بیان کنم، علاقه من نخست فقط در زبان‌شناسی بود. در دوره ابتدائی در سن ۱۲ سالگی حدود سی سال پیش شروع به آموختن عربی نمودم و چون کسی را برای راهنمایی و آموزش نداشتم در ابتدا پیشرفت زیادی در فراگیری آن نداشتم.

کتابی که مرا بیش از همه تحت تأثیر قرار داد کتابی بود از «ای. جی. براون» تحت عنوان (تاریخ ادبیات فارسی در دوران معاصر). این کار درخشان شامل قسمت‌هایی از دو شعر است که در تغییر آئین من و قبول اسلام سهم به سزائی داشتند. این دو شعر یکی ترجیع بند هاتف اصفهانی و دیگری هفت بند محتشم کاشانی بودند.

در ابتدا شعر هاتف در من بیشترین اثر را گذاشت. شعر او تصویر زیبایی از روحی است که در پریشانی و در تکاپوی یک زندگی والاتری که من هم در حقیقت - البته در درجه پائین تری - در پی چنین تکاپویی بودم بسر می برد. با وصف این که با بعضی از ابیات آن نمی توانم موافق باشم معذکک حداقل یک حقیقت بزرگ را بر من آشکار نمود که:

که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الا هو

برحسب آرزوی مادرم و بر طبق میل خودم به یکی از مدارس مذهبی رفتم، نه به خاطر این که به اصول مذهبی آن پای بند بودم (که به وسعت نظر اعتراف می کرد) بلکه به خاطر این که دانشی در مورد مسیحیت بیابم و سطح عمومی فضیلت خود را بالاتر ببرم. من فکر می کنم که مدیر مدرسه خیلی در شگفت شد وقتی که در پایان دوره، انشائی را که در مورد اعترافاتم به پای بندی به اصول اسلام بود به ایشان تقدیم نمودم.

ایمان من در روزهای اول به هر حال زیاد درست نبود. ایمان من در آن روزها یک اعتقاد بود که گرچه خالصانه بود اما هنوز با دلایل محکمی مسلح نگردیده بود و لذا در برابر حمله منطقی ماتریالیسم غرب سست و ضعیف می نمود.

بعدها سئوالی که مطرح می شد این بود که چرا باید کسی اسلام را قبول کند، و چرا نباید همان مذهبی را که در آن متولد شده نگهدارد (اگر چنین مذهبی دارا باشد) جواب آن در خود سئوال مطرح است. اسلام یعنی صلح با خود، با خدا و با جهان آفرینش و همچنین معنی آن سپردن خود به خواست خداوند و انجام هر عمل در راه اوست. با وجود این که استواری و معنی پر مغز و شیوه ای قرآن در ترجمه از بین می رود معذکک کلام خداوند را نقل می کنم. بنابراین، اسلام تنها مذهب خالص است. مذهبی است که مانند مسیحیت و سایر ادیان با افسانه پردازی معیوب و منحرف نشده است.

مثلاً دکتربین مسیحی را که می گوید یک نوزاد مسئول گناهان اجدادش است با کلام خداوند که ذیلاً آورده می شود مقایسه کنید:»

نقل از قرآن کریم

﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (الأنعام: ۱۶۴). «و هر کسی تنها به زیان خودش مرتکب گناه می‌شود. و هیچکس بار گناه دیگری را بهدوش نمی‌کشد».

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقره: ۲۵۶]

«هیچ اجباری برای پذیرفتن دین در کار نیست؛ راه هدایت و ایمان از راه ضلالت و کفر، مشخص شده است. بنابراین کسی که به طاغوت و معبودان باطل کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم و ناگسستنی ایمان چنگ زده است که هیچگاه گسسته نمی‌شود. و الله شنوا و داناست».

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (البقره: ۱۳۶). «بگوئید: ما به الله ایمان داریم و نیز به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان (یعقوب) نازل گردیده و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و سایر پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان داریم و (از این جهت) بین هیچیک از پیامبران، فرق نمی‌گذاریم و ما مسلمان و تسلیم الله هستیم».

عمر میتا^(۱)

(ژاپن)

اقتصاددان، مددکار اجتماعی و کشیش

با لطف خداوندی من در حدود سه سال است که یک زندگی اسلامی را می گذرانم. راه حق زندگی که در تعلیمات اسلام است توسط برادران مبلغ پاکستانی که در کشور من مسافرت می کردند به من نشان داده شد و من از آن‌ها بسیار متشکرم.

اکثریت مردم، بودائی هستند، اما فقط ظاهراً بودائی هستند. آن‌ها به دستورات بودا هم عمل نمی کنند و در واقع نسبت به دانش مذهبی اهمیتی قائل نیستند. علت اساسی آن شاید این است که بودایسم یک فلسفه پیچیده‌یی از زندگی را ارائه می کند که قابل عمل نیست. و بنابراین، برای یک فرد معمولی که با مشکلات روزمره زندگی دست به گریبان است قابل تحقق نیست. یک فرد معمولی نه آن را می فهمد و نه می تواند به آن عمل کند. اما اسلام چنان نیست. تعلیمات اسلام بسیار ساده و روشن و قابل عمل می باشند و تمام شئون زندگی را شامل می شود. افکار انسان را در یک مسیر معینی قرار می دهد و آن را تطهیر می کند. نتیجتاً پس از تطهیر افکار، اعمال منزّه نیز به دنبال آن می آیند. تعلیمات اسلام چنان ساده و عملی هستند که هرکسی قادر است آن را بفهمد، و این تعلیمات مانند سایر مذاهب انحصاراً به کشیش تعلیق ندارد.

برای اسلام در ژاپن آینده بسیار درخشانی وجود دارد. مشکلاتی در این راه وجود دارند، اما آن‌ها غیر قابل حل نیستند. اولاً باید یک جد و جهد مداوم برای آشنائی مردم با اسلام به کار برده شود. مردم ما روز بروز مادی تر می شوند، در صورتی که از این مسئله هم زیاد خوشنود نیستند. به آن‌ها باید آموخت که صلح و آرامش واقعی در اسلام است، زیرا دارای قوانین و احکام کاملی در تمام زمینه‌های زندگی می باشد.

دوم، این کار باید توسط کسانی انجام شود که زندگی آن‌ها برای مردم نمونه باشد، زیرا متأسفانه دانشجویانی که از بعضی از کشورهای اسلام به ژاپن می آیند نمی توانند نمونه‌های

خوبی برای ما باشند و ما نمی‌توانیم از آنها نصایح و اندرز بپذیریم. بیشتر آنها راه زندگی غربی را پیش گرفته و به علت این که یا در اروپا و یا مؤسسات اروپائی و صومعه‌ها آموزش یافته اند هیچ چیز در باره اسلام نمی‌دانند.

اگر اسلام بخواهد در ژاپن موفق شود، همانطوری که من عقیده دارم روزی موفق خواهد شد، تمام کسانی که به اسلام علاقه دارند باید مشترکاً یک فعالیت متمرکزی را شروع کنند. مسلمانانی که زندگی آنها می‌تواند نمونه باشد باید به ژاپن آمده و مردم را آموزش و تعلیم دهند. مردم ما برای حقیقت، شرف، صمیمیت و تقوی و تمام چیزهایی که برای زندگی خوب است تشنه‌اند و من اطمینان دارم که اسلام و تنها اسلام است که می‌تواند عطش آنها را فرو نشانند. ما برای انجام این کار و وظیفه نیاز به ایمان کامل داریم و دعا می‌کنیم که خداوند این ایمان را به ما مرحمت فرماید.

اسلام یعنی صلح و هیچ ملتی در روی زمین بیش از ملت ژاپن به صلح و آرامش نیاز ندارد. صلح و آرامش برای ما فقط با پذیرش دین صلح و آرامش مقدور و میسر خواهد گشت. صلح با تمام ابناء بشر و صلح با خداوند. برادری جهانی اسلام یکی از بنیان‌های اساسی اسلام است و سعادت و رستگاری بشر به آن بستگی دارد.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ

مُذَكِّرٍ ﴿١٧﴾ (القمر: ١٧). «و ما قرآن را برای

وعظ و اندرز آسان کردیم، آیا کسی هست

که از آن پند گیرد؟»

علی محمد موری^(۱)

(ژاپن)

مددکار اجتماعی و کشیش

در حدود هیجده سال پیش زمانی که هنوز ژاپن قدرت داشت من در منچوری بودم. من در نزدیکی «پیکنینگ» در یک صحرا به گروهی از مسلمانان برخورد کردم. آن‌ها یک زندگی معتکفانه و زاهدانه‌ای داشتند و شیوه زندگی آن‌ها مرا شدیداً تحت تأثیر خود قرار داد. این تأثیر با مسافرت من به داخل منچوری هرروزه بیش از پیش مرا تحت الشعاع قرار داد.

هنگامی که به ژاپن مراجعت کردم، ژاپن کشور شکست خورده‌ای بود. در تابستان سال ۱۹۴۶ در ژاپن کلیه شئون زندگی تغییر یافته بود و طرز تفکر مردم به کلی از مسیر اولیه خود منحرف و دگرگون گشته بود. بودائیسیم که عقیده اکثریت بود اکنون به عوض نجات و رستگاری، جامعه را به سوی ورطه هولناک شیطانی سوق می‌داد.

مسیحیت، بعد از جنگ با وجود این که ضمن ۹۰ سال اخیر به عنوان یک مذهب رسمی در ژاپن موجود بود، اکنون گسترده‌تر شده بود. ابتدا مسیحیت فقط برای جوانانی که در واقع عشق و علاقه خود را نسبت به بودائیزم از بین برده بودند و جوانان ساده دل و ساده‌اندیشی بودند قابل قبول بود، ولی بعدها با تأسف زیاد دریافته بودند که در پوشش مسیحیت علائق سرشار سرمایه‌داری آمریکائی و انگلیسی است که آن‌ها را در کام خود فرو برده است.

مسیحیتی که در کشورهای مسیحی طرد شده بود اکنون به صورت عقیده صادراتی وارد کشور می‌شد تا در پوشش آن سرمایه‌داری گسترش یابد.

ژاپن از نظر جغرافیائی بین روسیه و آمریکا قرار گرفته. و لذا هر دو به نحوی بر روی مردم ژاپن اثر گذاشته‌اند. در حالی که هیچیک نمی‌توانند بر روی ارواح ناآرام ژاپنی اثرات پایداری بگذارند و راه حل ثابتی برای مردم ژاپن ارائه نمایند. به عقیده من راهی که مردم ژاپن در جستجوی آن هستند اسلام است. مخصوصاً برادری جهانی که در اسلام است برای من بسیار قابل تمجید است. مسلمانان روی زمین همه باهم برادرند و خداوند توصیه فرموده است که آن‌ها باید با یکدیگر در صلح و آرامش به سر برند. من عقیده دارم که چنین عقیده‌ای برای آرامش و صلح جهان لازم است و امروزه این چنین ایمانی می‌تواند جهان را در یک پویش انسانی برای صلح و آرامش رهنمون شود.

تابستان گذشته سه نفر مسلمان به «تاکن سین» آمدند. آن‌ها از پاکستان آمده بودند و من از آن‌ها در باره اسلام چیزهای بسیاری آموختم. سپس آقای متولی از «کوبه» و آقای «میتا» از توکیو برای ملاقات من آمدند و به کمک و راهنمایی آن‌ها به دین اسلام درآمدم.

تابستان گذشته نیز سه مسلمان دیگر به «توکوشیما» رفتند. آن‌ها در آن شهر پیام اسلام را به گوش تمام مسلمانان در اطراف و اکناف رساندند و گفتند: که اتحاد اسلام پیام جدیدی در میان مسلمانان حاصل خواهد نمود و به گوش تمام مسلمانان در اطراف و اکناف جهان خواهد رسید و این پیام بزرگ و باشکوه یک بار دیگر به صدا در خواهد آمد و آنگاه زمین به بهشتی مبدل خواهد گشت تا مردم جسماً و روحاً در سطح والائی که خداوند مقدر فرموده است قرار گیرند.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
 مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۗ كَانَا
 يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نَبِّينُ لَهُمُ
 الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ [المائدة:

[۷۵]

«مسیح پسر مریم پیغمبری بیش نبود که پیش از
 او نیز پیغمبرانی آمده اند و مادرش هم زنی
 راستگو و با ایمان بود و هر دو به حکم بشریت
 غذا تناول می کردند. بنگر که ما چگونه آیات
 خود را روشن بیان می کنیم. آنگاه بنگر که آنان
 چگونه به خدا دروغ می بندند.»

ابراهیم - سی - ال - کوان^(۱)

(مالزی)

مددکار اجتماعی و کشیش

علت مراجعت من از آمن (Amin) به آمین

فقط یک خدا که الله است، و آن چیز است که هر مسلمان به آن معتقد است. خداوند
 حقیقت و ایمان را در تمام مذاهبی که به پیامبران وحی نمود به حد کمال رسانید. برای مثال
 اگر به مزامیری که به حضرت داود الهام گردید و یا تورات موسی و یا انجیل عیسی و
 بالاخره به قرآن کریم که بر حضرت محمد ﷺ وحی گردید توجه کنیم این حقیقت را
 درمی یابیم.

برای من باعث کمال خوشوقتی و تشکر است که این فرصت گرانبها را به دست آورده‌ام تا مقاله‌ای در مورد علت گرایشم به اسلام بنویسم. من اسلام را پس از ۴۰ سال که مسیحی و پروتستان و دو سال و دو ماه از این چهل سال از کشیش کلیسایی در «کوالالی پیس در پاهنگ مالازیا» بودم پذیرفته‌ام.

من در سوم فوریه ۱۹۰۸ در خانواده‌ای بودایی متولد شدم. شش ساله بودم که به یک مدرسه چینی رفتم و در آن مدرسه چهار کتاب کلاسیک مکتب کنفوسیوس و سایر کتب مربوطه را خواندم و در نتیجه به بهشت کنفوسیوس معتقد شدم. و موقعی که ۹ ساله شدم شروع به فراگرفتن انگلیسی در مدرسه ویکتوریا که در کوالالامپور واقع بودم کردم. و در آنجا با کتاب مقدس مسیحیان یعنی تورات و انجیل آشنا شدم.

مدتی قبل از ترک «نتبانگ» در سپتامبر ۱۹۶۳ که برای موعظه در کلیسای «کوالالی پیس» عازم بودم یک مسلمان هندی به نام کا-کا-محمد یک ترجمه انگلیسی از قرآن کریم را به من داد. من نخست تحت تأثیر زیبایی محتوای آن قرار گرفتم ولی نه چندان که دین خود را ترک گویم.

در حین این که مسیحیت را موعظه می‌کردیم در «کوالالی پیس» متوجه شدم که کلیساهای پروتستان قویاً با یکدیگر مخالفت می‌کنند. و از این مسئله واقعاً حیرت زده و در شگفت شدم. و بدین ترتیب قابل تصور بود که وقتی پروتستان‌ها با یکدیگر چنین مغایرت و خلافی دارند پس فرق بین کلیساهای پروتستان و کاتولیک رم در چه حد خواهد بود. همین مغایرت و عقاید ضد و نقیض در مسیحیت مرا به مطالعه قرآن برانگیخت و در این راه مقدمتاً شروع به خواندن قرآن نمودم.

قرآن می‌گوید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: ۱۳] «(الله) دینی را برای شما

تشریح کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، واز آنچه بر تو وحی کرده ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم^(۱)، که دین را بر پا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید».

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ «بگویند: «ما به خدا ایمان آوردیم، و به آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل، و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب نازل گردید، و به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه که پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است، ما بین آن‌ها تمایزی قائل نیستیم و ما تسلیم خدا هستیم».

[البقره: ۱۳۶]

همچنین مسئله پیچیده تثلیث که در مسیحیت مورد قبول است معمولاً قابل فهم نیست و کتابی هم در این مورد وجود ندارد تا مسئله را روشن کند. در حالی که در اسلام به یکتائی خداوند تأکید می‌شود و هر مسلمانی باید به آن شهادت دهد. در اسلام برای خداوند شریکی قائل نمی‌شوند و کسی را به جز او لایق و شایسته ستایش نمی‌دانند. یک مسلمان به توحید الله قائل است و محمد را رسول و فرستاده او می‌داند. و به عقیده من این تنها تمایز بین اسلام و مسیحیت است.

من با خورشید احمد در این نکته موافقم که جهان از قضاوت‌های یک طرفه مذاهب در عذاب بوده است. بعضی از این مذاهب فقط به جنبه‌های معنوی پرداخته و مادیت جهان را به کلی نادیده گرفته‌اند. آن مذاهب، جهان را توهمی بیش ندانسته و آن را یک تله و فریب انگاشته‌اند. از سوی دیگر بعضی مذاهب به طور کلی جنبه‌های معنوی و اخلاقی را در زندگی نادیده گرفته و آن جنبه‌ها را تخیلی فرض کرده‌اند. باید اذعان کرد که هر دوی این نوع تفکرات موجب فاجعه شده‌اند.

(۱) - رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انبیاء برادرانی هستند که از یک پدر و چند مادر متولد شده‌اند، که دین آنها یکی است». (صحیح بخاری ۳۴۴۳).

هردوی این نوع تفکرات جهان را از صلح و آرامش و رضایت بدور کرده اند، به طوری که امروز عدم توازن و تعادل در جهان به خوبی مشهود و آشکار است. من همچنین با دانشمند فرانسوی «دکتر دی بروگی» موافقم که می گوید: خطر تمدن مادی آنست که اگر زندگی معنوی در آن از بین برود تعادل و نظام آن فرو خواهد ریخت. برحسب اعتقاد «لورا اسنیل» مسیحیت در یک اشتباه و تمدن امروزه در اشتباهی دیگر است. او می گوید:

«ما یک ساختمان با شکوه خارجی ساخته ایم در حالی که نیاز به نظام درونی آن را به فراموشی سپرده ایم. ما ظاهر دقیق و آراسته‌ئی برای یک ظرف طراحی کرده ایم. اما محتوای آن مملو از شکنجه و عذاب است. ما دانش افزون و توانائی خود را برای راحتی جسم به کار برده ایم در حالی که روح خود را در فقر و پریشانی رها کرده ایم.»

اسلام طرفدار راه میانه است. هر مسلمان باید بداند که اسلام برای ایجاد یک تعادل بین مادیت و معنویت است. از یک مسلمان واقعی انتظار می رود که برای بررسی های خود جواب قابل قبولی دریابد. اسلام یعنی سپردن خود به خواست خداوند خالق تمام جهان، یعنی رعایت قوانین الهی و آمادگی برای خدمت به نیازمندان و خدمت به جامعه.

من با تمام وجودم به تعلیمات اسلام معتقدم و مانند هر مسلمان واقعی به قوانین و احکام اسلام پای بندم. اسلام به من آموخته است تا در فکر مستمندان باشم و مصائب و مشکلات آنها را درک کنم. به طور خلاصه اکنون که خود را مسلمان یافته‌ام خود را برتر از مسیحی می دانم. ما خوشوقت و سپاسگزاریم و باید به آنچه که خداوند به ما عطا فرموده است شکرگزار باشیم. ما به یاری خداوند در این جهان ناهمگون و به ایمان به او برای حفظ آرامش و صلح نیازمندیم.

من اعتراف دارم که در قرآن تعلیمات بسیاری است که مانند سپردن خود به خواست خداوند و معاد و رستاخیز شبیه تورات است. و به طور خلاصه می توانیم بگوییم: که من تحت تأثیر و الهامات نکات زیر به دین اسلام مشرف گردیدم:

۱ - اسلام خیلی منطقی تر، عملی تر و قابل استدلال تر و ساده تر از مسیحیت است.

-
- ۲- در اسلام می‌توان مستقیماً با خدا در ارتباط بوده و مستقیماً او را نیایش و ثنا کرد.
 - ۳- بخشایش و رحمت خداوند.
 - ۴- راه مسلمانان در نیایش و ستایش خداوند.
 - ۵- و بالاخره قرآن‌کریم. مسلمانان به اصل تمام کتب آسمانی معتقدند و اعتقاد دارند که گرچه تمام کتب آسمانی از طرف خداوند نازل شده‌اند، اما قرآن تحریف نشده و بی‌کم و کاست باقی مانده است و کلام خداوند است که کتب آسمانی قبلی را تأیید نموده است.

﴿ وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا

مَعِيشَةً قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴾ (الأعراف: ١٠)

«همانا ما شما را در زمین تمکین و اقتدار
بخشیدیم و در آن بر شما معاش و روزی از
هرگونه نعمت مقرر کردیم، لیکن اندکی از شما
شکر نعمت‌های خدا به جای می‌آورید.»

محمد سلیمان تاکئوچی^(۱)

(ژاپن)

عضو جامعه قوم‌شناسی ژاپن

به لطف خداوند من مسلمان شده‌ام. اسلام مرا جلب نمود زیرا که:

- ۱- من در اسلام یک برادری بسیار قوی یافته‌ام.
 - ۲- اسلام برای حل مسائل انسانی راه حل‌های عملی دارد، اسلام نیایش مذهبی را از زندگی روزمره در جامعه جدا نمی‌سازد و مسلمانان همه در جماعت‌ها نیایش می‌کنند و در راه خداوند به جامعه خویش خدمت می‌کنند.
 - ۳- اسلام ترکیبی از معنویت و مادیت در زندگی انسان است.
- در برادری اسلامی مسائلی از قبیل نژاد و ملیت و گروه وجود ندارد و تمام مسلمانان جهان را در برادری و برابری متحد می‌کند.
- به علاوه، اسلام فقط برای تعدادی منتخب تعیین نگردیده است، بلکه دین مردم عامی است. آن دینی است برای همه اعم از این که پاکستانی، هندی، عرب، افغان، چینی و یا ژاپنی باشند، و به طور خلاصه آن یک مذهب بین‌المللی است.

اسلام در نشیب و فراز زندگی پیشرفت می کند و تنها دین الله است که در یورش زمانه همچنان باقی مانده است. تعلیمات اسلامی طی هزار و چهار صد سال بدون تغییر باقی مانده است. و چون اسلام یک دین طبیعی است، لذا به حد کافی قابل تطابق با نیازهای مردم مختلف در عصرهای مختلف می باشد. بنابراین، در طول تاریخ کوتاهش نقش مهمی را در توسعه تمدن امروزه بشر ایفا نموده است.

در اسلام راه نجات و رستگاری از میان جامعه عبور می کند و زندگی و حیات انسان نادیده گرفته نمی شود. من در مورد بودائیسیم و مسیحیت چیزهایی می دانم. هر دوی این مذاهب علائق دنیوی را از علائق مادی جدا کرده و انسان را در کناره گیری از جامعه ترغیب می کنند. بعضی از فرق بودائی معبدها را در دامن کوهساران دورافتاده بنا می کنند که مردم در دسترسی به آنها مشقات زیادی متحمل می شوند. و لذا در زندگی مذهبی ژاپن نمونه های فراوانی است که نشان می دهد خداوند در جاییست که بشر معمولی از دست یابی به او عاجز است و دست یازیدن بر دامنش از بشر معمولی بر نمی آید.

صومعه های مسیحیان هم معمولاً در اماکن دور افتاده و دور از دسترس جامعه قرار دارند. و بدین ترتیب آنها زندگی مذهبی را از دسترس زندگی عامی جامعه جدا ساخته اند.

اما در اسلام مساجد در قلب اجتماعات در روستاها و شهرها بنا می شوند و نیایش، در جماعت و در خدمت جامعه مورد تقدیر و تشویق قرار می گیرد.

اصولاً زندگی انسان ترکیبی از مادیت و معنویت است. زیرا خداوند به انسانها هم روح و هم جسم عطا فرموده است. بنابراین، برای یک زندگی کامل انسانی باید روح و جسم در ارتباط با یکدیگر قرار گیرند و بین مادیت و معنویت جدائی نیفتد. در اسلام ارتباط روح و جسم مورد قبول است و در رعایت ارتباط هماهنگ بین روح و جسم فلسفه اسلامی بنا نهاده شده است که تمام جوانب زندگی انسان را ملحوظ نموده است.

امروزه ژاپن مترقی ترین جامعه صنعتی در آسیاست. جامعه ژاپن تحت تأثیر انقلاب نوین تکنولوژی به کلی تحول شده است و در نتیجه آن زندگی به طرف مادیت سوق داده شده و

با عدم منابع طبیعی در ژاپن تنها دارائی مردم ژاپن کار پرمشقت است. ما ژاپنی‌ها باید شب و روز شدیداً کار کنیم تا بتوانیم امرار معاش کنیم و تجارت و صنعت خود را در روندی که دارد حفظ نمائیم. ما شدیداً در یک جهان مادی گرفتار گشته ایم و هیچ اثری از زندگی معنوی به چشم نمی‌خورد. ما تنها در عالم ماوراء الطبیعه و خارج از جهان مادی را ندارند. آن‌ها مذهبی و یا اندیشه‌ای از روحيات ندارند و صرفاً در راه مادیت اروپائی گام برداشته‌اند. بدین جهت روز به روز از نظر روحيات فقیرتر و فقیرتر می‌شوند و جسم آن‌ها که خوب تغذیه شده و خوب پوشیده می‌شود دارای محتوای روحی ناخشنود و درمانده است.

من اطمینان دارم که این لحظات بهترین فرصت برای اشاعه اسلام در ژاپن است. زیرا پیروی کورکورانه کامیابی‌های مادی، امروزه کشورهای مترقی را در یک خلا روحانی و در یک مادیت میان تهی قرار داده است. تنها اسلام است که می‌تواند این جوامع را محتوای روحی ببخشد. اگر در این راه اقدامات صحیح و به جایی صورت گیرد فکر می‌کنم که طی دو یا سه نسل تمام جامعه ژاپن به اسلام روی خواهد آورد.

با چنین تحولی پیش‌بینی می‌کنم که جلوه شکوهمندی از اسلام در شرق دور بوجود خواهد آمد و این عنایتی عظیم برای بشریت در این قسمت از جهان خواهد بود.

اس - آ - بورد^(۱)

(ایالات متحده آمریکا)

در سال ۱۹۲۰ در مطب یک پزشک در لندن یک نسخه از مجله «آفریکن تایمز واورینت ریویو» را ملاحظه کردم. در این مجله مقاله‌ای در مورد اسلام نوشته شده بود. در این مقاله جمله‌ای بود که آنچنان مرا مجذوب کرد که هرگز آن را فراموش نکرده‌ام جمله چنین خوانده می‌شد: «لا اله الا الله»

خداوندی مگر خدای واحد وجود ندارد.

این یک دارائی پرارزش است که هر مسلمان باید در خانه دل محفوظ دارد.

به زودی پس از آن اسلام آوردم و نام صلاح الدین را برگزیدم. من عقیده دارم که اسلام دین برحق است، زیرا که شریکی برای خداوند قائل نمی‌شود و تعلیم می‌دهد که هیچکس جوابگوی گناهان ما نخواهد بود و همچنین با طبیعت هماهنگی دارد همانطوری که برای انجام هر وظیفه‌ای نمی‌توان دو نفر رئیس تعیین نمود، حتی اگر طویله، مزرعه، شهر، ایالت یا کشور باشد تا چه رسد به این که عالمی باشد. مطلب دیگری که مرا به قبول اسلام واداشت آن بود که اسلام، عرب‌ها را به قیامی واداشت که از صحرای سوزان و پراسرار دنیای آن روز به امپراطوری عظیمی که سرود عشق و پیروزی را در اسپانیا می‌سرود دست یافت.

هنگامی که مسلمانان عرب، اسپانیا را فتح کردند آنجا را جنگلی یافتند، اما آن را به باغ گلستان تبدیل نمودند. من از مردانی مانند «جان. دبلیو. دارا پر» به درگاه خداوند سپاس می‌گویم که در کتاب «توسعه روشنفکری در اروپا» حقایقی را در مورد نقش عظیمی که اسلام در اروپا و تمدن امروزه‌اش داشته است به جهانیان نمایانده است. او در واقع تأسف می‌خورد که مورخین مسیحی سعی نموده اند تا آنچه را که تمدن اروپا به اسلام مدیون است پوشیده نگهدارند.

ذیلاً آنچه را که او در باره مردم محلی اروپا در زمان استیلای مسلمانان می‌گوید می‌آورم.

«از وحشی‌گری مردم محلی اروپا می‌توان گفت: که تازه از توحش نجات یافته بودند، و ظاهراً کثیف و از نظر عقلی در ظلمت و تاریکی بودند. آن‌ها در کلبه‌هائی زندگی می‌کردند که اگر در کف آن حصیر و پستی آن تشک‌های بوریائی بود نشانه تمول بود، و به طور مصیبت باری از انواع لوبیا و ماشک و ریشه‌ها و حتی پوست درختان تغذیه می‌کردند، پوشش آن‌ها از پوست دباغی نشده و یا بهترین آن‌ها از چرم بود که از نظر دوام همیشگی و ابدی بود، اما از نظر نظافت منظور نظر نبودند.»

در اکثر وسائل را حتی که در اروپا وجود دارد اروپائیان مدیون اعراب سوری هستند. اعراب چون از نظر مذهبی پاک و مطهر بودند، برایشان مقدور نبود که خود را بر طبق مد اروپائیان ملبس نمایند و مثل آن‌ها از لباس‌های مدهای اروپائی بپوشند. اما اروپائیان لباسی را بدون این که عوض کنند آنقدر می‌پوشیدند تا تکه تکه می‌شد و به صورت یک توده کهنه و پر از جانوران موذی و عفونت‌زا و مسمم‌کننده درمی‌آمد.

اعراب با الهام‌بخشیدن به مردمی که در لجن‌زار ناامیدی و در ظلمت جهالت و بی‌سوادی و خرافات غوطه می‌خورند آن‌ها را بیدار کردند و آیندگان آن‌ها را طوری ساختند که اکنون بر جهان حکومت می‌کنند و با چنین قدرت و توانائی که داشتند می‌توان گفت: دست خدا با آن‌ها بوده است.

خداوند، محمد ﷺ، و قرآن تاریخ جهان را عوض کردند و بدون آن‌ها علوم اعجاب‌انگیز امروزه وجود نمی‌داشت.

محمد ﷺ گفت: «در جستجوی دانش باش حتی اگر در چین باشد.»

اشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمد رسول الله

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ
 أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا
 يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
 لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ (الرعد: ۲).

«الله، ذاتی است که آسمان‌ها را بدون
 ستون‌هایی که ببینید، برافراشت و بر عرش
 استقرار یافت و خورشید و ماه را که هر کدام
 تا زمان مشخصی در حرکتند، مسخر نمود. امور
 هستی را تدبیر می‌کند و آیات و نشانه‌ها را بیان
 می‌نماید تا به دیدار پروردگارتان یقین کنید.»

بی - دیویس^(۱)

(انگلستان)

من در سال ۱۹۳۱ متولد شدم و در شش سالگی به دبستان شبانه‌روزی رفتم و هفت سال
 به تحصیل مشغول بودم تا این که آنجا را برای ورود به مدرسهٔ محلی ترک گفتم. من در
 یک خانوادهٔ مسیحی متدین بزرگ شدم و سپس به کلیسای انگلیکان و بالاخره وارد کلیسای
 انگلو کاتولیک شدم. در طول زندگی مذهبی متوجه بودم که مذهب از زندگی روزمره جدا
 شده است و مانند بهترین لباس فقط در روزهای یکشنبه به معرض نمایش گذارده می‌شود.
 متوجه شدم که مسیحیت به خصوص در نسل‌های جوان جاذبهٔ خود را به تدریج از دست
 می‌دهد. به نظرم می‌رسید که مسیحیت با مصائب امروزه قادر به مواجهه نیست و با انواع
 وسائل از قبیل عطر و رایحه و چراغانی و جبه و لباس‌های رسمی و پرزرق و برق و سرودهای
 دست جمعی و نیایش به فرشتگان و سایر تله‌های معمول، کلیسای رم مردم را به خود جلب
 می‌کند و هیچگاه سعی ندارد با آنچه که در بیرون از کلیسا می‌گذرد خود را مرتبط نماید.

به این جهت من به دواکسیر امروزی یعنی کمونیزم و فاشیزم روی آوردم. به عنوان یک کمونیست به لئاندا یک جامعه بی طبقه فکر می کردم، اما داستان‌های مکرر آن‌هایی که فرار می کردند مرا وادار کرد تا به فهمم که کمونیزم فقط یک وسیله برای روس‌هایی است که می خواهند بر جهان حکومت کنند. و لذا بعدها به آن سوی طیف یعنی فاشیزم گرائیدم. این مکتب به همه قول همه چیز را می داد و در این مکتب سعی کردم که خود را وادار کنم تا از مردم به خاطر نژاد و رنگ متنفر شوم. پس از چند ماه به عنوان یکی از طرفداران «موزلی» راجع به جنگ اخیر و شکنجه‌هایی که توسط نازی‌ها به کار می رفت فکر کردم و لذا این انزجار و تنفر را از خود دور کردم. من هرگز از فاشیسم راضی نبودم، اما به نظر من تنها راه حلی بود که به نظرم می رسید.

من در این تفکرات بودم که یک نسخه از مجله (مسلم ریویو) در یک کتاب فروشی به نظرم رسید. نمی دانم چه وادارم کرد که شش پنس برای مجله‌ای بدهم که مکاتبی که من در آن‌ها وقتی صرف کرده بودم از قبیل مسیحیت، کمونیزم و فاشیزم همه آن را مذهبی متعلق به قاتلین و دزدان می دانستند که پیشیزی ارزش نداشت. من به هر حال آن مجله را خریدم و بارها خواندم.

من در اسلام تمام چیزهای خوبی که در مسیحیت و کمونیزم و فاشیزم بود پیدا کردم و به علاوه خیلی چیزهای والاتر هم در آن یافتم که در سایر مکاتب نبود.

من بلافاصله یک سال آب و نان خریدم و چند ماه بعد مسلمان شدم. و از آن تاریخ با آئین جدید خود بسیاری راضی و خوشحالم.

من امیدوارم که پس از ورود به دانشگاه، عربی را بیاموزم ولی در حال حاضر به مطالعه لاتین، فرانسه و اسپانیایی مشغولم.

﴿قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾

﴿[الانعام: ۱۹]﴾ «بگو محققاً جز خدای یکتا هیچ

خدائی نیست و من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید
بیزارم».

توماس محمد کلی تون^(۱)

(ایالات متحده)

آفتاب تازه از نصف النهار نیم روز گذشته بود. همچنانکه از جادهٔ خاکی در گرمای سوزان عبور می‌کردیم آوای دلنوازی که به طور عجیبی در محیط اطراف ما طنین افکنده بود به گوش جان رسید. پس از عبور از میان درختان منظرهٔ بدیعی در برابر دیدگانمان مشاهده کردیم. آنجا در یک برج چوبی که ظاهراً جدید بود یک عرب روشن‌دل با جامه‌ای تمیز و عمامه‌ای سفید، گوئی با نوای دلپذیرش ندائی آسمانی را تکرار می‌کرد. ما ناخود آگاه بر زمین نشستیم و مانند کسانی که تحت هیپنوتیزم قرار می‌گیرند در جاذبهٔ روح‌انگیز آن محو شدیم. کلماتی که ما از آن مفهومی بر نمی‌یافتیم گوش ما را به طور سحرآمیزی نوازش می‌داد. او می‌گفت: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله. خدا از همه برتر است. خدا از همه برتر است. و جز او خدائی نیست.

تا آن موقع ما از آنچه که در اطراف ما می‌گذشت اطلاعی نداشتیم، اما حالا متوجه شدیم که عده زیادی از مردم به آنجا آمده و گرد هم جمع می‌شوند. مردم در سنین مختلف، با انواع لباس‌ها، و از طبقات مختلف با آرامشی که حاکی از تکریم و نیایش بود به طرف جمعیت می‌آمدند. در آنجا گلیم‌های درازی بر روی زمین گسترده بود که رنگ‌های ناهمگون آن‌ها در جوار رنگ سبز چمن منظره‌ای بدیعی داشت. مردم همچنان می‌آمدند. به طوری که ما در شگفت بودیم که آیا جماعت چه وقت کامل خواهد شد. مردم پس از ورود

به محل جماعت کفش‌ها و نعلین‌ها را از پا آورده و در صوف منظم پشت سر هم می‌نشستند. ما همچنان که حیرت‌زده در میان جمع نشسته بودیم ملاحظه کردیم که در این جماعت نیایش‌کنندگان هیچ تمایزی به چشم نمی‌خورد. در این صفوف سفید و زرد و سیاه و فقیر و ثروتمند، گدا و تاجر، دوش به دوش، همه بدون هیچ احساس برتری در نژاد و طبقه گرد هم آمده بودند. هیچ فردی در تمام آن جمع چشم از گلیم روبرویش بر نمی‌داشت و همه فقط به یک چیز می‌اندیشیدند.

روح برادری که در آن گروه ناهمگون به چشم می‌خورد تأثیری فراموشی‌ناپذیر بر ما می‌گذاشت. تقریباً سه سال از این حادثه می‌گذرد که دو سال آن را من مسلمان بوده‌ام، و هنوز هم گاهی در نیمه‌های شب بیدار شده و آوای سحرآمیزی را که در آن روز شنیدم آرزو می‌کنم و آرزو می‌کنم که بار دیگر آن مردمی را که ویژگی واقعی یک انسان را در جستجوی صمیمانه خداوند به منصفه ظهور گذاشته بودند ببینم.

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ ۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ ۚ
وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ ۚ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ
وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾﴾ [الأنعام: ١٩] «بگو:
گواهی چه کسی بزرگ تر است؟ بگو: الله که میان
من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده تا
به وسیلهی آن، شما و همه‌ی کسانی را که این قرآن
به آنان می‌رسد، بیم دهم. آیا شما گواهی می‌دهید که
معبودان دیگری با الله هستند؟! بگو: من چنین گواهی
نمی‌دهم. بگو: جز این نیست که الله، یگانه معبود
برحق است و من از آنچه شرک می‌ورزید، بیزارم».

جی، دبلیو لاوگرو^(۱)

(انگلیس)

من این چند سطر را با تواضع در جواب کسانی از گروه‌های مختلف می‌نویسم که علت
تشریف من به دین اسلام را سؤال می‌کنند. البته من برای ایمانم نباید دفاعیه‌ای تنظیم کنم.
اسلام یک چیز بی‌نظیر است. یک مذهب تاریخ است و تعلیم‌دهنده‌اش شخصیت تاریخ
است... ما در باره مذاهب دیگر و تعلیمات اصلی آنها خیلی کم می‌دانیم. مطالب پراکنده‌ای
که بعضی از آنها مربوط به احکام اخلاقی است به ما آموخته شده است که اصالت آنها
مسئلاً قابل بحث است. زندگی تمام معلمین دیگر هم تقریباً در اسرار و داستان‌ها پوشیده

است و در به دست آوردن تعلیمات اصلی آن‌ها کمکی به ما نمی‌کنند... اما در مورد قرآن هرگز کسی اصالت آن را مورد تردید قرار نداده است.

کتاب آسمانی اسلام، قرآن، عیناً همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچ تحریفی در آن نشده است. اعمال و گفتار او که احکام قرآن کریم را ترجمه می‌کند در همان قالب اصلی به ما رسیده است و در آن تحریفی نبوده است. من در آن‌ها تسلی ای می‌یابم که برای به دست آوردن آن بی‌نتیجه در جاهای دیگری جستجو کرده بودم. من مذهبی ساده و عملی می‌خواستم که از هر نوع امر و نهی و عقاید غیر قابل قبول و غیر مدلل بری باشد و احکامش در برابر دلیل و تجربه آزموده شوند. بدون تردید، روشننگری وظایف در قبال خداوند، و در برابر همسایه، باید یکی از مقاصد هر سیستم مذهبی باشد. و اسلام در این قبیل موارد نمونه کامل یک طرح عملی است. ما احکام و نمونه‌هائی می‌خواهیم که احتمالات و ضروریات را منظور نموده و ما را در انجام وظایف رهنمون باشد، و من آن‌ها را در اسلام یافته‌ام.

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلَّ

مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

﴿البقرة: ۱۳۵﴾ «و می گویند: یهودی یا نصرانی

شوید تا هدایت یابید. بگو: از آیین حنیف ابراهیم

پیروی می کنم، و او هرگز از مشرکان نبود».

تی - اچ - ملک بار کلی^(۱)

(ایرلند)

من در یک خانواده پروتستان بزرگ شده‌ام و در سنین جوانی دریافتم که تعلیمات مسیحیت برایم رضایت‌بخش نیست. وقتی که دوران متوسطه را به پایان رسانیده و وارد دانشگاه شدم این احتمال تبدیل به یقین شد و در آن موقع تعالیم کلیسای مسیحی یا خیلی کم و یا اصلاً برایم معنی و مفهومی نداشت. من تقریباً از یافتن مبانی عقیدتی که شامل اعتقادات خودم باشد ناامید شده بودم و لذا برای اقناع خود به عقاید ناشناخته‌ای که خود برای خود ساخته بودم پناه برده بودم. یک روز به طور اتفاقی نسخه‌ای از کتاب «اسلام و تمدن» به دستم رسید. همچنانکه آن کتاب را می‌خواندم دریافتم که تمام اعتقادات من در تعلیمات اسلامی آن کتاب کوچک توضیح داده شده، موجود است.

دیدگاه وسیع اسلام برخلاف محدودیت نگرش در مسیحیت، فرهنگ و آموزش در کشورهای اسلامی در قرون وسطی با مقایسه با جهل و خرافات سایر کشورها در آن زمان، و تئوری منطقی کیفر و عقوبت در برابر کفارهای که مسیحیان به آن معتقدند نکاتی بودند که در وهله اول مرا تحت تأثیر قرار دادند. بعدها من بر این حقیقت واقف شدم که اسلام مذهبی است که وسعت آن به وسعت بشریت است و آماده است که فقیر و غنی را در پرتو

رهنمودهای خویش قرار داده و قادر است که تمام موانع از قبیل نژاد و رنگ را از میان بردارد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا
كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا
تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ۚ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَمِيدٌ
﴿٢٦٧﴾ [البقرة: ٢٦٧] «ای مؤمان! از اموال پاکیزه-
ای که به دست آورده‌اید و از محصولاتِی که از
زمین، برایتان بیرون آورده‌ایم، انفاق کنید و قصد
انفاق اموال ناپاکی را نکنید که خودتان جز با
اغماض و چشم‌پوشی، حاضر به گرفتنش نیستید.
و بدانید که الله بی‌نیاز و ستوده است.»

دنیس وارینگتون فرای^(۱)

(استرالیا)

اسلام بر من چنان آمد که گوئی بهار بر زمین سرد پس از یک زمستان تاریک. اسلام
روح مرا حرارت بخشیده و با تعلیمات زیبایش مرا بیاراست. به راستی که تعلیمات اسلام تازه
و منطقی هستند. خدائی به جز خدای یکتا نیست و محمد ﷺ پیامبر اوست. آیا چیزی از آن
متعالی‌تر می‌تواند باشد؟ هیچ چیز در اسلام وجود ندارد که مثل عقیده به پدر و پسر و روح
القدس مبهم و اسرارآمیز باشد که نه تنها وحشت‌زا است بلکه برای یک عقل سلیم قابل باور
نیست. اسلام مذهبی تازه و عملی و برای دنیای امروز است. فی‌المثل تعلیمات اسلام را که
مبنی بر برادری و اخوت بین‌المللی است در نظر بگیرید که در مسیحیت هم موجود است. اما
در نظام کلیسا و سلسله مراتب آن که از پاپ و اسقف اعظم و اسقف و غیره تشکیل شده از نام
خداوند استفاده کرده و در کسب قدرت به واسطه کلیسا از هم پیشی می‌گیرند. لیکن در

اسلام این مسئله متفاوت است. زیرا که تعلیمات محمد ﷺ از طرف خداوند نازل شده و بسیار صمیمانه است.

فاروق - بی - کارائی^(۱)

(زنگبار)

علت مسلمان شدن من یک احساس درونی و عشق عظیم و دلبستگی به پیامبر اسلام محمد ﷺ بود. من این احساس را از مدت‌ها قبل کاملاً ناخودآگاه در قلبم احساس کرده بودم. به علاوه من چون در زنگبار زندگی می‌کردم دوستان مسلمان زیادی به من فرصت دادند تا اسلام را مطالعه نموده و کاملاً بفهمم. من فرهنگ اسلامی را از ترس خویشاوندان خود به طور پنهانی مطالعه می‌کردم. اما در دسامبر سال ۱۹۴۰ خود را آماده یافتم تا با جهان روبرو شده و اسلام را بپذیرم و علناً ایمان خود به اسلام را اعلام نمایم. سپس من به نوشتن داستان جور و ستم خویشان و خانواده‌ام و سایر مردم پارسی که در محله پارسی‌نشین زندگی می‌کردند پرداختم. داستان زندگی من یک داستان طولانی از سختی‌هاست که متحمل شده‌ام. زیرا خانواده‌ام قویاً با مسلمان شدن من مخالفت می‌کردند و لذا از تمام وسائل که به فکرشان می‌آمد برای اذیت و آزار من استفاده می‌نمودند. چون حقیقت خود را بر من ظاهر کرده بود، هیچ چیز نمی‌توانست مرا از پیروی راه خداوند واحد و محمد رسول الله ﷺ بازدارد.

من مانند سنگ جبل الطارق در برابر تمام مصیبت‌ها و بدبختی‌ها و آزار و اذیتی که توسط اعضای خانواده‌ام بر من وارد آمد ایستادگی کردم و چون می‌دانستم که خداوند راه خود را بهتر از همه می‌داند لذا تمام این رنج‌ها را تحمل کردم.

قرآنی که من به زبان گجراتی مطالعه کردم مرا به مقدار زیادی کمک کرد تا مسائل ضد و نقیضی را که در مذاهب دیگر وجود دارند بفهمم و در این باره بی‌واهمه باید بگویم که هیچ کتابی تا آن اندازه روشن و واضح نیست. این تنها کتابیست که کامل است و سادگی و محبت و برادری و مساوات و انسانیت را به مردم می‌آموزد. حقیقتاً آن یک کتاب عجیب و متعالی است که احکام لایزالش مسلمانان را تا ابد زنده نگه خواهد داشت.

مؤمن عبدالرزاق سلیه^(۱)

سری لانکا (سیلان)

زمانی من از اسلام متنفر بودم و دوستان مسلمانی نداشتم، زیرا اسلام برای من چنان زننده بود که حتی حاضر نبودم با پیروان آن در آمیزم. من حتی در خواب هم نمی‌دیدم که روزی با مطالعه کتب اسلامی انسان نوینی شوم. اما فرا گرفتم که رفته رفته اسلام را به خاطر راه مستقیم و بدون اسرارش دوست بدارم، دوستی که ساده و خالص و در عین حال عمیق است. چنانکه به زودی دریافتم بناچار به آن نزدیک و مجذوب شده‌ام. خواندن بعضی از سوره‌های قرآن مرا به شگفت فرو برد.

زیرا تصور می‌کردم هیچ چیز با انجیل و تورات برابر نیست. و بعد آموختم که من در چه اشتباهی بوده‌ام و آموختم که واقعاً قرآن چنان مملو از حقایق و تعالیمش چنان عملی و عاری از امر و نهی خرافات است که روز بروز بیشتر مرا جذب می‌کرد. برادری اسلام نیز مرا به خود جلب نمود. اگر واقعاً کسی بخواهد معنی این جمله را که می‌گوید «همسایه خود را مانند خودت دوست بدار» بفهمد، باید در اسلام اندیشه کند. زیرا با شکوه‌ترین اتحاد و واقعی‌ترین همبستگی که تاکنون در جهان پدید آمده است در اسلام است.

چیز دیگری که مرا بیشتر به اسلام جلب نمود آن بود که اسلام آمرانه و حاکمانه نیست. اسلام دینی است عملی و منطقی و نوین و همچنین از نظر تفکر توحیدی و اعتقاد به یک خداوند و روحانیت و معنویت ایده‌آل است. و لذا چون احکامش عملی و منطقی است مذهبی برای بشریت است.

(... این عرب‌ها، و محمد یک انسان و آن یک قرن، آیا چنان نیست که گوئی جرقه‌ای بر زمین افتاده است. جرقه‌ای بر جهانی که جز شن سیاه ناقابل چیزی به نظر نمی‌آمد. اما شن‌ها در واقع باروتی بودند که آسمان را به آتش کشیدند و از دهلی تا گرانادا را طعمه شعله‌هایشان

قرار دادند. من گفتم: آن مرد بزرگ همیشه همانند
صاعقه‌ای از آسمان بود، و مردم دیگر شبیه سوخت در
انتظار او بودند تا آنها هم شعله‌ور شوند). از توماس
کارلایل در کتاب «در باره قهرمانان، نیایش قهرمانانه، و
تاریخ قهرمانی»

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا﴾

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾ «واین (قرآن) کتابی

است پر برکت، که ما نازل کردیم، از آن پیروی کنید، و پرهیزگار باشید، تا مورد رحمت قرار گیرید». [انعام: ۱۵۵]

عبدالله امئورا^(۱)

(ژاپن)

اسلام در توجیه و یگانگی خدا و روز رستاخیز و هنگام جزا، عشق به خداوند، حق طلبی و عدالت، پاکدامنی و تقوی، و راستگوئی و شرف و عزت نفس و تمام چیزهای خوب دیگر تأکید بسیار دارد. جستجوی رستگاری الهی، در واقع ذات تعلیمات اسلام است. و من در جستجوی حقیقت، آن را در اسلام یافتم.

مسیحیت و یا تمام کتاب‌های مقدس به طوری که امروزه موجودند، آن تعلیمات خالص و نابی که از خداوند نازل شده اند نیستند. تغییراتی که به مرور زمان و تحریفاتی که در طول ایام در آن‌ها رخ داده است اصالت آن‌ها را از بین برده است. در صورتی که قرآن کریم وحی خداوندی است و بدون تحریف باقی مانده است. کتاب مقدس مسیحیت امروزه آن طوری که نازل شده است وجود ندارد، بلکه کلماتی است که در وصف راهنمایی‌های حضرت عیسی علیه السلام نوشته شده است. بنابراین، مانند قرآن وحی مستقیم خداوند نیست.

نکته بسیار پیچیده در مسیحیت مسئله تثلث است که باید بدون این که کسی حقیقت آن را دریابد باورش کند. زیرا برای تثلث یک تعریف و بیان مستدلی وجود ندارد. به علاوه خیلی گیج کننده است که در مسیحیت جزای گناهکاران و از جمله آن‌ها که به مسیحیت عقیده ندارند (چون اعتقادداشتن به این مبحث هم از گناهان است) مرگ ابدی است. در

حالی که اگر به گناهکاران گفته شود که برای همیشه محو خواهند شد و جزای آن‌ها مرگ ابدی است، عکس‌العمل طبیعی آنست که در لهو و لعب و هوسرانی خویش بیشتر بکوشند، چون وقتی مرگ فرا رسد دیگر همه چیز تمام می‌شود.

بودائیسیم «ماهایانه» محصول بودائیسیم بدوی است که شبیه **براهمانیسم** است. از تعلیمات آن چنین برمی‌آید که بودا منکر ذات خداوند بوده است، زیرا که در این نکته موضع روشنی را رد می‌کند. با وصف این، براهمانیسم در این نکته موضع روشنی دارد، اما متأسفانه موضعش در خصوص برهمن روشن نیست. برهمنی‌ها در فلسفه خود همیشه به دنبال برهمن هستند تا او را دیده و یا صدای او را بشنوند و لذا در عوض ستایش خداوند مخلوق او را ستایش می‌کنند در حالی که اسلام به تنهایی ما را به خداوند جهان هدایت می‌کند. خداوندی که از همه چیز آگاه است و در همه جا موجود است.

خداوندی که نه زائیده شده و نه می‌زاید و خداوندی که همه چیز از آن او است. خداوندی که جز او ستایش هیچ چیز و هیچکس برای انسان زینده نیست و خداوندی که جز او از هیچ چیز و هیچکس نباید ترسید.

شینتوایزم^(۱) ژاپن هم از عفت و تقوی محروم است، زیرا که به طور کلی از اخلاقیات بری است. آن نیز یک مذهب مشرکانه است که پیروانش مانند بت پرستان خدایان متعددی را پرستش می‌کنند.

اسلام تنها جواب فریادهای ارواح است که در جستجوی راه مستقیم و منطقی به حق و حقیقت اند.

۱- شینتو (انگلیسی: Shinto) یعنی طریقه خدایان، آئین باستانی ژاپن است. [مُصحح]

ابراهیم وو^(۱)

(مالایا)

من قبل از این که مسلمان شوم یک کاتولیک رومی بودم. اما بعداً ایمانم را به تثلیت و مراسم عشاء ربانی و تقدیس و تبرک روح و اینگونه خرافات از دست دادم با این احوال ایمان به خداوند در من باقی ماند. هیچ کشیش کاتولیک نبود که مرا در استدلال و قبول این مسائل راهنمایی کند. فقط در جواب سؤال‌ها می‌گفتند: که این مسائل باید به عنوان اسرار نهفته باشند. عیسی آخرین پیامبر است و محمد یک **ریکار** و شاید است! (استغفر الله).

ایمان من به مسیحیت در حال از دست رفتن بود تا این که در مالایا با مسلمانان زیادی آشنا شدم و در مورد دین با آن‌ها مذاکرات و گاهی مناظراتی داشتم. رفته رفته دریافتم که اسلام دینی منطقی و اصول آن برای من قابل پذیرش است. زیرا در اسلام هیچ چیز جز الله شایسته پرستش نیست و در مسجد هیچ نوع تصویر یا مجسمه و نقاشی وجود ندارد. نماز در مسجد و یا نیایش در هر کجا که امکان دارد صحیح است. این مسائل بود که مرا به اسلام جلب کرد.

* برتراند راسل می‌گوید: ما عبارت «دوره تاریک» را برای تاریخی از سال ۶۹۹ تا ۱۰۰۰ به کار می‌بریم که تمرکز بی‌دلیل تحقیقات و مطالعات ما را به اروپای غربی مشخص می‌کند در حالی که همزمان با آن تمدن درخشان اسلامی از هندوستان تا اسپانیا گسترده شده بود.

در قاموس ما تمدن یعنی تمدن اروپای غربی در حالیکه این کوتاه‌نظری است.

تاریخ فلسفه غرب

لندن، ۱۹۴۸، صفحه ۴۱۹

﴿وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ

شَيْئًا ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«و قوم دیگری را به جای شما قرار می دهد، و هیچ زبانی به او نمی رسانی، و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

[توبه: ۳۹]

محمود گنار اریکسون^(۱)

(سوئد)

من خداوند را ستایش می کنم و بر پیامبر بزرگوارش درود می فرستم. من شهادت می دهم که خداوندی جز الله وجود ندارد و او لاشریک است و شهادت می دهم که محمد ﷺ بنده و پیامبر اوست.

پنج سال پیش بود که من برای نخستین بار با اسلام روبرو شدم. یکی از دوستان خوب من به دلائلی می خواست قرآن کریم را بخواند. من نیز به خاطر آن که از آن بی اطلاع نباشم کوشیدم تا یک ترجمه سوئدی آن را به دست آورم. کتاب را زودتر از او پیدا کردم و شروع به خواندن نمودم. چون این کتاب را از کتابخانه به عاریه گرفته بودم لذا بیش از دو هفته نمی توانستم آن را نزد خود نگهدارم، اما من برای چندمین بار تاریخ تحویل آن را تجدید کردم. و هرچه بیشتر خواندم بیشتر قانع شدم و پی بردم که جز حقیقت چیزی نیست. و لذا یک روز در نوامبر ۱۹۵۰ تصمیم گرفتم مسلمان شوم.

یک یا دو سال سپری شد. من فقط بر این عقیده بودم که محمدی هستم ولی بیش از آن ادعائی نداشتم و در باره اسلام مطالعه ئی نکردم. تا این که روزی به کتابخانه استکهلم رفتم. با آمادگی ذهنی که داشتم و خود را وابسته به دین محمد ﷺ می دانستم تصمیم گرفتم تا بینم آیا در این کتابخانه چیزی در مورد فرهنگ دین محمدی وجود دارد یا خیر. برایم باعث

شگفتی بود اما کتاب‌هایی در این زمینه وجود داشتند. چندتا از این کتاب‌ها را از کتابخانه به امانت گرفتم و آن‌ها را به دقت مطالعه کردم که یکی از آن‌ها ترجمه‌ای بود از قرآن‌کریم توسط محمد علی. و سپس بیش از پیش به آن ایمان آورده و اعمال مربوطه را هم شروع کردم. اتفاقاً با یک جمعیت اسلامی در سوئد آشنا شدم و برای اولین بار در نماز عید سال ۱۹۵۲ در استکلهم شرکت کردم. با این تجربه چند هفته قبل از عید فطر سال ۱۳۷۲ هجری قمری به انگلستان رفتم. اولین روزی که به انگلستان وارد شدم به مسجد واکنگ رفتم و قرار شد که من در روز عید، اسلام خود را به طور آشکار اعلام نمایم که البته چنان شد.

آنچه که مرا به اسلام جذب نمود منطقی بودن آن است.

در اسلام هیچ چیزی را که با دلیل و منطق انسان قابل قبول نباشد نمی‌پذیرند. در قرآن‌کریم وجود خداوند یعنی یکی از مسائل مهمی که مورد بحث و گفتگو است اثبات می‌شود. جاذبه دیگر اسلام آن است که یک دین جهانی است. قرآن از خداوند به عنوان خداوند عرب‌ها و یا خداوند قوم خاصی یاد نمی‌کند. حتی باید گفت: که قرآن‌کریم از خداوند به عنوان خداوند جهان هم یاد نمی‌کند، بلکه از او به عنوان خالق و خداوند تمام جهان‌ها یاد می‌نماید، در حالی که سایر کتب آسمانی او را خداوند اسرائیل می‌نامند! علاوه بر همه آنچه که گفته شد در اسلام از ما خواسته شده که به تمام پیامبران اعتقاد داشته باشیم حتی اگر نام آن‌ها هم در قرآن آورده نشده باشد. و بالاخره در کتاب‌های آسمانی پیشین هم رسالت محمد ﷺ اشاره شده است و قرآن‌کریم می‌فرماید: ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (المائدة: ۳) «امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم». بنابراین، اسلام دین خداوند است.»

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ

مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ «و به راستی ما

برای مردم در این قرآن از هر (نوع) مثلی
زده‌ایم، شاید که آنان پند گیرند».

[زمر: ۲۷]

محمد المهدی^(۱)

(استرالیا)

یکی از موانع بزرگ برای قبول اسلام در غرب و فور کتاب‌هایی از منتقدین غربی است که در آن به پیشداوری در مورد اسلام پرداخته و یا اسلام را به طور کلی لعن و تکفیر نموده اند، زیرا معمولاً ماورای آنچه را که خود اعتقاد دارند نمی‌توانند باور دارند. البته بیشتر این کتب در عرض چند قرن اخیر منتشر شده اند.

مسئله دیگر آنست که همیشه این تمایل وجود داشته تا تاریک‌ترین مسائل اسلام را با بهترین چیزهای مسیحیت مقایسه کنند و هرگز به این نکته اشاره نشده که نقطه اوج تمدن اسلامی با تب و تاب مذهبی در جهان همزمان بوده است. و یا این که هرگز به این نکته حتی برنخورده اند که گسترش تمدن اروپائی با تابوت اعتقادات مسیحی شروع گردیده است. الحمد لله کسانی مانند ما بوده اند که توفیق یافته اند تا نکاتی را که در ورای اندیشه‌های چنان نویسندگان و مؤلفین وجود دارد دریابیم. همچنین افراد بشمار دیگری هستند که مسیحیت را قبول ندارند و قلباً مسلمانند، اما معذکک اسلام را نمی‌پذیرند. زیرا که زیبایی و سادگی این آئین را نمی‌توانند درک کنند.

بسیاری از مردم اسلام می‌آورند، زیرا در جستجوی راه زندگی هستند و در جستجوی خویش اسلام را می‌یابند. اما در مورد من باید بگویم: که من اسلام را بدون این که جستجو کنم یافته‌ام. من دوران تحصیل را در انگلستان بسر بردم و در جامعه مسیحیت رشد کردم.

انگلستان، البته اسماً مسیحی است زیرا دین در این جامعه از زندگی جدا افتاده و چیزی است که فقط گاه گاه به آن پرداخته می‌شود و تنها بعضی از موارد آن قابل فهم است. البته مردمان بسیار خوبی هم هستند که مسیحی اند و کارهای بسیار صحیح و نیکوئی در جهان انجام می‌دهند و به طور کلی احمقانه است که انسان چنان تصور کند که هر که مسیحی است ذاتاً بد است. به هر حال من بعدها به سراسر آفریقا و اروپا مسافرت کردم و تمام کشورهای آفریقائی را دیدم و عمیقاً تحت تأثیر صمیمیت و صفای مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند و اکثراً مسلمان بودند قرار گرفتم.

یکی از چیزهائی که در من تأثیر فوق العاده‌ای بخشید مسجد با شکوه کانو در نیجریه شمالی و دوستانی بودند که در آنجا با آنها آشنا شدم.

پس از آن به جامعه مسلمانان «سیرنیکا» باز گشتم و در آنجا مشغول زندگی شدم در حالی که عمیقاً تحت تأثیر اسلام واقع شده بودم، اما تا مطالعه عمیقی از ادیان و مقایسه آنها با یکدیگر نکردم مسلمان نشدم، و اکنون می‌اندیشم که هیچ فردی پس از مطالعه ادیان و مقایسه آنها نمی‌تواند از پذیرش اسلام خودداری کند. البته ممکن است بعضی مردم به اندیشه من شک کنند، اما امروزه مردانی مانند کشیش کلیسای «سوت وارک» در انگلستان و دکتر «تیلیک» از ایالات متحده کاملاً تأیید می‌کنند که خداوند یکی است. و شاید هم یک روز غرب به این نتیجه برسد که از مسیحیت به اسلام روی آورده و به وسیله مسیحیت اسلام را دریابد. و این پذیرش شاید آنطوری که ما اسلام را می‌شناسیم نباشد.

اینجا در استرالیا زمینه بسیار خوبی برای تبلیغات اسلامی وجود دارد. محمد جان و بستر فعالیت‌های بسیاری انجام می‌دهد و هم اکنون ثمرات بسیاری به بار آورده است. تماس‌های شخص خود من به جمع معدودی از دانشگاهیان محدود می‌شود. در دانشگاه آنچه که قابل توجه است آنست که توسعه اسلام در غرب در سطح تحصیلکرده‌ها و روشنفکران است. البته مسیحیت هم خیلی از مردم را به مسیحیت می‌کشاند. اما این تأثیر موقت است و غالباً بعدها آنها که با تأیید سطحی مسیحیت را قبول کرده اند به طور کلی منکر خداوند می‌شوند. و یا آن چنانکه من در آفریقا مشاهده کرده‌ام مبلغین مسیحی عقاید اصلی قبایل را از آنها گرفته

و آن‌ها را با عقایدی مافوق تصورات و اندیشه‌هایشان آشنا و معتقد می‌سازند که نتایج آن بعدها رقت‌بار است.

اسلام بیشتر به طبقه روشنفکر نفوذ می‌کند. اکثر کسانی که مسلمان می‌شوند کسانی نیستند که در مدت کوتاهی مسلمان شده‌اند و این بسیار جالب است. زیرا که اگر کسی با اعتقاد راسخ و اندیشه و مطالعه چیزی را بپذیرد و از حقایق دعوت پیامبر ﷺ آگاه شود، سؤال‌های بعدی که پیش می‌آید اعتقاد او را راسخ‌تر و محکم‌تر خواهد کرد و دیگر هرگز گرد ادیان دیگر نخواهد گشت.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^ط

تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ [فصلت: ٤٢]

«هرگز از پیش و پس (گذشته و آینده) این کتاب حق، باطل نشود، زیرا فرستادهٔ خدای حکیم مقتدر است.»

موسی ای. کی. روچونگور^(۱)

(تانگانیکا)

در سال ۱۹۴۵ در یک کلیسای کاتولیک رم غسل تعمید داده شده و به نام ایوستاس نام گذاری شدم. در آن موقع پدر و مادرم مشرکینی بودند که به کلیسای کاتولیک رم علاقمند شده بودند. زیرا در منطقهٔ ما این مذهب خیلی رایج بود. اما می توان گفت: که من نمی توانم خود را یک کاتولیک بنامم.

به سال ۱۹۴۹ در ده سالگی به مدرسهٔ ابتدائی کاتولیک رم وارد شدم. در آنجا دروس معمولی ابتدائی و دروس مذهبی تدریس می شد. در این مدرسه تا سال ۱۹۶۰ مشغول بودم و از نظر تعلیمات مذهبی می توان گفت: که به یک زندانی بیشتر شبیه بودم. می گویم زندانی به خاطر این که در آنجا فرصتی برای مطالعه ادیان دیگر نداشتم.

اما در سال ۱۹۵۹ در درس تاریخ فرصتی یافتم تا کتاب های تاریخ مذاهب را مطالعه کنم، و اینجا بود که با تاریخ مسیحیت و اسلام آشنا شدم. این آشنائی مرا واداشت تا به طور عمیقی در بارهٔ اسلام مطالعه کنم. به هر حال هرگز نتوانستم یادداشت های دقیقی بردارم و لذا به مطالعهٔ خویش در مسیحیت تا آنجا که «لوتر» و هنری هشتم از کلیسای انگلیس جدا شدند ادامه دادم. در خلال آن که به مطالعات خویش ادامه می دادم به مسائل و سئوالات زیر برخورد کردم:

۱ - آیا عیسی مسیح خداست؟

- ۲- آیا مسئله تثلیث صحیح است و چگونه ثابت می‌شود؟
- ۳- آیا جهنم وجود دارد؟ آیا جایی برای استراحت و پاداش و یا جایی برای جزا و عذاب وجود دارد؟
- ۴- آیا پاپ آن قدرتی را که مورد ادعاست دارد؟ و اگر دارد چگونه است؟
- ۵- چرا کشیش‌ها می‌توانند اعترافات را گوش بدهند در صورتی که عیسی مسیح این کار را نمی‌کرد؟
- ۶- چرا تورات و انجیل مورد تفهیم مردم نیست؟
- ۷- آیا وجود تصاویر و علائم در انجیل مجاز است؟ و اگر نیستند چرا در کلیسا به کار می‌روند؟ (در کلیسای کاتلیک رم)
- ۸- چرا مریم مادر خداوند نامیده می‌شود در حالی که عیسی مسیح هرگز او را به این نام نخواند؟
- ۹- چگونه نان به صورت بدن مسیح درمی‌آید (آن چنانکه در کلیسا ادعا و عمل می‌شود) و در مراسم عشاء ربانی نان به شرکت کنندگان در مراسم داده می‌شود که بخورند تا در جسم آن‌ها عیسی مسیح عليه السلام ظهور کند.
- ۱۰- چرا ادعا می‌شود که پطرس مؤسس کلیسا بوده است؟
- خلاصه آن که چراهای زیادی سراسر وجود مرا در خود گرفته بود.
- چون دامنه دانش من محدود بود لذا برای یافتن جواب‌ها به کشیش مراجعه کردم. او سعی کرد جواب‌های مرا پاسخ گوید، اما هرگز جواب‌هایش مرا قانع نکرد و لذا به سئوال‌های خود همچنان ادامه دادم تا آن که به من گفتند: باید این سئوال‌ها را فراموش کنم و فقط به اعتقاد خود قانع باشم، زیرا این‌ها از اسرار هستند. اما من پس از آن به کلی مأیوس شده و همه اعتقادات خود را به فراموشی سپردم تا مدرسه‌ام پایان یافت. اما بی‌پرده باید بگویم: که من قبل از مطالعه تاریخ مذاهب، اسلام را دین شرک و مسیحیان پروتستان را همانند گوسفندان سرگردان تصور می‌کردم.

در اوایل سال ۱۹۶۳ با یک مسلمان آشنا و سپس دوست شدم. او چیزهای زیادی در باره اسلام برای من تعریف کرد. او سعی کرد تا به بهترین وجهی مسائل اسلامی را برای من توجیه نموده و مرا به اسلام جلب نماید، اما کوشش‌های او نتیجه‌ای نداشت. اگرچه او موفق نشد، اما باید بگویم: که در من عقاید مستحکم و استواری بوجود آورد. این مسائل و بحث‌ها هنگامی که من در سواحل دریاچه تانگانیکا بودم واقع شد اما بعداً به شمال عازم شدم و در آنجا با گروهی از مسیحیان که یکی از فرق مسیحیت (Watch - Tower) هستند تماس گرفتم تا سئوالات مرا پاسخ گویند.

این گروه از مسیحیان چون فهمیدند سئوالات عاقلانه‌ای مطرح می‌کنم کتابی در اختیارم نهادند که تحت عنوان (Let God be true) خیلی از مسائل را برحسب تورات و انجیل پاسخ گفته است. ضمناً در آنجا با مسلمان دیگری آشنا شدم و این دوست مسلمان به اعتقادات خویش بسیار پابند و مغرور بود. وقتی علت آن را پرسیدم، گفت: (من مذهب واقعی را پیروی می‌کنم. مذهب ما بسیار ساده است و هیچ نوع سر در گمی در آن وجود ندارد و ما مانند محمد ﷺ نیایش می‌کنیم. من به همین نحو با گروه مسیحیان و دوست مسلمانم در تماس بودم و روز به روز بیشتر سرگردان و حیران می‌شدم. روزی به دوست مسلمان گفتم که من باید مذهب را به طور کلی به دور بیاندازم تا بتوانم با خود در صلح باشم. با شنیدن این جمله دوست مسلمان من پرسید. چرا؟ گفتم: من از این همه حیرت و سرگردانی خسته شده‌ام و هر مذهبی که با آن روبرو می‌شوم پر از مسائل تعجب‌آور و سئوال‌های بی‌جواب است. با این جمله او ترغیب شد تا بیشتر در باره اسلام با من گفتگو کند و بدین طریق روز بروز علاقه من به اسلام بیشتر شد و حدود سه ماه با آن دوست مسلمان در تماس بودم تا این که از هم جدا شدیم.

پس از ترک آن دوست مسلمان، تمام گفتگوهای را که با او داشتم مرور کردم و در اندیشه آن تفکرات بودم تا این که در ژانویه ۱۹۶۴ با یک مسلمان تحصیلکرده دیگری آشنا شدم و با او به مباحثه و گفتگو پرداختم و لذا تحسین من نسبت به اسلام بیش از پیش

برانگیخته شد و دیگر به کلیسا نرفتم. و در حدود یک ماهی که در آنجا بودم پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که در آئین اسلام حقایق بسیاری وجود دارد.

در ۲۳ فوریه ۱۹۶۴ اعلام نمودم که به علت ضد و نقیض هائی که در کلیسای کاتولیک یافته‌ام به دین اسلام مشرف خواهم شد. اعلام نمودم که اصول کلیسای رم براساس تورات و انجیل که باید مورد پیروی آن‌ها باشد نیستند. و از همه مهمتر این که عشق و علاقه و ستایش خداوند مضحک و سه‌گانه برایم مشکل شده بود و لذا من بهترین دین را که اسلام است پیدا کرده‌ام. مسلمانان هر چهار کتاب آسمانی را که از خداوند نازل شده است می‌پذیرند، و نیایش آن‌ها مانند پیامبران است. این دین در اصول و اعتقادات تحریف نشده است، و بالاتر از همه آن که در اسلام فقط خداوند، واحد و بی‌شریک و مورد ستایش است. در اسلام تمام پیامبرانی که از سوی خداوند نازل شده اند مورد قبولند و در مسجد هیچگونه پیکره و یا تصویری برای تقدیس و ستایش وجود ندارد.

بنابراین، در آن روز در برابر گروهی از مردم، مسلمان شدم و نام موسی و پیروی از محمد ﷺ را برگزیدم و سرباز اسلام شدم.

چند کلمه در مورد اسلام

اسلام محتوی راهنمایی خداوند برای بشریت است. اسلام مذهب قوم مشخصی نیست و به سرزمینی خاص تعلق ندارد. همه پیامبران خدا در هر زمان و هر مکان همین آئین را بر مردم ندا می‌دادند. آخرین و جدیدترین گفتار این آئین بر محمد ﷺ نازل شد. او مأموریت و رسالت خود را به بهترین وجهی ادا نمود و تمدنی را برپایه اسلام بنا نهاد. سپس **اعرابی** وارث این ایدئولوژی شدند که تحت عظمت آن از جهل و عقب‌ماندگی به قدرت جهانی تبدیل شدند که همه بر عظمت و شکوه آن اذعان دارند. این آئین از عربستان به مردم دیگر و سرزمین‌های دیگر گسترش یافت. هنگامی که اعراب در وظیفه خود نسبت به خداوند کوتاهی و بی‌توجهی کردند، مردمان دیگری پیشی گرفته و پرچم اسلام را برافراشتند. مصری‌ها، اسپانیائی‌ها، سلجوقیه، اکراد، بربرها، ترک‌ها، هندی‌ها، مغول‌ها... به اسلام روی آوردند و پرچم اسلام را برافراشته و به خدمت اسلام همت نمودند. و نامی از خویش بر جای

گذاشتند. اسلام در انحصار مردم بخصوصی نیست بلکه این آئین، مذهب بشریت است. کسی چه می‌داند که چه وقت مردم شرق و غرب مسلمان خواهند شد. اما شاید روزگاری هم آن‌ها پرچمداران اسلام و پیشتازان تحولات و انقلاب‌های جهان قرن بیستم باشند.

* ای نسل‌های جدید باز آئید و ستیز در راه حقیقت را فریاد دهید.

باز آئید و پرچم آئین شکست‌ناپذیر را برافرازید.
باز آئید و با زندگی خود بر شکاف‌های عمیق بین انسان‌ها پل‌های استواری بنا کنید و کینه و نفرت را محو نموده و به پیش بتازید.

﴿أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
 يُرْجَعُونَ﴾ ﴿آيا (کافران دینی) غیر
 دین خدا را می طلبند و حال آن که هر که در
 آسمان و زمین است خواه ناخواه مطیع فرمان
 اوست﴾. [النساء: ۸۳]

اچمد - ام. هاین کمپ^(۱)

احساس یک نوکیش

مسلمان شدن بسیار آسان است. چون نه تشریفات عریض و طویلی دارد و نه موعظه‌های
 مطولی در آن ملحوظ است. یک شهادت کوتاه و ترجیحاً در انظار گروهی از مسلمانان، تنها
 لازمهٔ مسلمان شدن است. آن که مسلمان می شود باید بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد
 أن محمداً رسول الله». یعنی «من شهادت می دهم که کسی جز خداوند شایستهٔ نیایش و
 تکریم نبوده و محمد رسول اوست». با این شهادت هر کس می تواند مسلمان شود و به
 خواست خداوند تعالی گردن نهد و محمد ﷺ را به عنوان رسول الله قبول کند.
 بنابراین، تشهد یک مسلمان را از کافر جدا می کند. و این یک اصل مسلم اسلام و پایهٔ
 دین است در این هنگام مسلمانان دیگر، برای نوکیش مسلمان دعا می کنند و با او روبروسی
 می نمایند و سپس نوکیش مسلمان فصل جدیدی از زندگی را به موجب احکام اسلام آغاز
 می کند و تمام گناهان او بخشوده می شوند.
 برحسب تجربه، نوکیشانی که مسلمان می شوند به وسائل مختلف و تحت دلائل
 گوناگونی به اسلام روی می آورند. بعضی از آنها پس از مطالعات دقیق قرآن و سنت و
 حدیث مسلمان می شوند. بعضی دیگر پس از پایان یک دورهٔ تحقیقی در مقایسهٔ ادیان به این

آئین می‌گروند. وعده‌ای دیگر صرفاً به خاطر عدم رضایت از ادیان دیگر به این دین مشرف می‌شوند. و حتی بعضی به دلایل شخصی این دین را می‌پذیرند. بندرت اشخاصی هم یافت می‌شوند که می‌خواهند جهان اسلام را به هزینه مسلمان گردش کنند و صرفاً از مسلمانان تقاضا می‌کنند تا آن‌ها را در این راه مساعدت کنند. دلیل هرچه که باشد باید توجه داشت که به هر حال به نحوی عشق و علاقه - کم یا بیش - در این تصمیمات مؤثرند و یک نوکیش مسلمان به نوعی تحت تأثیر اسلام واقع می‌شود. اما به هر حال یک مسلمان زمانی می‌تواند واقعاً مسلمان شود که با تعلیمات اسلام در حد قابل قبولی آشنا شده و مسلمان خوبی شود. به علاوه هر نوکیش مسلمان در ابتدا دچار مشکلاتی است و باید توسط برادران دیگر مسلمان مساعدت شود تا بتواند مشکلاتی را که با آن روبرو شده حل کند.

حال باید دید مشکلاتی که یک نوکیش با آن روبرو می‌شود چیست؟ مسلمان شدن در یک اجتماع غیر مسلمان به منزله یک انتحار اجتماعی است. زیرا اعتراضات خانواده و خویشان و دوستان موانعی در زندگی نوکیشان بوجود می‌آورد. موقعی که من رسماً مسلمان شدم، ابتدا خانواده‌ام در این مسئله با من گفتگو کردند. بعضی از آن‌ها مخالف بودند، ولی بعضی از آن‌ها مانند خواهر عزیزم مسئله را خیلی آزاد منشانه تلقی نموده و فقط دعا کردند تا خداوند مرا در آئین جدیدم راهنمایی نموده و آرامش و رضایت بیشتری برای من فراهم سازد. احکام و مقررات و سنن آئین جدید باید در زمان کوتاهی آموخته شود. با وجود این که اسلام ساده و زیباست مع الوصف در اول عمل کردن به آن مشکل است. من خیال می‌کنم که در نخستین روزهای قبول آئین جدید باید یک نسخه از قرآن و سایر کتب لازم را در اختیار نوکیشان قرار داد تا آن‌ها به دنبال تهیه آن‌ها وقت زیادی تلف نکنند.

بعضی از نویسندگان ممکن است که در بدو قبول آئین اسلام اطلاعات زیادی در مورد اسلام نداشته باشند. و چون بعضی از آن‌ها خیلی احساساتی هستند ممکن است اشتباهاتی بکنند.

نام جدید - انتخاب نام جدید برای یک نوکیش هم مسئله‌ای است. چون بعضی از اسامی در بعضی نقاط بسیار مشهور و در بعضی نقاط قابل قبول نیستند. بعضی از نوکیشان ترجیح

می دهند که نام جدید خود را به کار برند، در حالی که بعضی دیگر میل دارند نام قبلی آن‌ها همیشه حفظ شده و نام جدید خود را فقط در زمانی که در میان مسلمانان هستند به کار برند. مسائل حقوقی نام جدید مسئله‌ای نیست. اسامی بسیار معروف مانند محمد یا احمد مشکلاتی بوجود نمی آورد.

نیایش - نیایش در اسلام با نیایش در سایر ادیان بسیار متفاوت است. چون در اسلام روابط کشیشی وجود ندارد لذا نیایش‌ها به صورت یک جد و جهد جماعتی هستند و نه یک وظیفه شخصی در حالی که نیایش در مسیحیت بهتر است در خلوت و تنهایی باشد، در اسلام ترجیح داده می شود تا در جماعت باشد. چون نیایش امر نامقبول و غیر صحیحی نیست که در تنهایی صورت گیرد، و چون همه در یک موقع مشخص و باهم نیایش می کنند. بنابراین، مسئله تظاهر و ریا مطرح نیست و لذا سادگی نماز واقعاً اعجاب‌انگیز است.

فراگیری نماز وقت زیادی نمی گیرد. در آغاز راه‌های ساده‌ای برای نوکیشان پیشنهاد شده است. تلفظ صحیح لغات عربی در نماز لازم است، اما فراگیری آن زیاد هم مشکل نیست و هر کس با استعداد متعارف می تواند در مدت کوتاهی آن را بیاموزد. مثلاً در مورد خود من در همین اواخر بود که یک عالم مذهبی زحمت کشید و تلفظ صحیح کلمات نماز را به من آموخت و لذا حال خیلی بهتر می توانم کلمات نماز را ادا کنم. قرائت قرآن برای نوکیشان در فراگیری تعلیمات اسلام بسیار مفید است. من احساس می کنم که به دلایل روشن، عربی باید زبان ملی تمام ممالک اسلامی باشد. در ابتدا من هنگام نماز زودتر از همه از سجده برمی خواستم در حالی که هنوز سایرین در سجده بودند و یا بالعکس خیلی دیر سر از سجده برمی داشتم و با سایرین هماهنگ نبودم. اگرچه مسلمانان دیگر در صفوف در تصحیح من کوشش داشتند، اما به هر حال مدتی طول می کشد تا نوکیشی بتواند خود را با حرکاتی که در نماز انجام می شود آشنا و هماهنگ نماید. البته مسئله لباس زیاد مهم نیست. زیرا در صفوف نماز نوع بخصوصی از لباس تجویز نشده است.

دانش اسلامی - پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دانش بجوی حتی اگر در چین باشد»^(۱). با این فرمایش پیامبر ﷺ کسب دانش و فضیلت از وظایف هر مسلمان است. اما برای یک نوکیش مسلمان وظیفه مهم‌تری است.

برای کسب دانش و فضیلت به چه کسی باید مراجعه کرد؟ بیشتر نوکیشان مسلمان وظیفه خود می‌دانند تا برای کسب فضائل و فرهنگ اسلامی به کشورهای اسلامی سفر کنند و در آنجا در میان مسلمانان دیگر فضائل اسلامی را در عمل فرا گرفته و تجربه نمایند و از مشورت آن‌ها بهره‌برداری نمایند. پاکستان یکی از کشورهایی است که در کسب فضائل و معارف اسلامی فرصت‌های عالی فراهم ساخته است. و آن در صورتی است که بدانیم به کجا باید مراجعه شود. ما مردم این سرزمین را به عنوان برادران و خواهران بزرگتر می‌نگریم و برای راهنمایی و مساعدت به آن‌ها چشم می‌دوزیم. برای شناخت دین و آئین، اسلام تنها راه فهم و استدلال است. تبلیغات اسلامی شاید در اکثر کشورها امکان‌پذیر نباشد، اما از طریق کسب فضائل و دانش و فرهنگ اسلام و عمل به آن‌ها توسط مسلمانان می‌توان اسلام را در تمام نقاط جهان گسترش داد.

نمونه‌های زنده - گرچه عجیب به نظر می‌رسد، اما آن‌ها که مسلمان زائیده شده اند گاهی برای پند و راهنمایی به نوکیشان روی می‌آورند و آن‌ها را نمونه‌های زنده خوبی از اسلام می‌دانند. بنابراین، نوکیشان گاهی به عنوان مسلمانان برتر شناخته می‌شوند و لذا باید پنج وعده نماز را بدون هیچگونه کاهلی انجام دهند و در کسب فضائل و معارف اسلامی سعی و کوشش نمایند. در حالی که نوکیشان درست برعکس آن احساس می‌کنند. زیرا که آن‌ها در درون خود چنین تصور دارند که مسلمان‌های با تجربه‌تر باید در رهنمود و ارشاد آن‌ها سعی بیشتری داشته و نمونه‌های ارزنده‌تری باشند تا نوکیشان مسلمان بتوانند بر حسب رفتار و اعمال آن‌ها خود را بسازند.

۱- این حدیث رسول الله ﷺ نیست، و علمای اسلام بر موضوع و ساختگی بودن آن اتفاق دارند. اما در طلب علم احادیث صحیح فراوانی آمده است ولی نص این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و سلم ثابت نمی‌باشد. [مصحح]

برادری اسلامی - بزرگترین هدیهٔ اسلام به بشریت برادری جهانی است. همین برادری جهانی برای مسیحیان و یهودیان که دست به فتح کشورهای اسلامی یا زیده اند بزرگترین موانع را بوجود آورده است. سلام و درود مسلمانان در کلمه «السلام علیکم» خلاصه می شود که تمام مسلمانان را به یگانگی و اتحاد دعوت می کند. این درود و تهنیت مشترک، احساس یگانگی و برادری را در میان آنها توسعه بخشیده و تمام اختلافات زبان و نژاد و منطقه و ملیت را محو می نماید. برادری اسلامی چیز واقعی و پر معنائی است که هر نوکیش مسلمان باید بر آن تأکید نماید. و چنانکه مشهود است هیچ مذهبی و یا هیچ جامعه ای نتوانسته است میلیون ها مردم جهان را این چنین بهم نزدیک کند.

در این مقاله کوتاه من سعی داشتم تا بعضی مشکلاتی را که نوکیشان مسلمان با آنها روبرو می شوند بیان کنم. و اشاره کنم که اگر بعضی از نوکیشان، میهمان نوازی مسلمانان را مورد انتقاد قرار داده اند و برادری جهانی اسلام را استهزاء نموده اند، از روی نادانی و یا شاید برای مقاصد و نیت شخصی بوده است. گو این که این مختصر از ایجاد پل های جدیدی برای ایجاد ارتباط بین نوکیشان و آنها که از ابتدا مسلمان بوده اند قاصر است معذک من صمیمانه سعی کردم تا آن طرف قضیه را هم به هر ترتیب روشن کنم. و با تمام قصور، امیدوارم که خداوند توفیق عنایت فرماید تا همه ما، مسلمانان بهتری باشیم.

دکتر عبدالکریم ژرمنوس^(۱)

چرا من اسلام را پذیرفته‌ام؟

در یک روز بارانی در کودکی مجله مصوری را مطالعه می‌کردم. حوادث جاری و افسانه‌ها و توضیحات در باره کشورهای دور دست در صفحات آن به چشم می‌خورد. مدتی هم چنان به صفحات پرنقش و نگار این مجله نگاه می‌کردم. ناگهان یک تصویر کننده کاری چوبی نظر مرا به خود جلب کرد. در آنجا عکسی بود که خانه‌هایی را با سقف‌های مسطح که تک تک، گنبدهایی از میان آن‌ها سر – به آسمان تیره کشیده و با هلال‌هایی زنده‌تر جلوه‌گر می‌شدند نشان می‌داد. سایه مردمی که در روی سقف‌ها نشسته و در جامه‌های جالبی آراسته شده بودند در زمینه این عکس به چشم می‌خوردند. این عکس تخیلات مرا برانگیخت. زیرا با مناظر معمولی اروپا خیلی متفاوت بود. منظره‌ای از مشرق عربستان با یک نقال که در آن به داستان‌سرایی مشغول بود و عده‌ای در اطراف آن به داستان او گوش فرا داده بودند. آن منظره نقاشی به قدری طبیعی بود که من با نگاه آن می‌توانستم صدای دلنواز نقال را همراه با سایر شنوندگان در صحنه نقاشی بشنوم. در حالی که در آن موقع من یک جوان شانزده‌ساله‌ای بودم که در یک **مبیل** راحتی در یوگسلاوی غنوده و به آن عکس و نقاشی در آن خیره شده بودم. من در آن موقع احساس غیر قابل تحملی داشتم تا بدانم نوری که در آن عکس و تصویر آن چنان با تاریکی ستیز می‌کند چه نوری است.

بعدها به آموختن ترکی پرداختم. و به زودی دریافتم که در ادبیات ترکی فقط تعداد قلیلی کلمات ترکی وجود دارد. یعنی اشعارشان با لغات فارسی و نثرشان با لغات عربی آمیخته شده است. و لذا مصمم شدم که هر سه را فراگیرم تا بتوانم در آن عالم روحانی که چنان نور درخشانی بر بشریت تابانیده است سیر کنم.

اولین برخورد، در یک تعطیل تابستانی فرصتی بود تا به یکی از کشورهای همجوار شرقی بروم. به زودی پس از استقرار در هتل بر آن شدم تا برای آشنائی با زندگی مسلمانان به بیرون از هتل بروم و با زبان ترکی که فقط از طریق گرامر با آن آشنا شده بودم بیشتر آشنا شوم.

شب بود و در روشنایی ضعیف خیابان‌ها به یک قهوه‌خانه کوچکی رسیدم که صندلی‌های حصیری کوتاهی دور تا دور چیده شده بود و چند نفری آنجا نشسته و مشغول نوشیدن قهوه بودند. آن‌ها شلوارهای معمولی گشادکردی به تن داشتند که کمر آن را با کمر بند پهنی بسته و خنجرها را در آن محکم کرده بودند. عمامه‌ها و پوشش آن‌ها که عجیب و غریب می‌نمود قیافه‌ای سبعمانه به آن‌ها داده بود. با قلبی که می‌طپید وارد قهوه‌خانه شدم و به آرامی در گوشه‌ای خلوت نشستم. آن‌ها که در آنجا نشسته بودند با چشمانی جستجوگر به من خیره شدند و ناگهان به یاد داستان‌هایی افتادم که در آن‌ها از کوتاه‌نظری مسلمانان داستان‌ها گفته شده بود. متوجه شدم که آن‌ها در باره‌ی من صحبت می‌کنند. تخیلات بچگانه‌ام مرا به وحشت انداخت و چنان تصور کردم که آن‌ها خنجرهای خود را برای من که مزاحم خلوت آن‌ها شده‌ام بیرون خواهند کشید و آرزو می‌کردم که ای کاش می‌توانستم از این محیط وحشت‌زا بیرون روم اما جرأت آن را نداشتم.

پس از چند دقیقه پیشخدمت جلو آمد و در حالی که یک فنجان قهوه معطر در برابرم می‌گذاشت به گروه وحشتناکی که در آنجا نشسته بودند اشاره کرد. من با اضطراب به آن طرف نگاه کردم و دیدم که یکی از آن‌ها با احترام بر من سلام کرد و لبخند دوستانه‌ای بر لب آورد.

من با کمی درنگ بزور لبخندی بر لب آوردم. دشمنان تخیلی با اطمینان برخاسته و به طرف میز کوچکی که من در آن نشسته بودم آمدند. در قلب لرزانم با خود گفتم! آیا آن‌ها مرا بیرون خواهند انداخت؟

آن‌ها سلام دیگری گفتند و در اطراف من بر روی صندلی‌ها نشستند. یکی از آن‌ها سیگاری تعارف کرد و در زیر نور ضعیف متوجه شدم که در پوشش جنگجویانه آن‌ها روح مهربانی و میهمان‌نوازی پنهان است. به خود جرأت داده و با زبان ترکی شکسته و بسته با آن‌ها صحبت کردم. و این عمل من مانند جادویی بود که آن‌ها را شکوفا نمود و چهره‌هایشان را باز و پرتبسم کرد و آن‌ها به جای عداوتی که در تخیلاتم ساخته بودم، مرا به

خانه‌هایشان دعوت کردند و به جای زخم خنجرهائی که در خیال از آنها می‌خوردم، نهایت لطف را نسبت به من ظاهر کردند. و این اولین برخورد من با مسلمانان بود.

سال‌ها از آن تاریخ گذشته است. و طی این سال‌ها حوادث پربار و مسافرت‌های زیاد و تحقیقات زیادی کردم و در هریک از این سال‌ها دیدنی‌های شگرفی در برابر دیدگانم ظاهر شدند. تمام کشورهای اروپائی را دیدم و در دانشگاه استانبول تحصیل کرده و زیبایی‌ها و آثار تاریخی آسیای صغیر و سوریه را با تحسین و شگرفی ستودم و زبان‌های فارسی و ترکی و عربی را آموخته و در دانشگاه بوداپست کرسی مطالعات اسلامی را به دست آوردم. تمام این دانش و فضیلت خشک که در طی قرون انباشته شده است و تمام هزاران صفحه از کتاب‌هائی که خواندم هیچیک عطش سوزان مرا فرو نشانند. من سرنخ را در کتاب‌ها به دست آوردم اما هنوز برای باغ همیشه بهار تجربه مذهبی حسرت داشتم. مغز من اقناع شده بود اما روح هنوز تشنه کام بود. میایستی هرچه فرا گرفته بودم از خود دور می‌کردم تا بتوانم مجدداً آنها را از راه تجربه فراهم آورم باید مانند آهن خام در آتش بسوزم و گداز آتش را به جان بخرم دوباره سرد نشده و فولاد آب دیده شوم.

یک خواب - شبی محمد پیامبر ﷺ در برابر من ظاهر شد. ریش بلندی با حنا قرمز شده بود. جامه‌های او ساده اما بسیار دلسپند بود و رایحه مطبوعی را در فضا می‌پراکند. چشمانش با نوری پرفروغ می‌درخشیدند، و در آن حال مرا خطاب کرده و با صدائی مردانه گفت: چرا غمگینی؟ راه مستقیم در برابر تو است. با اعتمادی راسخ و با نیروی ایمان در آن گام بردار که بسیار هموار است. و من در تب و تاب آرزومندانه خواب و خیال به عربی گفتم: ای پیامبر خدا! برای تو که در ورای بود و نبود و برای تو که بر تمام دشمنان فائق شده‌ای و برای تو که وحی آسمانی، تو را در مسیر این راه قرار داده و کوشش‌ها و تلاش‌های تو را با عظمت و شکوه بهره‌ور کرده است، آسان است.

اما من هنوز باید در تب و تاب و اعتکاف باشم، و که می‌داند که کی خواهم توانست

آرامش بیابم؟

او بر من خیره شده و به فکر فرو رفت و بعد از مدت کوتاهی دوباره سخن آغاز کرد. عربی او چنان روشن بود که هر کلامش مانند زنگ نقره‌ای صدا می‌داد. این زبان پیامبرانه که فرامین خداوند را ندا می‌داد هنوز به طور تحمل‌ناپذیری بر سینه من سنگینی می‌کند.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا ۝ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۝ وَخَلَقْنَاكُمْ ۝ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا ۝

نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۝﴾ (النبا: ۶ - ۹) «آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟ و کوهها را میخهای زمین قرار ندادیم؟ و شما را به صورت زوجها آفریدیم. و خواب شما را مایه آرامشان قرار دادیم».

سپس من فریاد کردم که من نمی‌توانم بخوانم. من نمی‌توانم مسائل اسرار نهران و غیر قابل کشف را حل کنم. ای محمد! ای پیامبر خدا مرا یاری کن، مرا یاری کن. سپس فریادی که گلویم را گرفت خواب مرا قطع کرد و با سنگینی خواب و توهمی که سراسر وجودم را فرا گرفته بود در غلطیدم و از خشم پیامبر ﷺ، ترس و وجودم را احاطه کرده بود. و سپس احساس کردم که به ژرفنایی فرو افتاده‌ام و ناگهان از خواب بیدار شدم. خون در شقیقه‌هایم از شدت جریان ضربه می‌زد و بدنم غرق غرق شده بود و تمام مفاصل بدنم را درد فرا گرفته بود. سکوت مرگباری مرا احاطه کرده و بسیار غمگین و تنها شده بودم.

روز جمعه بعد در مسجد جامع با شکوه دهلی منظره عجیبی را شاهد بودم. یک غریبه رنگ پریده با موهای سپید که توسط بعضی از پیرمردها راهنمایی می‌شد به داخل صف مردم می‌آمد.

من لباس هندی بر تن و کلاهی بر سر داشتم و نشان‌های ترکی که توسط سلاطین قبلی به من هدیه شده بود بر سینه‌ام قرار داشت. تمام آن‌ها که در صف‌های نماز بودند با تعجب به من خیره شده بودند. گروه ما به طرف منبر گام برمی‌داشت که اطراف آن را علما و پیرمردها فرا گرفته بودند. همه با سلام‌های گرم ما را پذیرفتند. من نزدیک منبر بر زمین نشستم و روبروی من منظره با شکوه کنده کاری‌های جلو مسجد به چشم می‌خورد.

لحظه با شکوه - اذان شروع شد و مکبرها در جاهای مختلف ایستاده و لحظات سجده و رکوع را با صدای الله اکبر اعلام می‌کردند. حدود چهار هزار نفر مانند سربازان با صدای الله

اکبر به رکوع و سجود می رفتند و نیایش می کردند و در کمال اخلاص دعا می خواندند. من در میان آن‌ها بودم. و لحظه با شکوهی بود. پس از خطبه، عبدالحی دست مرا گرفته و به طرف منبر راهنمایی نمود.

آن لحظه با شکوه فرا رسیده بود. در جلوی پله‌های منبر ایستاده بودم و گروه عظیم مردم به من خیره شده بودند. هزاران نفر عمامه بر سر به طرف چمن پر از گل برگشته و به طرف من زمزمه‌ای سر داده بودند. تمام علمای ریش سفید دور من جمع شده و با چشمانی تشویق آمیز بر من مینگریستند... آن‌ها به من ثبات قدم و نیرو می دادند و من به آهستگی تا پله هفتم بالا رفتم. از آنجا به جمعیتی که مانند دریا موج می زد نگریستم. تمام جمعیت به من خیره شده بودند و به نظر می رسید که تمام صحن مسجد به حرکت درآمده است. بعضی از آن‌ها که نزدیک منر نشسته بودند می گفتند: «ما شاء الله» و از چشمانشان نور محبت و لطف ساطع بود.

من به عربی چنین آغاز کردم:

«أیها السادات الکرام...»

(من از سرزمین دور دستی به اینجا آورده‌ام تا با فضائلی که در وطنم نمی توانستم به آن‌ها دست یابم آشنا شوم. من برای الهام گرفتن از شما به این سرزمین آمدم و شما به ندای من پاسخ گفتید).

سپس سختم را این چنین ادامه داده و از نقشی که اسلام در تاریخ جهان ایفا نموده است و معجزاتی که خداوند به دست پیامبرش به ظهور رسانده صحبت کردم.

من سیر قهقرائی مسلمانان امروز را بیان نموده و گفتم: که چگونه امروز مسلمانان جهان خواهند توانست خود را از این قهقرا نجات داده و در سیر تکاملی و شکوفائی قدم نهند. به آن‌ها گفتم: که همانطور که مثل معروف مسلمانان است همه چیز در دست خداوند است. اما در عین حال قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرعد: ۱۱). «بی گمان پروردگار وضعیت هیچ قومی را دگرگون نمی کند تا آنکه رویه و حالتی را که در خودشان است، تغییر دهند».

من سخنرانی خود را در پیرامون توضیح این آیه ادامه دادم و با ستایش زندگی پرتقوی و اعتکاف و مبارزه و با ضعف و زبونی خاتمه داده و نشستم. و با صدای الله اکبری که از همه جا به گوش می رسید به خود آمدم. هیجان و غلیان جمعیت آنقدر عظیم بود که من چیزی دیگری جز آن به یاد ندارم. فقط یکی از دوستان به نام اسلام مرا صدا کرده و دستم را گرفت و از مسجد خارج نمود.

از او پرسیدم چرا عجله می کنی؟ عده زیادی در آنجا جمع شده بودند و مرا در آغوش می گرفتند. عده بسیاری از مردم فقیر و محروم به من چشم دوخته بودند و می خواستند که من آن ها را دعا کنم و همه می خواستند بر سر من بوسه زنند. با خود می گفتم: خدایا اجازه نده که این مردم فکر کنند من بالاتر از آن ها هستم. من یک کرم در میان انبوه کرم ها هستم که در زمین غوطه می خورند و به دنبال نور هستند، درست مانند بقیه مخلوقات عاجز و مفلوک. امیدها و آرزوهای آن مردم بیگناه مرا شرمسار کرده بود. به طوری که حالتی داشتم که گوئی دزدی کرده و یا کلاه برداری نموده ام. و با خود فکر می کردم که به راستی حکومت بر چنین مردم بیچاره و درمانده ای در مقام مسئولیت های اجرائی مملکت، و در برابر اعتماد آن ها، در برابر امید مساعدت و کمک، و در برابر آن ها که فکر می کنند آن مقام مسئول، برتر و بالاتر از آن ها است چه مسئولیت بزرگ و خطیری است.

به هر حال، اسلام مرا از آغوش برادران رهانید و با در شکه ای به منزل برد. روزهای بعد، هر روز تعداد زیادی برای تبریک گفتن آمدند و مرا و چنان مورد لطف و عطف و محبت خود قرار دادند که همه عمرم هیچگاه محبت و الهامات آن ها را فراموش نخواهم کرد.

اچ - اف - فیلوز^(۱)

(انگلیس)

چرا اسلام را برگزیدم

من بیشتر زندگیم را در نیروی دریائی سلطنتی گذرانده‌ام که شامل خدمت دریائی در جنگ‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ بوده است و در هردو جنگ شرکت داشته‌ام. هیچکس در دریا حتی با تکنولوژی و ماشین آلات مدرن امروز هم از دست قدرت و نیروی طبیعت نمی‌تواند فرار کند، مثال ساده این ادعا مه و تند باد است. در موقع جنگ البته خطرات بیشتری هم هست. کتابی در زندگی دریائی هست که دائماً مورد استفاده قرار می‌گیرد و نام آن (مقررات ملکه و دستورالعمل‌های فرماندهی دریائی) است. این کتاب وظایف هر افسر و یا هرد فرد را تعریف می‌کند و جوایز رفتار خوب و مقررات حقوق و مستمری را مشخص می‌نماید. همچنین تنبیهات حد اکثر را برای تخلف از فرماندهی و مقررات دریائی و تمام موارد خدمتی روشن می‌کند. با رعایت این مقررات و دستورالعمل‌ها عده زیادی توانسته اند با یکدیگر همبستگی کامل ایجاد نموده و یک دوران خدمتی منظم و رضایت‌مندی را ادامه دهند. اگر بتوانم دور از تشبیه چنان مثلی بزنم و اگر بی‌حرمتی به قرآن نباشد، قرآن‌کریم هم یک چنین کتابی است که در سطح عظیم و مقیاس متعالی تری عمل می‌کند. این کتاب دستورات خداوند است که برای هر زن و مرد و کودک در جهان نازل شده است.

اکنون یازده سال است که خود را به پرورش گل‌ها مشغول کرده‌ام. این شغل هم راه دیگری است که در آن وابستگی انسان به خداوند را به خوبی می‌توان مشاهده نمود. در این شغل اگر کسی برحسب مقررات خداوند عمل کند، خداوند او را در پرورش گل‌هایش مساعدت می‌کند و اگر مقررات او را رعایت نکند، گل‌ها از بین می‌روند و این است سزای آن که مقررات او را منظور نمی‌کند. ملاحظه نموده اید که اشخاص تحصیلکرده‌ای برای پیش‌بینی وضع هوا تربیت می‌شوند، اما در موارد بسیاری پیش‌گوئی آن‌ها غلط از آب درمی‌آید.

لزوم اسلام - من معتقدم که قرآن کریم کلام خداوند است و معتقدم که او محمد، رسول الله ﷺ را برای توضیح کلام خود به جهانیان فرستاده است. اسلام زندگی بشر در روی زمین را هماهنگ می‌سازد. قرآن ساده و روشن است و از هرگونه سخن مشکلی که قابل باور نباشد مستثنی است. شکل نیایش در اسلام انعکاسی از صمیمیت و صداقت است. ولی در مسیحیت با وجود این که ممکن است فردی در خانواده مسیحی زائیده شده و با آن آئین پرورش یافته باشد باز هم باید مدت‌ها وقت صرف کند تا بتواند مواردی را که عمل می‌کند بفهمد. باید بگویم که در مورد خودم این اعتقاد از درون خودم زائیده شده و با وجود این که در مورد اسلام هر سئوالی داشتم پاسخ داده شده ولی هرگز کسی به من نگفت که مسلمان شوم.

اصول ابتدائی مسیحیت و اسلام هردو یکسانند و لذا آزمایشات دیگری لازم است. زیرا مارتین لوتر با اعتقاد بر این که مسیحیت باورهای شرک آمیز بسیاری را هنوز در خود حفظ کرده است انقلابی را آغاز کرد که به تشکیل کلیسای پروتستان منجر شد. سپس ملکه الیزابت اول هنگامی که کشور خود را در برابر اسپانیائی‌های کاتولیک رومی در تهدید دید، و از طرفی چون اروپای مرکزی هم مورد تهدید امپراطوری عثمانی قرار گرفته بود، لذا علل وجود و ظهور اسلام را با علل ظهور پروتستانیزم یکسان تصور نمود. زیرا که این هردو آئین بر علیه بت پرستی قیام کرده بودند.

اما در عین حال، چنین به نظر می‌رسد که مارتین لوتر در آن موقع مطلع نبوده است که حدود نه قرن پیش از او محمد را اصلاح و تکمیل نمود. معذک اصلاح طلبی‌های مارتین لوتر در نظام کلیسائی کاتولیک تمام عوامل شرک آمیز و تشریفات مربوطه را از بین نبرد. کاری که در واقع مارتین لوتر انجام داد دامن زدن به یک دوره خشونت و ناآرامی بود که تا حدودی اکنون هم ادامه دارد. جالب است که بدانیم هنگامی که تفتیش عقاید اسپانیا در اوج خود بود اسلام روح صلح و آرامش را به مردم نشان داد و ترک‌های مسلمان در اسپانیا به یهودیان پناهندگی دادند.

اعتقادات مسیحی - حضرت مسیح گفت که ما باید ده فرمانی را که خداوند به موسی در کوه سینا نازل نمود رعایت کنیم. فرمان اول آن بود که (من خدا هستم، خدای شما، شما خدائی جز من ندارید) این دستور بعدها با عقیده کفار مخلوط شده است. به طوری که وفادار بودن به حضرت مسیح از وفادار بودن به خداوند پر ارزش تر می نمایاند، زیرا حضرت مسیح از وفادار بودن به خداوند پر ارزش تر می نمایاند، زیرا حضرت مسیح در روز رستاخیز برای ما شفاعت خواهد کرد. با وجود این مسیحی ها باورش اینست که حضرت مسیح خود خداوند است که به صورت انسان در آمده است و در قالب انسان ظهور کرده است. اما تفکر من از خداوند همیشه آن بوده است که او همواره بندگان خویش را هدایت می کند و بخشاینده و مهربان و عادل است. بنابراین، بشر می تواند کاملاً مطمئن باشد که با عدالت تمام مورد قضاوت قرار خواهد گرفت و تمام موارد تخفیف در جرم و گناه بندگان منظور خواهد شد.

در این زندگی هر کس باید باور داشته باشد که مسئول اعمال خویش خواهد بود. فرض کنید حسابدار هستید، اگر حساب سازی کنید به زندان می روید. و اگر مثلاً در رانندگی در یک جاده پرپیچ و خم سرعت مناسب را رعایت نکنید دچار حادثه خواهید شد. و اگر در این موارد شخص دیگری را ملامت نموده و کسی را جز خود مسئول بدانید احمقانه است. همچنین من اعتقاد ندارم که ما بندگان خدا از مادر، گناهکار و دردمند زائیده می شویم. عقیده دارم که هر بنده خدائی مایل است که هم نوعان خود را خشنود و راضی کند، مگر این که طرف مقابل در مواردی از این اصل مسلم عدول کند. بچه ها عقاید پدر و مادر و معلم را ارزش می نهند و افراد بالغ، نظرات آنها را که در مسند اختیارات و بالاتر از آنها هستند ارجح می گذارند و همه مردم از خدمت به همسایگان لذت برده و مشعوف می شوند. البته در مواردی بنا به عللی و بر حسب یک انگیزه طغیانی، خسارتی بر کسی یا چیزی وارد می کنیم که تعداد دفعات و یا حدود این نوع عکس العملها متفاوتند. ما وقتی به چنین اعمالی دست می زنیم گناه کرده ایم. بازی های متداول هم نمونه دیگری است. مثلاً اگر در یک بازی یکی از بازی کنندگان مقررات بازی را رعایت نکند داور او را تنبیه خواهد کرد. و با در نظر گرفتن

آنچه که به عنوان مثال آوردم عقیده کفار به طوری که در مسیحیت مورد باور است سر در گم و غیر قابل ادراک می‌نمایاند. فرمان و یا دستور دوم چنین شروع می‌شود: برای خود هیچ نوع شبیهی مانند پیکره و عکس از وجود خداوندی نتراشید و چنین مصنوعات را ستایش نکنید. در صورتی که بعضی از کلیساها پر از انواع تصاویر و یا پیکره‌هایی هستند که در آنها معمولاً افراد و اعضای کلیسا به آنها تعظیم و تکریم می‌کنند.

من غالباً از این که زندگی، مرگ، و دوباره زنده شدن حضرت مسیح بلافاصله در افکار مردم فلسطین اثری نگذاشت در شگفتم. آن‌ها چه یهودی، چه رومی و یا هر قوم دیگری باید از این معنی عبرتی می‌یافتند. تا آنجا که مربوط به تاریخ مدون است چنین به نظر می‌آید که زندگی حضرت عیسی زیاد مورد توجه تاریخ‌نویسان قرار نگرفته. من در مدرسه فقط با آنچه که تورات و انجیل آموخته است آشنا شدم. همچنین باید دانست که با مخالفت‌های زیادی که بر علیه مسیحیت و دین عیسی می‌شد چندین قرن طول کشید تا مسیحیت توسعه یافت و به عنوان یک آئین در آن زمان شناخته شد. من همچنین با تاریخ زندگی محمد ﷺ و با سرعتی که اسلام منتشر شد (در مدرسه) آشنا شدم، اما در تمام دوران مدرسه هیچگاه به روحیات و جنبه‌های معنویت اسلام اشاره‌ای و یا تأکیدی نشد.

راه مستقیم - بین ۱۹۱۹ و ۱۹۲۳ که در یک کشتی که در آب‌های ترکیه مأموریت داشت خدمت می‌کردم، به اسلام علاقمند شدم، زیرا عقیده اصلی اسلام بر مبنای آشهد آن لا إله إلا الله و محمداً رسول الله توجه و علاقه انسان را جلب می‌کند. البته اکثر کسانی که با مسائل اسلامی آشنائی نداشتند با پیش‌داوری‌های خود با این عقیده پایه‌ای مخالف بودند. زیرا که رفتار خلیفه‌ها در سه قرن پیش و فساد سیاستمداران ترک و کارکنان دولت تأثیری منفی بر اسلام گذاشته بود و لذا من علاقه‌ای را که احساس کرده بودم به فراموشی سپردم. و با وجود این که اعتقاد محکمی به خداوند داشتم یک طرز تلقی بی‌تفاوت پیدا کردم. لیکن در حدود یک سال قبل دوباره مسئله را بررسی کردم. من نامه‌هایی به موسسات تبلیغاتی اسلام نوشتم و کتاب‌هایی در این زمینه دریافت کردم. این کتاب‌ها قضاوت‌های نادرست غربی را برای من توضیح دادند و تحریفات و افکار نادرستی را که غربیان در این زمینه‌ها

اشاعه داده بودند و علل آن‌ها را برایم روشن ساختند و دریافتم که اسلام دوباره در حال بیداری است. و حرکات فعالانه‌ای شروع شده اند تا اسلام را در پرتو ترقیات مدرن امروزه و دانش علمی معاصر که اسلام با آن در هماهنگی کامل است بازیابند.

اخیراً روزنامه‌ها می‌نویسند که فلاسفه و مؤلفین معتقدند که ادیان امروزه کهنه شده‌اند. این نظریات در حقیقت انعکاس بدینی مردم غرب در برابر عقاید پیچیده و تاریک مذهب مسیحیت است. این اصلاح‌طلبان آینده دوباره اشتباهی را که مارتین لوتر مرتکب شد از نو تکرار می‌کنند. در حالی که اسلام جواب کاملی برای تمام این سئوال‌ها دارد زیرا هنوز در صحنه است.

رشید الاحمد^(۱)

با نام قبلی یوی - کی - مک لین از لندن
(انگلستان)

چرا اسلام را قبول کردم

چرا مسلمان شدم؟ جواب این سؤال را خیلی مشکل می‌دانم زیرا مسلمان بودن یک کیفیت متداورم است و چیزی است که به انسان الهام می‌شود نه این که انسان به آن دست پیدا کند. امتیازات زیادی برای تازه مسلمانان وجود دارد. اول آن که چون از ادیان دیگر (در مورد من مسیحیت) و تحت تأثیر تعلیمات دیگری بوده‌اند، لذا پس از آشنائی با اسلام هر دو طرف قضیه را خوب می‌فهمند و لذا می‌توانند که هر دو آئین را مقایسه نموده و برتری اسلام و حدود این برتری را به خوبی تشخیص دهند و همین باعث می‌شود که اسلام را قبول می‌کنند.

من از زمان کودکی در جستجوی رستگاری و صلح درونی بودم و در این جستجو در فعالیت‌های مختلف از قبیل هیپنوتیزم و تلقین، تمرینات یوگا شرکت می‌کردم، اما هیچگاه به آن صلح درونی که می‌خواستم نمی‌رسیدم. چون با این فعالیت‌ها به هیچوجه به خواست خود نرسیدم تمام آن‌ها را کنار گذاشتم و خود را درمانده یافتم. دو سال پیش هنگامی که در زندان به انتظار محاکمه در دادگاه به جرم داشتن حشیش بودم، شخصی به نام میر محسن علیخان که توسط شخصی به نام عبدالملک فرستاده شده بود تقاضای ملاقات مرا کرد نخست به این ملاقات ناخواسته علاقمند نبودم. اما هنگامی که به زندان آمد به هر حال تصمیم گرفتم او را ملاقات کنم و ببینم چه می‌خواهد بگوید. ضمن گفتگو با خان برای اولین بار در زندگی احساس آرامش نمودم و همچنان که گفتگوی ما پیش می‌رفت صمیمیت من بیشتر می‌شد.

خان تعدادی کتاب در مورد فرهنگ اسلامی به من داد. پس از ملاقات با ایشان و هنگامی که از اطاق ملاقات به سلول خود مراجعت کردم سخنان او در ذهنم تجلی و انعکاس دوباره

یافت. آنچه که بیش از همه در من تأثیر گذاشت سادگی و برادری و عطف او بود که از چهره و رفتارش می‌تراوید و بر دل انسان اثر می‌کرد. پس از این ملاقات قلباً دریافتم که آنچه را می‌خواستم پیدا کرده‌ام.

* [این قسمتی از نامه‌ای است که به سر دبیر مجله «مسلم نیوز انترناشنال» آقای حسن مطهر نوشته شده است].

سلیمان شهید مفسر^(۱)

چرا مسلمان شدم؟

اغلب جهانیان از قیام‌های سیاهان آمریکائی تحت نام «قدرت سیاه» آگاهی دارند. پس از سه قرن زورگوئی، جدائی و تبعیض نژادی، سیاهان آمریکائی به سرعت از خطابه سرائی‌های میان‌رو دکتر مارتین لوتر کینگ به سوی یک انقلاب مسلحانه که توسط (اس. ان. سی. سی) و سازمان «پلنگان سیاه» رهبری می‌شد روی آوردند. زورگوئی‌های سازمان یافته سرمایه‌داری با عصیان مخرب سیاهان و قیام‌های خونین نژادی که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ ادامه داشت با به آتش کشیدن قسمت‌هایی از پایتخت یعنی شهر واشنگتن به اوج خود رسید.

اگرچه حرکت «قدرت سیاه» نتایج سازنده‌ای نیز داشته است اما به طور کلی باید گفت: که اساساً تشکیل قدرت سیاه بر مبنای ناامیدی و محرومیت و در نتیجه زورگوئی‌هایی بوده است که روز بروز بیشتر علیه سیاهان اعمال می‌شد، و امروزه به طور کلی قدرت آن سازمان در اثر اختلافات و دو دستگی‌ها از بین رفته است و بدین سبب آشنائی اولیه من با اسلام نتیجه رفتار غیر قابل تحمل جامعه آمریکا با اتباع سیاه بوده است. من در اثر موعظه‌های مجاهدانه مالک الشباز (ملکوم ایکس) انقلابی و روشنگری‌های او پیش از این که نظرم به سوسیالیزم و کاپیتالیزم و کمونیزم جلب شود به اسلام کشیده شد. زیرا جواب مشکلات سیاهان آمریکائی و به طور کلی آمریکا را در اسلام می‌یافتم.

من به نهضت ملکوم نیوستم، زیرا در آن موقع کشیش جوانی بودم که در یکی از فرقه‌های مسیحیت به نام «شهود یهوه» (عقیده دارند که حضرت مسیح پس از هزار سال دوباره رجعت خواهد نمود) خدمت می‌کردم. من خیلی دشوار می‌یافتم که از مسیحیت به اسلام بگروم، ولی در عین حال شگفتی‌های پیام اسلام در وجودم همچنان باقی بود و پس از چند سال بالاخره از این فرقه جدا شدم و علت آن، عقاید نادرست و غیر منطقی بود که در یکی از آن‌ها مرتباً تاریخ دقیق ظهور عیسی مشخص می‌شد، ولی چندین بار این پیش‌بینی‌ها غلط از آب درآمده بودند. سپس به مطالعه در دین یهود پرداختم و در کنار یهودیان نیز

آرامشی نیافتم. پس از مدتی دریافتم که برای نژادپرستان یهودی غربی، قبول یک سیاه به عنوان برادر، معنی و مفهومی ندارد و باور کردن آن هم برایم مشکل آمد.

بعد از آن به کلی گرد مذهب را قلم کشیدم و بدون هیچ ملاحظات مذهبی برای کمک به مستمندان و درماندگان در نواحی فقیرنشین آمریکا به فعالیت پرداختم و به عنوان یک افسر مشاور در امور کمک به زندانیان در ناحیه کلمبیای واشنگتن مشغول شدم. در اینجا باز هم با نوعی از اسلام آشنا شدم. چون تعداد زیادی از زندانیان در سلک یک فرقه انحرافی از اسلام به نام مسلمانان سیاه درآمده بودند. اگرچه این فرقه یک فرقه حقیقی از اسلام نیست، اما مع الوصف پیروان خود را انسان‌هایی برتر از فرقه‌های مسیحیت پرورش می‌دهد. به عنوان یک مشاور زندانیان باید بگویم: که مسلمانان سیاه در پیروی از دستورات بازسنجشی و بازیابی از همه برتر و در رفتارشان نمونه بودند.

خارج از مسئولیتی که در راهنمایی و مساعدت و حمایت زندانیان داشتم عضو «جبهه اتحاد سیاهان استاکلی کارمیکل» نیز بودم و حتی جداً بر آن شده بودم که به گروه بی‌نهایت افراطی پلنگان سیاه پیوندم. اما در یک روز درخشان به شخصی برخوردم که او را سال‌ها ندیده بودم. او مردی بود که مثل من روزی کشیش «شهود یهوه» بود. ملاحظه کردم که او خیلی فرق کرده است و با آن روزها خیلی تفاوت دارد و کلاً انسان والاتری شده است. او انعکاسی از آزادی و اعتماد به نفس و رستگاری می‌نمود. و طبعاً از او در باره این رستگاری و خوش بینی و خوشحالی استفسار کردم، زیرا اوضاع جامعه آمریکا در رابطه با درماندگان و سیاهان مرا در بدینی و ناامیدی عظیمی فرو برده بود.

جواب دوست من اسلام بود. او یک مسلمان و بر قرآن و سنت پای‌بند بود. ضمن صحبت‌های بعدی اشاره کرد که اعتقاد به خداوند و اسلام، مشکلات «سازمان قدرت سیاه» را به طوری که هیچ ایدئولوژی دیگری قادر به حل آن نیست حل خواهد کرد. او توضیح داد که عشق و راهنمایی خداوند از تنفر و عداوت، برتر و والاتر است. او در ضمن مرا به مرکز اسلامی واشنگتن دعوت کرد و من نیز با علاقه و آرزوی سرشاری دعوت او را پذیرفتم، چطور می‌توانم آسایش و صلح استثنائی و نیروی حاصل از اولین ملاقاتم با آن محل

را بیان کنم؟ من نمی‌دانم آن تأثیر منظرهٔ بدیع ساختمان و سبک معماری آن بود یا الهام و تأثیر آوای دلنواز قرآن عربی و یا عمدتاً طرز نیایش و نماز بود که مرا مسحور و فریفته کرد. در آنجا بزرگترین تحول در زندگی من به وقوع پیوست و فرصت یافتم تا انعکاس هماهنگی مساوات و برادری را عیناً مشاهده کنم. در آنجا اندیشه‌های غیر منطقی من در مورد عدم امکان مساوات و برادری جامعه در برابر چنان ظهور با شکوهی محو و نابود گردیدند. نفرت‌ها از من زدوده شدند و از افق نگرشم ناپدید گردیدند. ایمان من به خدا و بشریت از نوجان گرفت و این اتحاد عینی را که در صفوف نیایشگران سیاه و سفید و چینی و آمریکائی و عرب و آفریقائی و در هر قوم و ملت که همه خالصانه در یک خود سپاری به الله و پرستش ذات خداوند یکتا همصدا شده بودند مشتاقانه دریافتم.

من از آن تاریخ به تجربه دریافته‌ام که برادری در اسلام یک اندیشهٔ بیهوده نبوده و یک معرکهٔ وعده گونه نیست نه تنها این یک وجه بلکه سایر وجوه اسلام همه برای من بسیار عزیز و محترم شدند و چنان بر آئینش دل باختتم که در جلسهٔ سوم حاضر بودم که این شیفتگی را به الله و پیامبرش ﷺ اعتراف نمایم.

الله را سپاس می‌گویم: که زندگی‌ام در لجن‌زار تباهی و تنفر و ستیزه‌جویی نژادی غرق نشد. من دعا می‌کنم که زندگیم را او خود در راهی افکند که باعث تجلی او شود و سایرین را هم در شاهراه مستقیم اسلام قرار دهد. مردمان بسیاری در طبقات مختلف جامعه آمریکا وجود دارند که به اطلاع و آگاهی از اسلام نیازمندند، زیرا اسلام را مدت طولانی است که در غرب تحریفش کرده‌اند.

مردم، گروه گروه از یهودیت و مسیحیت بیزار می‌شوند، اما برخلاف شعارهای معمولی (که ناشی از سرخوردگی از تعالیم یهودی و مسیحی است) خداوند نمرده است و اسلام استوارترین دلیل این معنی است.

* (از یک گزارش به آقای اس - حسن مطهر،

سر دبیر مجلهٔ مسلم نیوز انترنشنال).

میویس - بی - جالی^(۱)

چرا مسلمان شدم

من در یک محیط مسیحی متولد شده و در کلیسای انگلیس غسل تعمید یافتم و سپس در مدرسه وابسته به کلیسا رفتم و در سنین طفولیت با داستان حضرت مسیح علیه السلام که در کتب مقدس آمده است آشنا شدم. البته آشنائی با کتب مقدس و کلیسا با محل موعظه‌اش و با شمع‌های پر فروغ و رایحه مطبوع و جامه‌های مخصوص کشیشان و نیایش‌های پر اسرار و سرودهای دلنوازش بر احساسات من اثرات قابل ملاحظه‌ای داشتند. احتمالاً در آن چند سال یک مسیحی پر حرارت بودم، ولی بعدها با پیشرفت تحصیلات و با رابطه دائمی با کتب مقدس و مسیحیان فرصت یافتم تا آنچه را که خوانده و آموخته بودم و آنچه را که باور داشته و عمل می‌کردم از نو تحت نقد و بررسی قرار دهم، و لذا به زودی از خیلی چیزها روی برگرداندم.

زمانی که مدرسه را تمام کردم دیگر به خدا باور نداشتم. به مطالعه سایر ادیان عمده موجود پرداختم و از بودائیسیم شروع کردم. با علاقه تمام راه هشت گانه را مطالعه نموده و احساس کردم که هدف‌های خوبی داشته است، اما در جهت دادن و شرح جزئیات کامل نیست. در هندوئیسم با خدایان متعدد - نه تنها سه تا - بلکه با صدها خدا مواجه شدم که داستان‌هایی سراسر تخیلی بودند و برای من پذیرفتنی نبودند. سپس کمی در یهودیت مطالعه کردم و چون قبلاً هم با کتاب مقدس عهد عتیق آشنائی داشتم برایم به عنوان یک دین قابل قبول نمود. یکی از دوستان من مرا وادار کرد تا خود را با مطالعه در باره ارواح مشغول سازم، اما این قبیل چیزها برای من نوعی هیپنوتیزم بود و ادامه آن را خطرناک می‌دانستم.

پس از پایان جنگ در یکی از ادارات لندن شغلی یافتم ولی همیشه در حال تحقیق و بررسی مذاهب بودم. در یکی از روزنامه‌ها نامه‌ای بر علیه الوهیت حضرت مسیح نوشته شده بود. و من جوابی برای صاحب نامه نوشتم و بدین ترتیب با عده زیادی آشنا شدم که یکی از آن‌ها مسلمان بود و با او در باره اسلام مباحثاتی داشتم. در هر نکته که مورد بحث ما واقع

می شد علاقه من به مقاومت در برابر اسلام محو می گشت. با وجود این که غیر ممکن می دانستم، اما گوئی که می خواستم اعتراف کنم که وحی کاملی به یک فرد معمولی بشر نازل شده بود که بهترین دولت های قرن بیستم نه تنها نمی توانستند آن را تغییر دهند بلکه خود مکرراً از آن الهام می گرفتند.

بعدها هم با تعداد دیگری از مسلمانان آشنا شدم و بعضی از دختران انگلیسی نوکیش مسلمان برای کمک شتافتند، ولی موفق نشدند. کتاب های زیادی خواندم از جمله «دین اسلام» و «محمد و عیسی» که توسط آقای محمد علی نگاشته شده بودند و چند کتاب دیگر از خواجه کمال الدین بودند که یکی از آنها به نام «منابع مسیحیت» تشابهات زیادی بین مسیحیت و باورهای مشرکینی را نشان می داد که در من اثر فوق العاده ای گذاشت. و بالاتر از همه من قرآن را خواندم. ابتدا به نظر می رسید که آن بیشتر تکرار مکررات است. هرگز کاملاً اطمینان نداشتم که آیا من آن را می فهمم یا خیر ولی متوجه شدم که قرآن آرام آرام بر روح انسان اثر می گذارد. شب های متوالی آن را زمین نگذاشتم. معذک مکرراً در این اندیشه بودم که چگونه می توان توسط بشر معمولی و ناکامل راهنمای کاملی را نازل نمود. مسلمانان هرگز ادعا ندارند که محمد ﷺ یک شخص فوق بشر بود. سپس آموختم که مسلمانان اعتقاد دارند که پیامبران از نوع بشرند، اما، بشری هستند که هرگز گناهی نداشته اند و وحی خداوندی چیز تازه ای نیست. و عقیده دارند که وحی الهی بر پیامبر یهودیان نازل شد و بر عیسی «سلام الله علیه» هم نازل گردید. مع الوصف من در این اندیشه بودم که چرا در قرن بیستم پیامبری ظهور نمی کند. سپس به من توصیه کردند که در این مورد به قرآن مراجعه کنم و به این آیه قرآن توجه نمایم که می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝﴾ (الأحزاب: ۴۰) «محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده ی پروردگار و آخرین پیامبر است. و الله، به هر چیزی آگاه است».

و البته منطقی هم به نظر می‌آید. زیرا اگر قرار بود پیامبران دیگری بیایند دیگر چنین آیه‌ای که «قرآن همه چیز را بیان می‌کند» نازل نمی‌شد و آیاتی مانند: ﴿إِنَّا لَحَنُّنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾ (الحجر: ۹) «بی‌گمان ما قرآن را نازل کرده‌ایم و به‌طور قطع خود نگهبان آن هستیم» نازل نمی‌شد. بنابراین، پیامبران و یا کتب دیگری مورد نیاز نخواهد بود. لیکن من هنوز در اندیشه و تردید بودم. سپس در قرآن خواندم که آن‌های که شک می‌کنند، خود را بیازمایند و سوره‌ای مانند قرآن بیاورند ﴿كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ (البقره: ۲۳). «اگر در مورد آیاتی که بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید، لااقل یک سوره همانند قرآن بیاورید و بدین منظور هر که جز الله را می‌خواهید، دعوت کنید؛ اگر در ادعایتان راستگو هستید». فکر کردم که حتماً امکان دارد که در سال ۱۹۵۴ طرحی برای زندگی پیاده کرد که از طرحی که در سال ۵۷۰ برای بشر تدوین شده است بهتر باشد، اما همه جا من مردود شدم.

سپس در مسئله‌ای که مسیحیان برای تحریم و تکفیر اسلام از آن استفاده می‌برند، اندیشه کردم و در مورد تعدد زوجات در اسلام بحث کردم و چنین استدلال نمودم که حتماً داشتن یک زن از طرح کهنی که هر مرد می‌تواند چند زن داشته باشد بهتر است. و در این مورد با یک دوست مسلمان بحث کردیم. این دوست مسلمان به کمک مقالات روزنامه به من ثابت کرد که تعداد کسانی که واقعاً یک زن دارند در جامعه غرب هم بسیار کم اند، بلکه روابط آن‌ها با زن‌های متعدد پنهانی بوده و اگر در این مورد تحقیق آماری شود ملاحظه خواهد شد که واقعیات خلاف اظهارات است. او مرا قانع کرد که اگر تعداد زوجات محدود شود از روابط پنهانی که در غرب مصیبت بزرگی شده است بهتر است. البته ادراکات معمولی من به خوبی می‌توانست بر این حقیقت شاهد باشد. چون مخصوصاً بعد از جنگ جهانی تعداد زنان در یک گروه سنی معین بیش از مردان بودند و لذا با رعایت اصولی که بر مسیحیت حاکم است لاجرم باید تعداد زیادی از آن‌ها بی‌شوهر می‌ماندند. آیا خداوند بر این امر راضی بود؟

من به خاطر دارم که در یک برنامه رادیویی تحت عنوان «دی یر سر» یک دختر بی شوهر انگلیسی درخواست کرده بود تا تعدد زوجات قانوناً آزاد شود و گفته بود: که او ترجیح می دهد تا زندگی زناشویی مردی را که زن دیگری دارد قبول کند ولی حاضر نیست که تا آخر عمر بی شوهر بماند. همچنین شنیده ام که زنان بی شوهر در جوامع اسلامی خیلی کم هستند و در جوامع اسلامی هیچکس حق ندارد به زور کسی را وادار کند تا چند زن بگیرد. و لذا در یک مذهب کامل باید عقلاً و منطقاً چنین شرایطی موجود باشد تا در موارد لزوم یک مرد بتواند با چند زن ازدواج کند.

بعد در مورد مراسم نیایش فکر کردم که در این مورد می توانم انتقاد به جایی داشته باشم. و فکر کردم که مطمئناً پنج مرتبه نماز در هر روز بعدها به صورت یک عبادت یک نواخت درمی آید و به تدریج صورت یک وظیفه بی معنی به خود خواهد گرفت. دوست مسلمان من یک جواب فوری و روشنگرانه داشت - او گفت در مورد تمرین موسیقی شما چه می گوئید؟ موقعی که هر روز باید یک نفر یک دستگاه موسیقی را مرتباً نیم ساعت تمرین کند او دیگر فکر نمی کند که لازم نیست و یا بی معنی است. البته اگر یک عادت بی معنی باشد بد است.

اما اگر همیشه در فکر معانی آن باشد بهره بیشتری خواهد برد. ولی حتی در دستگاه های موسیقی هم بدون فکر در معانی نواختن آن دستگاه از نواختنش بهتر خواهد بود. و نیایش هم همانطور است. هر هنرجوی موسیقی در تمرینات خودش هدف دارد و مخصوصاً در مذهب هم اگر نیایشگر بداند که روزی پنج مرتبه نماز، برای خداوند هیچ تأثیری ندارد، بلکه منفعتش برای خود نیایشگر است و یک تمرین روح است، در معانی آن توجه می کند، لذا برایش نه تنها یک عادت خسته کننده نیست، بلکه یک تقویت روحیه است. و این تنها یک جنبه نماز است.

لذا من به تدریج بر این عقیده شدم که تعلیمات اسلام محتوی دارد و آنگه رسماً این دین را پذیرفتم و با رضایت خاطر بسیار بدان معتقد شدم.

حسین روفه^(۱)

چرا مسلمان شدم؟

هنگامی که افراد تصمیم می‌گیرند تا دینی را که با آن بزرگ شده و دین پدر و مادر و خانواده آن‌ها بوده است کنار گذارند و به دین دیگری روی آورند معمولاً انگیزه‌های احساسی، فلسفی، و یا اجتماعی دارند. اما روحیه من آئینی می‌طلبید که بر مبنای دو علت و دو انگیزه اخیر برایم قابل قبول باشد، و لذا سعی کردم تا تمام مذاهب عمده را با معیارهای مبتنی بر دو انگیزه اخیر بسنجم و در این راه تمام کتاب‌های آسمانی و تعالیم آن‌ها را دقیقاً بررسی کردم.

چون در خانواده‌ئی متولد شدم که دارای مذاهب کاتولیک و یهودی بودند و خود در کلیسای انگلیس رشد نمودم. بنابراین، طی سال‌های کودکی و نوجوانی اصول کاتولیک را ضمن زندگی روزمره و انجام مناسک مذهبی در مدرسه تجربه کردم و به زودی مسائل ضد و نقیضی در احکام و اعمال مسیحیت یافتم. نظام کلیسا مرا وادار کرد تا عقیده ظهور خداوند در قالب انسان و نیابت در کفاره را که دو اصل مسیحیت است بدور اندازم، زیرا شعور و عقل با این عقاید اقناع نمی‌شدند و از پیشنهادات چند جنبه انجیل و تورات و از عدم امکان قبول یک ایمانی که بر هیچ دلیلی استوار نبود و از اعمال متداول مسیحیان که در کلیسای انگلیس به چشم می‌خورد به هیچ‌وجه نمی‌توانستم قانع شوم.

مذاهب دیگر - از طرفی در دین یهود، اگرچه نظری والاتر در مورد خداوند یافتم که حتی با آنچه که کتب مقدس در مورد او گفته اند مغایر است، اما (با وجود این که این آئین بیشتر آنچه را که در ابتدا بوده است به همان ترتیب محفوظ نموده و من چیزهای زیادی در مورد آن آموختم) چیزهای بسیاری را هم نپذیرفتم. زیرا چنین به نظر می‌رسید که در دین یهود اگر کسی بخواهد مراسم مذهبی را همانطور که هست انجام دهد دیگر وقتی برای سایر کارها نمی‌ماند. به دلیل این که انسان همیشه مشغول انجام بعضی مناسک مذهبی خواهد بود.

و از همه بدتر آن که این دین به گروه اقلیتی تعلق دارد و به طور واضح شکافی بین گروه‌های مختلف انسان‌ها ایجاد می‌کند که به هیچوجه نمی‌توانست برایم مقبول باشد.

در حالی که من، هم به کلیسای انگلیس و هم به کنیسه رفته و در هر دوی آن‌ها مراسم مذهبی را انجام می‌دادم، اما هرگز هیچیک را قبول نکردم. در کلیسای کاتولیک رم مسائل و همی و غیر قابل قبولی وجود دارند و انسان به هر ترتیب تحت اختیارات بزرگان کلیسا یعنی پاپ و کشیش‌ها است و معمولاً وضعی که کلیسائیان خود ابراز می‌کنند با وضع نیمه خدائی پاپ و افراد حاکم بر کلیسا قابل توجیه نیست. پس به هندوئیسم و فلسفه آن روی آوردم و مخصوصاً تعلیمات جدید «اوپانیشاد» و «ودانتا» را مطالعه کردم. باز هم در این مورد معلوماتی کسب نمودم ولی بیشتر آن را نمی‌توانستم قبول کنم. مسائل اجتماعی در این آئین حل نشده اند و طبقه رهبران مذهبی از امتیازات بی‌شماری برخوردارند، در حالی که راهی برای نجات طبقه فقیر و محروم نشان داده نشده و هیچگاه طبقه رهبران مذهبی دست کمک و مساعدت به سوی طبقات ضعیف و محروم دراز نمی‌کنند. در این آئین، مقدرات نتیجه تقصیر خود شخص است و اگر آن مقدرات را کسی صبورانه تحمل کند، آینده ممکن است برایش مقدرات بهتری فراهم سازد. و این هم طریقی است که به راحتی عوام الناس را می‌توان رام کرد و آن‌ها را به قبول آنچه که اوضاع اجتماعی فراهم آورده است وادار ساخت. چنین به نظر می‌رسید که در این مذهب، خداوند طبقه‌ای را که قدرت همه جانبه دارند خلق کرده است تا شهادت بدهند که آنچه که بر آن‌ها مقدر شده است خواست خداوند بوده و لذا باید همچنان در هر موقعیتی که هستند بمانند و تحمل کنند و راضی و خوشنود باشند.

بعد از مطالعه هندوئیسم به مطالعه بودائیسم پرداختم. در این آئین خیلی چیزها در مورد اندیشه‌های انسان و قوانین طبیعی شعور انسان فرا گرفتم. بودائیسم به من نشان داد که چگونه می‌توان با یک روش معین، ادراک صحیحی از منظومه خلقت به دست آورد. در صورتی که کسی ایثار و فداکاری لازم را به کار ببرد این کار مانند یک آزمایش شیمیائی ساده است. در این آئین هم اعتراض به سیستم طبقاتی مذهب وارد بود و مانند هندوئیسم هیچ تعلیمات اخلاقی نداشت. من آموختم که چگونه می‌توان قدرت مافوق انسانی به دست آورد، اما به

زودی دریافتم که این مسائل هم دلیل بر روحانیت نمی‌شوند. بلکه بیشتر شبیه یک علم است و یا مشابه یک سرگرمی است که در مقایسه با انواع ورزش در نظام بالاتری قرار دارد. و از نظر اخلاقی یک روشی است تا انسان بتواند احساسات خود را تحت کنترل درآورده و تمام آرزوهای خود را تحت یک انضباط خاصی مهار کند. در حالی که مسئله خداوند به طور کلی پنهان است و حتی اشاره‌ای هم به خالق عالم نشده است. و فقط راهی نشان داده شده است تا انسان خودش به تنهایی نجات یابد و سایرین را کمک کند. در این مذهب روحانیت و معنویت مشهود بوده و علاوه بر کنترل شهوات حیوانی مسائل معنوی نیز مد نظر قرار می‌گیرند. بودائیسیم فقط در تئوری می‌توانست جهان را مانند «مسیحیت تولستوی» که فقط در کلمات عیسی پیامبر صلی الله علیه و آله خلاصه شده و اضافات آن را که باعث سوء تفاهم شده است بدور می‌ریزد، نجات دهد.

فقط برای عده‌ای قلیل: معذک اگر صرفاً اعتقادات تئوریک می‌توانستند جهان را نجات دهند پس چرا در عمل موفق نشدند. جواب آنست که مذاهب مزبور نه برای توده‌ها بلکه برای عده قلیلی می‌کوشیدند. مذاهب بودا و مسیح اگر به طور صحیح و همانطور که مؤسسين آنها تعلیم داده اند درک شوند مسائل اجتماعی را نادیده انگاشته و طفره رفته اند، و به آنها توجهی ننموده اند. هر دو مذهب بودا و مسیح می‌آموزند که اگر انسان تمام علائق و پیوندهای خود را به فراموشی سپارد و وجود پست مادی خویش را در جستجوی خداوند محو نماید. در راهی ایده‌آل قدم گذارده است. «از ضروری که بر تو فرود می‌آید دوری مکن». «به فردا و یا کشکول گدائی فکر مکن» البته من کسانی را که این را دنبال می‌کنند تحسین می‌کنم و مطمئنم که این راه آنها را به خدا می‌رساند. ولی ضمناً به همان اندازه هم مطمئنم که این راه، راه عملی برای توده‌های مردم نیست و راهی نیست که بتواند زندگی مردم نادان و عامی را بهبود بخشد و به همین دلیل ارزش اجتماعی آن اندک است. این‌ها یک تعلیمات درخشان برای یک فرد معنوی استثنائی ولی یک مصیبت بزرگ برای توده‌های انسان‌هاست.

این یک ارضاع عقلانی اما بی فایده در منقلب کردن توده‌ها در راه بهبود وضع روحی و عقلی و مادی در کوتاه مدت است.

به سوی اسلام: شاید عجیب باشد که من در کشورهای عربی زندگی می‌کردم، اما هرگز جز به مدت خیلی وقت خود را صرف مطالعه در اسلام نکرده بودم، در حالی که برای مطالعه مذاهب دیگر وقت زیادی مصروف داشتم. اما اگر به اطلاع برسانم که اطلاعات اولیه من در مورد اسلام از ترجمه «رادول» از قرآن‌کریم بوده است تعجبی نخواهد داشت، زیرا نسبت به آن بی‌علاقه بودم، اما بعدها با مبلغین شناخته‌شده اسلام در لندن آشنائی پیدا کردم و متوجه شدم که در کشورهای عربی برای ایجاد علاقه در غیر مسلمانان هیچ فعالیتی نمی‌شود و برای اشاعه آن در ممالک دیگر اقدامی به عمل نمی‌آورند. در این کشورها، اغلب خارجی‌ان قابل اعتماد نیستند و لذا بر حسب روال کشورهای شرقی و عوض ایجاد ارتباط و انتشار عقاید، حتی آن را از سایرین پنهان می‌دارند. تحت راهنمایی عاقلانه و روشنفکرانه‌ای از ترجمه و تفسیر قرآن توسط یک مسلمان که می‌خواست واقعیات اسلام را برای دیگران روشن نماید، من آنچه را که سال‌ها جستجو می‌کردم یافتم. سپس مرا دعوت کردند تا مراسم نماز عید را تماشا کرده و سپس نماز را در جائی با عده‌ای از مسلمانان به جای آوریم.

در سال ۱۹۴۵ این فرصت پیش آمد تا از نزدیک یک گروه بین‌المللی از مسلمانان را تحت نظر داشته و با آن‌ها در ارتباط مستقیم قرار گیرم. در این گروه، عرب و یا هیچ ملیت دیگری منظور نبود، بلکه یک مخلوطی از تمام نژادهای روی زمین و طبقات مختلف اجتماعی و رنگ‌های مختلف بودند. در میان این گروه شاهزاده ترکی بود و عده‌ای هم که می‌توان گفت از جهت مقام و ثروت هیچ چیز نداشتند آنجا بودند. آن‌ها همه باهم سر سفره نهار نشستند، در چهره آن ثروتمند اثری از غرور و تکبر نبود و در چهره دیگران هم اثری از سالوس و ریا - در احساس مساوات - دیده نمی‌شد و هیچ یک نمی‌کوشید تا خود را از دیگری کنار کشد، و اثری از خودخواهی بدوی و ماسک‌های پاکدامنی وجود نداشت. در اینجا جای آن نیست که من از تمام مواردی که در تعلیمات اسلام یافتم سخن بگویم، اما لازم است خاطر نشان کنم که در جاهای دیگر هرچه بسیار جستم کمتر یافتم فقط به این

نکته اکتفا می‌کنم که پس از مطالعه کافی، توفیق یافتم تا به این دین بگروم، در حالی که تمام ادیان را مطالعه کرده و هیچیک از آنها را قابل قبول نیافته بودم.

اشارات بالا توضیح می‌دهد که چرا من مسلمان شدم، گرچه شاید تمام دلایل را بیان نکند، اما به هر حال نشان می‌دهد که این احساس در اثر مطالعه زیاد و تجربه حاصل شده است. بعد از آن من فرهنگ اسلامی را در یک دانشگاه انگلیسی مطالعه کردم و برای اولین بار دریافتم که دقیقاً آنچه که اروپا را از دوران تاریک بیرون آورده است، همین فرهنگ بوده است. من از تاریخ آموختم که چندین امپراطوری بزرگ جهان اسلامی بوده اند و تا چه اندازه علوم جدید مبنای خود را از اسلام به ارث برده است.

بعد از این که اسلام آوردم عده‌ای گفتند: که گامی در جهت معکوس نهاده‌ام. بر جهالت آنها تبسم کردم و افسوس خوردم که آنها علت و معلول را از هم تشخیص نمی‌دهند. آیا مردم جهان باید اسلام را با انحرافات که در اثر عوامل خارجی بر آن پدید آمده است بسنجند؟ و آیا هنر رنسانس امروزه به علت این که سقط جنین را نقاشی می‌کند ارزش کمتری دارد؟ آیا مسیحیت به علت این که فاتحین اسپانیایی قتل و عام زیادی کردند باید دین خون آشامان نامیده شود؟ خیر، چنان نیست. بلکه باید توجه داشت که بزرگترین مغزهای متفکر جهان در تمام ادوار نتوانسته اند، فرهنگ اسلامی را که هنوز مروارید آن از دید غربیان پنهان است ستایش ننموده و گرامی‌اش ندارند، زیرا این فرهنگ را به خوبی شناخته بودند. با مسافرت‌هایی که به اکثر کشورهای جهان نمودم فرصت یافتم تا این مسئله را به رای العین بینم که در نقاط مختلف جهان با بیگانگان چگونه رفتار می‌شود، و ملاحظه کرده‌ام که پیروان هیچ مذهبی در میهمان‌نوازی به پای مسلمانان نمی‌رسند. و از نظر اقتصادی باید بگویم: که در هیچ سیستمی عدم وجود شکاف بین فقیر و ثروتمند آنچنانکه در کشورهای مسلمان است امکان ندارد. در نظام اسلام هیچگاه در کشورهای مسلمان است امکان ندارد. در نظام اسلام هیچگاه فقیر و ثروتمند برهم نخواهند شورید و کمونیزم جدید شوروی هرگز نخواهد توانست در کشورهای اسلامی رسوخ کند.

محمود نورینگتون^(۱)

(انگلیس)

چرا مسلمان شدم

اولین برخورد من با اسلام در آوریل ۱۹۶۵ و هنگامی بود که در عدن یکسال مأمور سرپرست ۴۵ نفر از تفنگداران دریائی سلطنتی بودم. چون اولین باری بود که از وطنم (انگلستان) دور می شدم، خیلی هیجان زده بودم و در عین حال خیلی تنها و غمیگن، زیرا همسرم تنها در انگلیس مانده بود. لیکن خیلی زود، با محیط جدید خو گرفتم. تا این که همسرم نامه‌ای نوشته و اطلاع داد که اولین فرزند ما به زودی متولد خواهد شد. ابتدا بسیار خوشحال گشتم ولی بعدها نگرانی به سراغم آمد به طوری که شب‌ها خواب نداشتم و حتی قرص‌های خواب‌آور هم اثری بر من نمی کردند. سپس شروع به آشامیدن مشروب نمودم ولی بازهم آسایش نیافتم، چون واقعاً مشروب به انسان آسایش نمی دهد. و بالاخره به مسیح روی آوردم تا آسایشی بیابم ولی بازهم آنچه را که می خواستم نیافتم. پس از سرگردانی و بی خوابی مفرط تعجبی نکردم وقتی خود را در بیمارستان یافتم.

پس از این که از بیمارستان آزاد شده و به سرکار برگشتم تحول زندگی من آغاز شد در قایق اصلی، با یک آشپز سومالیائی آشنا شدم که نسبت به من محبت زیادی نشان می داد او به من پیشنهاد کرد تا اسلام را مطالعه کنم. وقتی سؤال کردم اسلام چیست؟ او گفت: اسلام یعنی صلح و آرامش. چون علی نور (آشپز سومالیائی) نمی توانست انگلیسی صحبت کند، لذا مسلمان دیگری دنبال حرف‌هایش را گرفته و گفت: یکی از عقاید اصلی اسلام برقرار کردن صلح در جهان است و سپس آیه‌ای از قرآن را خواند: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقرة: ۱۱۲). «آری! پاداش

کسی که خالصانه تسلیم الله گردد و نیکوکار باشد، نزد پروردگارش محفوظ است؛ چنین کسانی نه ترس دارند و نه غمگین می‌شوند».

او گفت: سلام که معنی آن صلح است در برخورد هر مسلمانی به زبان آورده می‌شود و چون مسلمانان همیشه در صلح هستند و خود را در آرامش می‌یابند، لذا همیشه راضی هستند. پس از آن علاقه‌ای در من راجع به اسلام ایجاد شد و فکر کردم که آرامش و صلح چیز است که در مسیحیت کسی به آن دست نمی‌یابد. همیشه در این فکر بودم که چطور در مسیحیت می‌توان آرامش یافت در حالی که کامل نیست و توسط انسان تحریف شده است. سپس به خاطر آوردم که در بعضی جوامع مسیحی انسان‌های مسیحی به کلیسا راه ندارند، زیرا پوست آن‌ها رنگ تیره‌تری دارد و از نژاد دیگری هستند.

در این نوع اندیشه‌ها بودم که چند روزی مرخصی گرفته و به وطن مراجعت کردم تا همسر و فرزندم را ببینم. پس از بازگشت به عدن سه ماه دیگر از مأموریت من باقی بود و دیگر نگرانی زیادی نداشتم. به خاطر دارم در مواقعی که علی نور نماز می‌خواند او را تماشا می‌کردم و سعی داشتم که در تنهایی حرکات او را تقلید کنم. یک روز حین تقلید از علی نور در تنهایی از خدا خواستم و دعا کردم که مرا به راه راست هدایت کند. اما پس از مراجعت به انگلیس دیگر در مورد اسلام نیاندیشیدم. تا این که یک روز شنیدم دو مسلمان به یکدیگر رسیدند و سلام کردند. آن جا یک مغازه‌خوار و بارفروشی پاکستانی بود. من با صاحب مغازه آشنا شدم و او آدرس نزدیکترین مؤسسه اسلامی را به من داد و بدین ترتیب «با شیخ سلیم ریامی» آشنا گشتم. شیخ سلیم مدیر مدرسه مسلمانان و رئیس جامعه مسلمانان «پور تسمو» بود. پس از مذاکراتی که با شیخ سلیم داشتم دریافتم که اسلام واقعاً درست و حق و تنها راه صلح است.

تا چه حد مسلمان: به عنوان یک برادر مسلمان، از انحرافات جهان اسلام خیلی متأثرم. اتحاد و یگانگی اساس برادری اسلامی است. آیا بدون آن می‌توانیم نجات یابیم؟ مسائل فلسطین، حبشه، هندوستان، و قبرس نمونه‌هایی هستند که بوجود آمده و ظاهراً قابل حل نیستند، زیرا مسلمانان اتحاد ندارند، البته مردم همه به دنبال اتحاد هستند، اما رهبران آن‌ها باید

مردم را به نام الله رحمان رحیم متحد کنند تبلیغات غرب و کمونیزم باید بدور افکنده شوند، چون اسلام تنها راه مستقیم زندگی است و اگر سنگ پایه اصلی که همان اتحاد است در جای خود قرار نگیرد بنای اسلام همچنان ضعیف خواهد ماند و چنان بنائی روزی فرو خواهد ریخت.

ما مسلمانان اگر اتحاد نداشته باشیم برخلاف اسلام حرکت می کنیم. و اگر دستور خداوند را رعایت نکنیم آیا مسلمان هستیم؟ من امیدوارم که مسلمانان کمک کنند تا همه متحد شوند. ما نباید سخنان حضرت محمد ﷺ را فراموش کنیم که فرمود: «تمام مسلمانان یک شخص اند، اگر چشم او شکوه کند، تمام بدنش شکوه می کند. مسلمانان برادران دینی هستند و نباید به یکدیگر زور بگویند و نباید از کمک به یکدیگر دریغ ورزند و یکدیگر را تحقیر کنند. همانطور که هر چه متعلق به یک مسلمان است بر مسلمان دیگر حرام است. مسلمانان جهان همه برابرند و باید یکدیگر را تقویت کنند».

ویلیام بورچل بشیر پیکارد^(۱)

چرا مسلمان شدم

«هر مولود جدیدی به دین طبیعی و فطری که اسلام است متمایل است. در حالی که پدر و مادرند که او را یهودی، مسیحی، و یا زرتشتی می‌کنند.» «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، إِلَّا وَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ». [گفتاری از محمد ﷺ]

با وجود این که مسلمان متولد شده‌ام سال‌ها طول کشید که این نکته را دریافتم. در مدرسه و کالج شاید خیلی گرفتار مسائل گذران بودم. آن دوران زندگی را زیاد درخشان نمی‌دانم. اگرچه من لحظات ظاهراً مرفقی‌ای داشتم. در یک محیط مسیحی زندگی خوبی آموخته بودم و اندیشه‌های خدا و نیایش و حقیقت‌جویی برایم دلپذیر بودند و اصالت و شهامت را ارج می‌گذاشتم. پس از پایان دانشگاه کمبریج به آفریقای مرکزی رفتم و در اداره امور تحت الحمایه اوگاندا مأموریتی یافتیم. در آنجا زندگی پر هیجان و غیر قابل تصویری داشتم و بر حسب شرایط زمان و مکان در میان برادران سیاهی زندگی می‌کردم که طرز تلقی ساده و بی‌آلایش آن‌ها از زندگی مرا شدیداً به آن‌ها دل بسته نموده بود. شرق همیشه مرا جذب می‌کرد. در کمبریج کتاب «شب‌های عربستان» را خوانده بودم و چون در آفریقا تنها بودم این کتاب را مجدداً خواندم، و حیات وحش اوگاندا، مشرق را برایم هنوز جالب‌تر جلوه‌گر می‌کرد.

سپس در دورانی که چنان زندگی آسوده‌ای داشتم جنگ جهانی اول شروع شد و من با عجله عازم وطن شدم. سلامتی من در خطر قرار گرفت و بیمار شدم. پس از این که بهبود یافتیم به ارتش انگلیس مراجعه کردم تا مأموریتی به من دهند. اما چون بیمار بودم مردود شدم، و لذا به عنوان سرباز داوطلب در ارتش مشغول شدم. بعدها در فرانسه در جبهه غرب خدمت کردم و در جنگ «سومه» در سال ۱۹۱۷ زخمی شده و زندانی شدم. پس از عبور از بلژیک در آلمان بستری شدم و در آلمان بود که بدبختی و مصیبت بشریت ستم‌دیده را تجربه کردم، مخصوصاً روس‌ها را دیدم که از هر ده نفر یک نفر در اثر اسهال خونی از بین

می‌رفت. من در آنجا تقریباً نزدیک بود از گرسنگی هلاک شوم. زخمی که بازوی چپم را خرد کرده بود به زودی خوب نمی‌شد، و لذا به درد آلمان‌ها نمی‌خوردم و بنابراین، مرا به سویس فرستادند تا در آنجا در بیمارستان بستری شده و بازویم را عمل کنند.

عزیزترین دارائی: بخاطر دارم که در آلمان به خانواده‌ام نامه نوشتم تا برایم ترجمه «سپیل» را از قرآن‌کریم بفرستند. در سال‌های بعد دریافتم که این کتاب را برای من فرستاده بودند، اما هرگز به من نرسیده بود. در سویس بازو و پای من پس از جراحی خوب شدند و توانستم از بیمارستان خارج شده و راه بروم، یک نسخه از قرآن‌کریم را که توسط «ساواری» به فرانسه ترجمه شده بود خریدم (که امروز از عزیزترین دارائی‌های من است) و آن کتاب مرا حفظ کرد. چنان بود که گوئی نوری از حقیقت ابدیت بر من تابانید چون دست راستم هنوز به کلی خوب نشده بود، لذا با دست چپ شروع به نوشتن قرآن نمودم. وابستگی من به قرآن چنان بود که یکی از چیزهایی که هرگز فراموش نمی‌کنم صحنه‌ای بود که از کتاب «شب‌های عربستان» به یاد دارم. و آن صحنه که مربوط به جوانی بود که تنها در شهر خاموشان، پیدا شد در حالی که نشسته بود و قرآن می‌خواند و محیط اطراف خود را فراموش کرده بود. در آن روزها در سویس، من هم یک چنان وضعی داشتم و در واقع می‌توان گفت: که من همان موقع مسلمان شده بودم.

بعد از صلح در دسامبر سال ۱۹۱۸ به لندن برگشتم و در سال ۱۹۲۱ برای دیدن دوره‌ای در ادبیات وارد دانشگاه لندن شدم. یکی از دروسی که انتخاب کردم عربی بود و کلاس آن در کالج «کلینگ» تشکیل می‌شد. در اینجا یک روز استاد عربی من (مرحوم بلشاه از عراق) ضمن مطالعه عربی گفت: برای آشنائی بیشتر می‌توانید قرآن را بخوانید. مهم نیست که شما به آن عقیده دارید یا ندارید ولی اگر بخوانید خواهید دید که یکی از جالب‌ترین کتاب‌هایست که تا به حال خوانده اید و واقعاً ارزش مطالعه را دارد.

من در جواب گفتم: اما من به آن اعتقاد دارم. این جواب او را متعجب کرد و بعد از گفتگوی کوتاهی از من خواست تا به مسجد «ناتینگ هیل گیت» بروم. پس از آن من مرتباً به

مسجد می‌رفتم و نماز و سایر اعمال و مناسک اسلام را فرا می‌گرفتم. تا این که در روز اول سال ۱۹۲۲ در برابر عده زیادی به اسلام مشرف شدم.

اکنون یک ربع قرن از آن هنگام می‌گذرد و من از آن موقع یک زندگی اسلامی را در تئوری و عمل تا آنجا که مقدورم بوده است دنبال کرده‌ام. قدرت و بخشش خداوند بی‌پایان است و رشته‌های دانش در افق پهناوری گسترده اند. اما در سفر موقتی که در این جهان هستیم اطمینان دارم که تنها جامه آراسته‌ای که می‌توانیم بپوشیم جامه عبودیت و تنها عمامه‌ای که می‌توانیم بر سر نهیم عمامه ستایش و تنها کسی که باید ستایش کنیم باری تعالی است.

والحمد لله رب العالمین

لوزیتا فاطمه آتیکن^(۱)

(انگلیس)

چرا مسلمان شدم

من با تمرینات صبد^(۲) که در عرض ۹ سال اخیر ادامه داده‌ام به اسلام نائل شدم. نوکیش دیگری به نام محمود رضوان (دوبون) هم همین شیوه را ادامه داد، اما در مورد او این تمرینات روحی کوتاه‌تر بوده است. ظاهراً طول مدت برای اشخاص مختلف فرق می‌کند و حتی در سنین مختلف هم فرق دارد. چون آن طور که من تجربه کرده‌ام افراد جوان‌تر زودتر به نتیجه و تصمیم می‌رسند و افراد مسن‌تر دیرتر. آقای محمد رضوان بین بیست تا سی سال سن داشت و من در اواخر سی و چند سالگی هستم. شاید هم اصلاً مسئله مربوط به سن نباشد و بیشتر با وضع روحی افراد مختلف سر و کار داشته باشد. شاید هم اساساً عوامل دیگری در این مسئله دخالت داشته باشد. زیرا ما همه وابسته به خواست خداوند هستیم.

در حقیقت داستان اسلام آوردن من با داستان شروع تمرینات روحی «صبد» آغاز می‌شود. من تمرینات روحی «صبد» را با شکیبائی زیاد و با ایمان به خداوند شروع کردم. در اوایل سال ۱۹۶۰ در کشور خود یعنی انگلستان بودم و از نظر روحی وضع بحرانی داشتم. زندگی من در وضع ناراحت کننده و ناامید کننده‌ای بود. علت آن گناهان بسیار و اشتباهاتی بودند که من مرتکب شده بودم. درست در موقعی که من دیگر در انتهای راه بودم و نمی‌دانستم به کجا بروم و یا از که کمک بخواهم خداوند به من کمک کرد.

ناامیدانه دعا می‌کردم تا خداوند به من کمک کند و گاهی به کلیسا می‌رفتم، ولی هرگز مذهب خود را آن چنان جدی تلقی نمی‌کردم، زیرا من هیچگاه آن کمکی را که از مذهب می‌خواستم دریافت نکرده بودم. بعدها دوست شوهر خواهرم راجع به «صبد» با من صحبت کرد. «صبد» در انگلستان چیز تازه‌ای بود ولی دوست شوهر خواهرم و پدرش خیلی نسبت به آن علاقه داشتند. بلافاصله توسط او با کسانی که از این تمرینات روحی مطلع بودند آشنا

شدم. فکر کردم که این چیز است که من دنبالش بودم. اما به هر حال لازم بود که در باره‌اش بیشتر مطالعه می‌کردم تا مبدا با بینش مذهبی که من با آن رشد کرده‌ام مغایر باشد.

به من اطمینان داده شد که این تمرینات روحی به هیچوجه با مذهب ربط ندارد، ولی هنوز کمی مردد بودم و دائماً برای راهنمایی خود به درگاه خداوند دعا می‌کردم، تا این که چیز عجیبی دریافتم. این واقعه در زندگی من به قدری عجیب بود که می‌توانم بگویم: هرگز چنین چیزی را تجربه نکرده بودم. من می‌دانم که چنین چیزی هرگز دیگر برای من اتفاق نخواهد افتاد، اگرچه کسی نمی‌داند که در آینده چه خواهد شد ولی به هر حال همه چیز به موجب خواست خداوند پیش می‌آید.

برای من واقعه‌ای رخ داد که مرا از جسم خویش جدا کرد. در آن موقع در لندن بودم و آپارتمانی داشتم که با دو دختر دیگر باهم مشترکاً در آن زندگی می‌کردیم. همه ما برای امرار معاش کار می‌کردیم و من منشی یک اداره در غرب لندن بودم. آپارتمان ما در «هورونتون» در نزدیکی‌های «کنزینگتون» بود. یک روز صبح خیلی زود (حدود فوریه سال ۱۹۶۰) بیدار شده و دیدم که به طور معلق بالای تخت خوابم در هوا دراز کشیده‌ام. بدن من درست در زیر من و روی رختخواب است و یک شبح سایه مانندی در کنار من ایستاده است. شگفت آن که من هیچ ترسی نداشتم، بلکه بالعکس خیلی خوشحال و در آرامش کامل بودم. گوئی که می‌دانستم نباید برگشته و به این شبح نگاه کنم و ناخود آگاه نمی‌دانم چگونه بود که من خود به خود از این مسئله آگاهی داشتم که اگر به او نگاه کنم همه چیز از بین خواهد رفت. در حقیقت او را از گوشه چشمم می‌دیدم ولی جرأت این که کاملاً سرم را بر گردانم نداشتم.

همه چیز در اطاق کاملاً برایم آشنا بود و کاملاً بیدار بودم. پنجره‌ای که روی اطاق بود نشان می‌داد که درست تیغ آفتاب است و نور خورشید تازه بر آسمان تابیده و روشن کرده است. در دیوار روبروی پنجره به طرف راست پنجره و بلافاصله در انتهای تخت من یک نور خیره‌کننده‌ئی مانند یک ستاره بزرگ پدیدار شد و از میان این نور صدای بسیار

قشنگی که هرگز مانند آن شنیده‌ام به گوشم رسید. کسی با نوائی بسیار ملکوتی و دلپذیر و زنگ‌دار همانند صدای زندگی بزرگ چنین گفت:

نگذارید قلبتان شما را عذاب دهد. شما به خدا اعتقاد دارید، به من هم ایمان داشته باشید. در خانه پدر من قصرهای زیادی هستند. اگر نبود به شما می‌گفتم. صلح، من شما را با آرامش و صلح ترک می‌کنم و به شما آرامش می‌بخشم. نه مانند آرامشی که در جهان دارید. مگذارید قلبتان شما را عذاب دهد و نترسید.

و بعد آنچه دیدم محو شد، اما من در یک صلح و آرامشی سرشار از نشاط و خرمی غوطه‌ور شده بودم که نظیر آن در این دنیا پیدا نمی‌شود. من با این واقعه عجیب که تمام وجودم را احاطه کرده بود کاملاً تحت تأثیر قرار گرفته بودم. بلافاصله از رختخواب بیرون آمدم و با عجله به طرف بقیه ساکنین آپارتمان رفتم تا ببینم آیا آن‌ها هم این واقعه را دیده‌اند و یا صدا را شنیده‌اند؟ زیرا صدا آنقدر بلند و آشکار بود که من مطمئن بودم تمام کسانی که آنجا با من زندگی می‌کنند صدا را شنیده و بیدار شده‌اند. اما کاملاً گیج و مبهوت شدم، زیرا همه آن‌ها کاملاً در خواب بودند. سپس به ساعت نگاه کردم، ساعت ۶ صبح بود و کلماتی که شنیده بودم هنوز در گوش من طنین داشتند و کاملاً به طور محو‌نشدنی در خاطره من نقش بسته بودند در حالی که من به خاطر نداشتم که هرگز چنین کلماتی را آموخته باشم ولی به طور عجیبی آشنا بودند. مطمئناً چنین به نظر می‌آید که آن‌ها از تورات و انجیل باشند. در صورتی که سال‌ها بود که من حتی یک بار هم تورات و انجیل را باز نکرده بودم... اطاق را جستجو کردم تا بلکه تورات را در خانه پیدا کنم و بالاخره در کتابخانه دوستم پیدا کردم، ولی چون نمی‌دانستم در کجا و در چه قسمتی این کلمات را باید یافت لذا کوشش من بی‌فایده بود.

اکنون زمانی فرا رسیده بود که می‌بایستی برای رفتن به محل کار آماده می‌شدم. لذا تورات را کنار گذاشتم. چهار روز تمام در این حال خوشنودی و آرامش به سر می‌بردم. طوری که گوئی در آسمان‌ها سیر می‌کردم و هیچگاه در زندگی چنین چیزی احساس نکرده بودم، با آن که این احساس به تدریج محو گردید، اما من همچنان در جستجوی این کلمات بودم. به

کتابخانه رفتم و در آنجا یک تورات مرجع یافتم و در قسمتی که مربوط به حضرت یحیی علیه السلام است در فصل چهاردهم، آیه‌های اول و دوم و بیست و هفتم آن کلمات را یافتم. بالاخره فکر کردن در این مورد حاصلی نداشت. چون ظاهراً چیز طبیعی نبود و با تفکر، فهمیدن آن مقدور نبود. به هر حال من جواب خود را یافته بودم و به این علت به درگاه خداوند شکرگذار بودم. پس معلوم شد که برای من ادامه این تمرینات روحی راه درستی بوده است بدون درنگ در ۳۱ مارچ همان سال در دوره مخصوص «صبد» نام‌نویسی کردم. و آن روز، روز اول پس از تاریخ تولد من بود.

بعد از آن به تمرینات «لاتی هان» که تمرینات روحی «صبد» است مرتباً دو یا سه مرتبه در هفته ادامه دادم و تا ۹ سال به همین ترتیب مشغول بودم و در هر جا و در هر نقطه جهان که بودم تمرینات را رها نکردم. ادامه این تمرینات همیشه آسان نبودند. اتفاقات بیساری در آن زمان برای من پیش آمد و حتی در بعضی موارد اشتباهاتی هم داشتم، چون به هر حال هیچکس یک مرتبه از گناهان پاک نمی‌شود.

بعدها سفری به اندونزی کردم و حدود سه ماه در منزل شخصی به نام یاپک محمد صبح که راهنمای دوره صبد است ماندم. مدتی بعد برای زندگی به نیوزیلند رفتم. در آنجا ازدواج کرده و دارای فرزند شدم. ولی در تمام طول این مدت تمرینات روحی را ادامه دادم. من در تمام این مدت در زندگی پست و فراز زیادی را طی کردم و تجربیات بیشماری از خوب و بد داشتم، اما هیچیک مانند آنچه تعریف کردم نبودند. من اکنون با مذاهب عمده آشنا شده‌ام. دوره‌هایی را که در مذهب یهود است پشت سر گذاشته و تقریباً به جایی رسیدم که می‌توانستم مذهب یهود را بفهمم و سپس به مطالعه مسیحیت پرداختم و بعد در طی دوره «لاتی هان» از مرحله‌ای که در آن مذهب عیسی علیه السلام را تحت تجربه روحی قرار می‌دهند عبور کردم و بعد از آن دوباره در طی دوره «لاتی هان» در دوره دیگری قرار گرفتم و در ضمن طی این دوره خود به خود کلمات عجیب و غریبی بر زبان می‌آوردم که خودم از معانی آن چیزی نمی‌فهمیدم و حقیقتاً هیچ مفهومی برایم نداشتند. یکی از کسانی که در جلسه بود می‌گفت: که من به یک زبان خارجی تکلم می‌کردم و شخص دیگری که با من

در دوره «لاتی هان» شرکت می کرد گفت: که تو شبیه عربها سخن می گفتی در حالی که من هیچ وقت در عمرم نه عربی آموخته بودم و نه آن را می فهمیدم.

ولی بلافاصله برای این که بدانم چه می گویم تحقیق نکردم. چون در طی این دوره کسی نباید اندیشه خود را مورد سؤال قرار دهد. زیرا در این تمرینات حالات مختلفی به انسان دست می دهد و فقط باید آن را قبول کند. اعتقاد بر این است که در طی دوره های مختلف، فهمیدن و ادراک، اگر خداوند بخواهد به دنبال تجربه خواهد آمد. سپس من به تدریج به اسلام علاقمند شدم. و توجه کردم که در ضمن تمرینات «لاتی هان» اغلب نام «الله» را بر زبان می آورم در حالی که هر کسی از یک انگلیسی زبان انتظار دارد تا در این مواقع کلمه GOD را بکار برد. سپس من چند کلمه ای در باره اسلام در کتابخانه محل مطالعه کردم، اما آن کتابها همه توسط اروپائیان نوشته شده بودند و اکثر آنها نقطه نظرهای انحرافی داشتند. و نمی دانستم که کجا می توانم کتابهای بدون تحریف پیدا کنم، زیرا این قبیل کتابها در کتابخانهها بسیار کم است تجربیات زندگی و تمرینات روحی مرا به مرتبه ای رسانید که من هر چه بیشتر احساس کردم که اسلام راهی است که من در جستجویش بوده ام. یکی از دوستانم بعداً به من کتابی داد که حاوی دعاهای قرآنی بود که هم به عربی و هم به انگلیسی نوشته شده بود. پس از مطالعه این کتاب دریافتم که کلماتی که من به زبان می آوردم قسمتی از دعای مسلمانان است. و مثلاً یکی از جمله هائی که در ضمن تمرینات «لاتی هان» خود بخود ادا کرده بودم این جمله بود: لا إله إلا الله، الله أكبر والحمد لله. پس از این که فهمیدم این جمله ها چه بوده و معنی آنها چیست بیش از پیش به طرف اسلام جذب شدم و سپس ضمن بیماری در سال آخر (۱۹۶۸) تجربه دیگری داشتم که فهمیدم مسلمان بودن مفهومی چیست. از آن تاریخ به بعد من معتقد شدم که بهتر است اسلام را بپذیرم. بعداً به انگلستان برگشتم و در مسجد بیرمینگام اسلام آوردم.

و این داستان مسلمان شدن من است که پس از ۹ سال تمرین روحی به وسیله لاتی هان و صبد به آن دست یافتم.

البته باید بگویم: که این یک تجربه شخصی است. مردان و زنان بیشماری از هر طبقه و هر قشر به «صبد» روی می آورند. اما هر کسی که توسط این تمرینات به اسلام راه می یابد تجربیات مشابهی نخواهد داشت. زیرا هر کس نیازهای بخصوصی دارد و من نمی دانم که آیا هر کسی که به این تمرینات روی آورد بالاخره اسلام خواهد آورد یا خیر. شاید این هم چیزی است که فقط خداوند می داند.

(قسمتی از یک نامه به آقای افضل رحمان در لندن که در مجله «مسلم نیوز اینترنشنال» انتشار یافته است).

مسعوده اشتاین من^(۱)

چرا مسلمان شدم

هیچ مذهب دیگری جز اسلام با پیروان انبوه، چنان قابل فهم و امیدوارکننده نیست و هیچ راهی بهتر از آن برای رسیدن به صلح و آرامش و ارضاء خاطر و هیچ الهامی بهتر از آن برای آینده پس از مرگ وجود ندارد.

بشر یک جزئی از کل است، و نمی‌تواند ادعا کند که چیزی بیش از یک ذره‌ای از کل این نظام خلقت با شکوه باشد. و لذا فقط می‌تواند زندگیش را در رابطه با کل عالم و با سایر پدیده‌های خلقت، منظور نماید.

این ارتباط هماهنگ با کل دستگاه خلقت و آفرینش است که زندگی او را پربار و ثمربخش می‌نماید و به تکامل می‌رساند و بشر را در راه رسیدن به آرامش اقناع و کمک می‌کند.

مذهب در رابطه با خالق و مخلوق چه نقشی دارد؟ ذیلاً جواب‌های مختلفی که توسط اشخاص مختلف به این سؤال داده شده است آورده می‌شوند. آقای کارلایل در کتاب «قهرمانان و نیایش قهرمانانه» می‌گوید: «مذهب یک انسان مطلب عمده اوست، مذهب چیزیست که یک انسان واقعاً به آن باور دارد و چیزی است که یک انسان در دل خویش و در نهاد خویش گرامی‌اش می‌دارد و چیزیست که او در رابطه با خلقت عالم بر خود وظیفه می‌داند و مقصود نهائی وجود و زندگانی را برای اهداف آن باورها درمی‌یابد» جی. کی. چسترتن در کتاب «اندیشه ستوان» می‌گوید: «مذهب، ادراک حقیقت نهائی مقصود از وجود خود و یا مقصود از وجود هر چیز دیگر است» آمبرو زهیرس در کتاب «فرهنگ شیطان» می‌گوید:

«مذهب فرزنداناث بیم و هراس است که سعی دارد اسرار غیر قابل ادراکش را از طبیعت برای جهالت تشریح نماید». ادموند برک در کتاب «انعکاس انقلاب فرانسه» می‌گوید: «اساس تمام مذاهب واقعی از اطاعت و پیروی از خواست فرمانروای جهان، اعتماد به دستورات او، و

تقلید از کمال او، تشکیل یافته است» سویدن برگ در کتاب «دستورات زندگی» می گوید: «تمام مذاهب با زندگی مربوط می شوند، و زندگی مذاهب به انجام کارهای نیک بستگی دارد» و جیمز هریسن در کتاب «اقیانوس» می گوید: «هر انسانی نوعی ادراک مذهبی دارد که یا از وحشت و هراس و یا برای تسکین است».

بنابراین، هر انسانی یک وقت با آن ناشناخته روبرو می شود که قادر به درک آن نیست و هدف از زیستن و مردن را در نمی یابد.

لذا خود را در معرض سؤال قرار می دهد و از خود می پرسد این کابوس چیست. خوردن، خوابیدن، تلاش، منازعه، رقابت، جنگ، تخریب، گرسنگی، امراض گوناگون، شب، روز، دریا، زمین، آسمان، کهکشان، حیوانات، نباتات و..... برای چه؟ بالاخره چه؟ و لذا مجبور است که برای خود عقایدی بسازد و باورهای درست کند. و آن در معنای عام همان مذهب است.

و اما چرا من اسلام را مذهب کاملی می یابم؟ زیرا در وهله اول و بالاتر از همه، ما را با خالق یکتا آشنا می سازد.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۱﴾ [الإخلاص: ۱ - ۴] «بگو الله یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند. (هرگز) نژاد و زاده نشد. و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [هود: ۴] «بازگشتتان به سوی پروردگار است و او بر هر چیزی تواناست». در سراسر قرآن کریم مکرراً یادآوری می شود که خالق عالم یکی است، شریک ندارد، ابدی و بی نهایت است. توانا و دانا و عادل و رحمن و رحیم است. و لذا یگانگی و توحید واقعیت می پذیرد. مکرراً از ما خواسته می شود تا رابطه رضایت بخشی بین او و خود برقرار کنیم. ﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَحِيَّ الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الحديد: ۱۷] «بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می کند ما آیات را برای شما بیان کردیم تا بیندیشید».

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِهِ ﴿٢﴾ النَّاسِ مِنْ ﴿٣﴾ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ
 الَّذِي ﴿٤﴾ يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنْ ﴿٥﴾ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾﴾ (الناس: ۱-۶)

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم. به مالک و حاکم مردم. به (خدا و) معبود مردم. از شرّ وسوسه‌گر پنهانکار. که درون سینه انسانها وسوسه می‌کند. خواه از جن باشد یا از انسان».

می‌توان گفت: که برای شناختن و اعتقاد به خدا و برای یک زندگی سعادت‌مند در جامعه لازم است که هرکس به پیام‌های الهی معتقد باشد. آیا یک پدر و فرزندان را راهنمایی نمی‌کند؟ و آیا پدر، زندگی خانواده‌اش را چنان سازمان نمی‌دهد که همه باهم در درهما‌هنگی باشند.

حقیقت محض

اسلام تنها مذهب واقعی است و تنها مذهبی است که حقیقت مذاهب قبلی را احیاء می‌کند و اعلام می‌کند که راهنمایی قرآنکریم واضح و قابل فهم و قابل استدلال است. با جهت دادن به راهی که به سوی یک رابطه رضایت‌بخشی بین خالق و مخلوق ادامه دارد ما می‌توانیم هماهنگی بین نیروی‌های روحی و جسمی ایجاد کنیم تا بتوانیم با خود در آرامش و صلح باشیم. این عامل مهمی برای ایجاد هماهنگی بین یک موجود و موجود دیگر است و شرط اساسی برای تکامل است.

مسیحیت، زندگی روحانی و معنوی را تأکید می‌کند. این مذهب، عشقی را تعلیم می‌دهد که مسئولیت بزرگی بر دوش مسیحیان می‌نهد. اما عشق کامل در صورتی که به طور طبیعی در دسترس انسان نباشد و با دلیل و عقل قابل ادراک نباشد محکوم به فناست. در مسیحیت تنها کسی می‌تواند به کمال مطلوب دست یابد که معرفتی عمیق از تضادهای نفس انسانی داشته باشد و چنین مسئولیت پر مخاطره‌ای را دریابد؛ و حتی بعد با تمام این شرایط هم باید دلیل و منطق را فدای عشق کند، اس - تی کالریج در کتابش به نام «کمک به انعکاس» می‌گوید:

«آن که عشق به مسیحیت را بر عشق به حقیقت ترجیح می‌دهد، فرقه خود و کلیسای خود را بیش از مسیحیت و نهایتاً خود را بر همه کس ترجیح خواهد داد.»

اما اسلام به ما می‌آموزد که فقط خدای متعال را پرستش کنیم و خود را به قوانین او بسپاریم و لذا ما را ترغیب می‌کنید تا دلایل خود را همانند و همپایه احساسات خود به کار بندیم و عشق و ادراکات خود را هماهنگ با قوانین او بسازیم تا بتوانیم یک زندگی با صفا و آرام‌بخشی داشته باشیم.